

از اول با خاخرهای کشورم دل آشناست
کسی مسوحتش مینوان کردن بعد سوزن پروون
من به پیری گشتم از دیدار باران بی نصیب
همچو آن شمع که ساقش دم مریز پروون
" استاد غلیظی "

جنبش هزاره ها و اهل تشیع در افغانستان



تشیع و نگارش: مرحوم پیر محمد کرمبشار

Ketabton.com



جنبش هزاره ها و اهل تشیع در افغانستان

تتبع و نگارش: یارمحمد کوهسار



وَمَنْ يُقْتَلْ مُؤْمِنًا مَّتَعْمِدًا قَبْضَ أَوْهٍ جَهَنَّمَ خَلِدًا فِيهَا وَ
غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ. (نساء - ۹۳)

«و کسبکه مؤمنی را قصداً بقتل برساند پس جزای او جهنم است، همیشه در آن
میمانند و غضب خداوند بر وی نازل گردیده و خداوند ویرا لعنت نموده است.»

مشخصات کتاب:

نام کتاب : جنبش هزاره ها و اهل تشیع در افغانستان
 مؤلف : یار محمد کوهسار
 باهتمام : پوهندوی خواجه قطب الدین نجمی
 تیراژ : ۵۰۰ جلد
 سال چاپ : تابستان ۱۳۷۸ خورشیدی
 کمپوز : رضوان الرحمن
 نصیر لیزر کمپوز، یونیورسٹی روڈ، گل حاجی پلازہ،
 منزل دوم اطاق ۱۲۴، تیلیفون ۴۳۸۶۱
 محل چاپ : مرکز نشراتی میوند، سبا کتابخانہ، دهکی نعلبندی، بازار قصہ خوانی، پشاور
 تیلیفون: ۲۵۶۵۵۲۰

حق چاپ محفوظ است.

اهدا به پیشگاه ملت نجیب و حماسه
آفرین افغان، و آنانیکه برای ایجاد
حکومت عدل الهی و تحقق مساوات و
برابری در اجتماع انسانی و از بین بردن
هرگونه ظلم و استثمار محض برضای
خداوند (ج) می رزمند.

«کوهسار»

الف

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
و	پیشگفتار بخش اول
۳	پیدایش مذهب شیعه و قزلباش
۳	۱- مذهب شیعه
۸	۲- قزلباش
۱۰	سیر تکامل تدریجی- نارضایتی و اختلاف سیاسی اهل تشیع در افغانستان
۱۰	۱- سیر تکامل تدریجی و نارضایتی
۱۲	۲- سیر تکامل اختلافات سیاسی
۱۳	۳- قزلباش، هزاره ها، شیعه ایزم و اختلافات نژادی در افغانستان
۲۰	جنگ امیر عبدالرحمن خان با هزاره ها- روس ها و کافرهای
۲۰	۱- جنگ با طایفه هزاره
۲۸	۲- زد و خورد های پراکنده با روسها
۳۲	۳- جنگ با کافرهای
۳۶	شورش ها و جنگ های داخلی
۳۷	۱- قیام قندهار، هرات و میمنه
۳۹	۲- قیام بلخ (۱۸۸۸)
۴۲	۳- قیام هزاره جات (۱۸۹۱-۱۸۹۲)
۴۷	۴- الحاق نورستان

ب

صفحه

عنوان

- ۵- مناسبات با دولت روسیه زاری. ۵۱
- ۶- قیام عمومی هزاره ها. ۵۲
- یاغی و غازی از قطاع الطریقی دهات تا به اعتراضات سیاسی در
شهرها. ۵۹
- ۱- سید اسماعیل بلخی و ظهور سیاست اسلامی در
افغانستان. ۷۰
- ۲- اعتراضات اسلامی در دهه قانون اساسی
(۱۹۶۴-۱۹۷۳). ۷۴
- ۳- داود خان و فرونشاندن اعتراضات مخالفین اسلامی
(۱۹۷۳-۱۹۷۸). ۷۸
- ۴- دوره اعتراض عمومی (۱۹۷۸-۱۹۷۹). ۸۱
- ۵- دست‌بندی در مقاربت شیخ‌ها (۱۹۷۹-۱۹۸۴). ۸۶
- ۶- منابع دیگر جنبش. ۹۳

بخش دوم

- تجهیز سیاسی هزاره های افغانستان (۱۹۷۸-۱۹۹۲). ۱۰۰
- وضع قومی یا نژادی در افغانستان. ۱۰۱
- ۱- هویت نژادی در افغانستان. ۱۰۳
- الف: پشتون ها. ۱۰۳
- ب: تاجک ها. ۱۰۳
- ج: ازبک ها. ۱۰۳
- د: ترکمن ها. ۱۰۴
- ه: بلوچ ها. ۱۰۴
- و: نورستانی ها. ۱۰۴
- ز: ایماق ها. ۱۰۴
- ک: فارسی وان ها. ۱۰۵

ج

صفحه	عنوان
۱۰۵	ل: قزلباش ها.....
۱۰۷	۲- اصلیت و یا هویت میان هزاره ها.....
۱۰۷	الف: میر ها.....
۱۰۷	ب: سید ها.....
۱۰۸	ج: شیخ ها.....
۱۱۰	تاریخ سیاسی (۱۹۷۸-۱۹۸۸).....
۱۱۲	۱- بوجود آمدن احزاب سیاسی (۱۹۶۵-۱۹۷۸).....
	۲- کودتای روشنفکران یا طبقه نخبه، قیام و فرونشاندن
۱۱۴	(۱۹۷۸-۱۹۷۹).....
۱۱۶	۳- اصلاحات اساسی و فرونشانی.....
۱۱۸	۴- احزاب جداگانه سنی ها و شیعه ها.....
۱۱۸	۵- در میان هزاره ها.....
۱۱۹	۶- رهبری در هزاره جات (۱۹۷۸-۱۹۷۹).....
۱۲۰	۷- تجهیز و مبارزه برای نجات.....
۱۲۲	۸- قیام برضد کمونست ها در سال ۱۹۷۹.....
۱۲۳	۹- حزب نصر پیروان امام خمینی.....
۱۲۵	سازمان و کشمکش ها.....
۱۲۵	۱- بدست آوردن قدرت توسط سیدها (۱۹۷۹-۱۹۸۲).....
۱۲۶	۲- ارتباط با کشورهای دیگر.....
۱۲۷	۳- بدست گرفتن کنترل توسط شوروی ها.....
۱۲۹	۴- انعکاس انشعاب فرقه ای احزاب یا گروه های مقاومت.....
۱۳۰	۵- زعامت سید ها در شورا.....
۱۳۱	۶- هویت ملی و زعامت در هزاره جات (۱۹۸۱-۱۹۸۲).....
۱۳۱	۷- اداره شورا: اتحاد و کشمکش ها.....
۱۳۴	۸- گروه غیر مذهبی رادیکال ساما (SAMA).....

صفحه	عنوان
	چلنج اسلاميست ها و جنگ داخلي در هزاره جات
۱۳۶ (۱۹۸۶ - ۱۹۸۲).
۱۳۷ ۱- ارتباط با ديگران.
۱۳۹ ۲- همراهی و کوشش مبهم در مورد هزاره ها.
۱۴۰ ۳- مقاومت.
۱۴۱ ۴- جریان در میان هزاره ها.
۱۴۲ ۵- جنگ هزاره با هزاره.
۱۴۶ عقب نشینی شوروی و اتحاد هزاره ها (۱۹۸۷ - ۱۹۹۱).
۱۴۷ ۱- ارتباط با ديگران.
۱۴۸ ۲- عقب نشینی قوای شوروی.
۱۵۰ ۳- تشکیل حکومت عبوری.
۱۵۲ ۴- وحدت سیاسی هزاره ها.
۱۵۵ ۵- سازمان در کابل.
۱۵۸ مبارزه جهت فعالیت های سیاسی (۱۹۹۲).
۱۶۰ ۱- عدم پذیرش تقاضای هزاره ها توسط حکومت مجاهدین.
۱۶۳ ۲- رفع اختلاف در میان هزاره ها.
۱۶۵ ۳- مبارزه هزاره ها برای نفوذ سیاسی.
۱۷۰ ۴- نقش هزاره ها در جنبش مقاومت.
	ضمایم
۱۷۳ ۱- آقای ملاقیض محمد خان هزاره.
۱۷۷ ۲- احزاب فعال شیعه در افغانستان.
۱۷۸ ۳- عکس سید بهشتی رهبر شورا.
۱۷۹ ۴- عکس عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت.
۱۸۰ ۵- نفوس اهل تشیع در سر تاسر جهان تا سال ۱۹۸۰.
۱۸۶ ۶- ماخذ (Reference).

سر ها بخاک خفت که تا چند پلهوس
گلگون کنند ساغر عیش از شراب ها
ای بس فقیر زار که شد کشته رایگان
بهر حصول مقصد عالی جناب ها

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش گفتار

از قرون متمادی به اینطرف زمامداران در افغانستان بنحوی از انحاء رویه مستبدانه را در مقابل اتباع شان در پیش می گرفتند. و انواع تبعیض، ظلم و اجحاف را در مورد ملت چه سنی، چه شیعه به کار میبردند و بهره برداری مینمودند، قومی را بر علیه قوم دیگر می انداختند و تخم نفاق و شقاق را در بین شان می افشاندند. تا مقاصد شوم دودمان شان بر آورده شود و برای چندی حکومت و باداری کرده باشند.

برادران اهل تشیع و هزاره های ما ازین تبعیضات، ظلم و استبداد زمامداران افغانستان بخصوص امیر عبدالرحمن خان داستان های دنباله دار دارند و هم از تبعیض سایر مردم شکوه و گله ها به راه می اندازند؟ اقوام سنی مذهب به ویژه پشتو زبان ها را شامل این کتگوری میسازند. من در این جا از امیر عبدالرحمن خان ظالم هرگز دفاع نمیکنم، اما باید به صراحت بگویم: که تا یک درجه و حدی گندم تر بود و تا یک درجه آسیاء کند بود: که آرد درست بدست نیامد.

من حقایق را از کتب تاریخ و سایر منابع موثق و بی طرف جمع آوری و

اقتباس کرده و درین اثر گنجانیدم. تا باشد که حقایق روشن گردد و خوانندگان و ملت افغان قضاوت فرمایند: همان طوریکه امیر عبدالرحمن خان از کله های برادران هزاره ما کله منارها ساخت «به گفته برادران هزاره» به عین منوال از کله های مردم اندر و شینواری ها کله منارها ساخت، نه گل روی سنی ها را دید و نه از برادران هزاره را: من بصراحت اعتراف میکنم که در مقابل برادران اهل تشیع و هزاره تبعیضات وجود داشت که سایر اقوام افغانستان از چنین تبعیضات رنج میبردند. صرف یک طبقه خاص و ممتاز از همه انواع آسایش و امتیازات برخوردار بودند. بطور مثال وزارت خارجه و سفارت ها مال خالص یک طبقه ممتاز بر سر اقتدار و چوکره های شان بود. چنانچه کشوری « وزارت خارجه» را در بین افغانستان ایجاد کرده بودند بجز از چند کاسه لیس و پس مانده خور و ثناخوان ها سایر مردم را به وزارت خارجه و سفارت خانه ها راه نبود: سفیر این سفیر این سفیر. وزیر این وزیر این وزیر.

به همین منوال در وزارت دفاع یک عده مشخص برتبه های جنرالی تورن جنرالی و سترجنرالی و دیگر جنرالی ارتقاء می یافتند و باقی مردم از رتبه های جگرنی، دگرنی و رتبه دگروالی قدم بالاتر نمی گذاشتند و آخرین معیار ارتقاء و رای مردم عادی بحساب میرفت و در همین رتبه سنگ تقاعد را در سینه های شان کوبیده می شد: البته برادران اهل تشیع با مقایسه برادران هزاره از تعلیمات عالی بیشتر بهره مند شده و طبقه روشنفکر و نخبه کشور را تشکیل میدادند و یک زنده گی مرفه و آرام را دنبال مینمودند و از سایر اقوام کشور گوی سبقت را ربوده بودند، چنانچه طبابت کشور بخصوص پوهنهی طب و موسسات صحی پوهنتون در انحصار شان قرار داشت: طبابت کشور کلاً در دست شان بود. و هم از تبعیض بر علیه سنی مذهب ها بویژه پشتو زبان ها کار میگرفتند: بلکه حیات هفده میلیون افغان چه سنی، چه شیعه، چه هندو و غیره در کنترل شان بود. و اکثر پوهاند های پوهنهی طب را مردم اهل تشیع تشکیل میدادند: اقتصاد کشور درین اواخر از جانب برادران هزاره کنترل و در انحصار مطلق شان قرار داشت که ما هیچ گونه حساسات در مورد

نداشتیم. به اصطلاح: هر که آب از دم شمشیرش نوشد، نوشش باد زیرا زحمت کشیدند و پول پیدا کردند، که هیچ گونه تبعیض در مقابل شان وجود نداشت. با آن هم ناله و شکوه و تبعیض را براه انداخته بودند.

اما باید يك موضوع را بدون کم و کاست بگویم: که برادران اهل تشیع و هزاره های ما خود را افغان نمی دانستند، به کشور و زمامداران ایران نسبت به کشور آبائی شان افغانستان علاقه و تمایلات بخصوص نشان میدادند، و خود را درین کشور آبائی شان بیگانه تصور میکردند و بیگانه میخواندند: که جای نهایت تأسف و تأثر بوده، مذهب را بالاتر از ملیت افغانی میدانستند: و ایرانی ها ازین تمایلات مذهبی بهره برداری مینمودند: عکس های زمامداران ایران چه در زمان شاه ایران و چه در زمان امام خمینی و در حالت موجوده زیب و زینت خانه ها و تکایای شان میباشد، و در ایام عاشورا عکس های امام خمینی و سایر روحانیون را در جاده های کابل با افتخار حمل میکردند و میکنند. در روز های اعیاد و ماه مبارک رمضان همیشه از ایرانی ها و رادیوی ایران پیروی مینمودند.

درین جا باز هم قضاوت را به ملت افغان محول میسازم که هیاهوی و داستان های برادران هزاره و اهل تشیع را به دقت و امعان نظر مطالعه کنند.

ما همه برادران اهل تشیع را مسوول نمیدانیم زیرا اشخاص وطن دوست نیز در بین شان وجود داشت و دارد، وحشی گری های حزب وحدت عبدالعلی مزاری، از قبیل تجاوز، سینه زنان را بریدن، در سر مردم میخ کوبیدن، قتل و قتال، غارت خانه ها و ویرانی کابل بخصوص از مردم سنی مذهب و پشتون ها را نباید از نظر دور داریم. و صد ها مظالم و بربریت اعضای حزب وحدت را تاریخ کشور درج صفحات خود کرده و میکند. البته نگارنده کوشیدم که حقایق را طوریکه واقع شده درج این اثر سازم شاید من در بعضی جا ها سهو و خطا را مرتکب شد باشم. که هر انسان مرتکب سهو میگردد، اما تا جائیکه توانستم از کتب مختلف درین مورد بدون تصرف و انحراف موضوع حقایق را

اقتباس و با چشم دید های خود آن را در قید تحریر در آورم، تا واقعیت ها روشن و برملا گردد.

ما مانند انگلستان يك دست هستیم هرگاه یکی آن صدمه و جراحت بردارد، سایر انگلستان به رکود مواجه میگردند و بدرستی از آن ها کار گرفته نمیشود، فلهذا، برادران اهل تشیع و هزاره های ما ملتفت باشند که بدون موجودیت سایر اقوام افغانستان و بدون همکاری یک دیگر در کشور فعالیت و زیست کرده نمیتوانند، ما مانند حلقه های زنجیر به یک دیگر وابسته هستیم، خواب های جدایی طلبی را از مغز های شان بیرون کنند، و در آبادانی و باز سازی وطن ویرانه شان با سایر اقوام افغانستان دست دهند، و برادر وار بدون تبعیض و مخاصمت در پهلوی هم زیست نمایند.

این کتاب شامل دو بخش بوده که بخش اول از پیدایش مذهب شیعه و قزلباش آغاز و به دسته بندی در مقاومت شیعه ها (۱۹۷۹-۱۹۸۴) خاتمه میابد. بخش دوم از تجهیز سیاسی هزاره های افغانستان (۱۹۷۸-۱۹۹۲) شروع و با نقش هزاره ها در جنبش مقاومت ختم میشود.

در نهایت از شاغلی فدامحمد احمدی و دیگر ذواتیکه در ترتیب و تنظیم این کتاب سهم گرفته اند اظهار سپاس و امتنان نموده و از خوانندگان گرامی چشم داشت ما این است که کاستی ها و اشتباهات ما را به دیده اغماض نگرسته منت گذارند.

یارمحمد کوهسار «کابلی»

ایالت کنکتیکت (C T) امریکا

۱۹۹۷ میلادی مطابق ۱۳۷۶ ه. ش

بخش اول

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ. (المحجرات ۱۳)

ای مردمان هرآئینه ما آفریدیم شما را از یک زن و یک مرد و گردانیدیم شما را نژادها و قبیلهها تا با هم شناسا شوید به تحقیق گرامیترین شما نزد الله پرهیزگارترین شما است.

بنی آدم اعضای یک دیگر اند

که در آفرینش زیك جوهر اند

چو عضوی بدرد آورد روزگار

دیگر عضوها را نماند قرار

ای شـریت درد تو وای دل مـا
 آشـوب بلای تو عطای دل مـا
 از نامه حمد تو صفای دل مـا
 و ز نام حبیب تو صفای دل مـا

پیدایش مذهب شیعه و قزلباش

۱- مذهب شیعه:

پس از رحلت حضرت محمد (ص) در مورد جانشینی آن حضرت میان مسلمین اختلاف افتاد و دو مشرب سیاسی و عقیدتی متفاوت به فعالیت آغاز کردند. یک گروه عقیده داشتند که جانشین پیامبر (ص) از طریق بیعت (انتخابات و بارای اکثریت) صورت بگیرد، این گروه بعد ها به اهل تسنن مشهور شدند. گروه دیگر میگفتند: مسله جانشینی پیغمبر (ص) چیزی نیست که به رای گذاشته شود. همان گونه که نبوت پیغمبر (ص) طبق مشیت الهی بود. در مورد جانشینی او هم به همین صورت عمل شود این دو گروه را میتوان معتقدان (بیعت) و گروه معتقدان (ولایت) نام نهاد.

ریشه این اختلافات بر میگردد با داستان غدیرخم: حضرت محمد (ص) در بازگشت از آخرین حج که بنام (حجة الوداع) معروف است به محلی بنام غدیر خم همراهان خویش را گرد آورد، و برای آنان سخن راند و ضمن آن فرمودند (من کنت مولا فهذا علی مولا) فرمودند. یعنی: هرکس مرا دوست دارد این عجم مرتضی مولای اوست. بعد ازین واقعه حضرت رسول (ص) چند هفته بعد رحلت نمودند.

اختلافات بین این دو گروه از مسلمانان از معنی کلمه «مولا» ناشی شد: عدهء گفتند که مولا یعنی دوست نیز خلیفه. یعنی جانشین و منظور حضرت رسول خدا (ص) این بوده که مسلمانان باید حضرت علی ابن ابی طالب (رض)

را مانند خود ایشان دوست داشته باشند. اگر منظور رسول خدا (ص) این بود که حضرت علی (رض) جانشین شود، این موضوع را پیش از غدیر خم و قبل از رحلت صراحتاً میفرمودند. عده دیگر معتقد بودند که مولا یعنی رهبر و منظور رسول خدا (ص) این بود که هر کس ایشان را رهبر خود میدانند، باید حضرت علی (رض) را پس از ایشان رهبر خود بداند. این گروه بعد ها به شیعیان علی «پیروان علی» مشهور شدند. ناگفته نماند که منظور از بیعت «برقرار کردن صندوق رای» و رای دادن اکثریت مسلمانان مانند روش های امروزی نبود. بلکه بیعت راه و رسم مخصوص بخود داشت، مثلاً هنگام انتخاب خلیفه اول حضرت عمر بن الخطاب حضرت ابوبکر صدیق را برای خلافت پیشنهاد کردند و از مردم خواست که از او تبعیت کنند، مردم همچنان کردند، چون مردم حضرت محمد (ص) را «رسول الله» میخواندند. حضرت ابوبکر صدیق (رض) را خلیفه رسول الله خواندند میگویند حضرت ابوبکر صدیق (رض) چون برای سخن گفتن با مردم بر منبری که رسول خدا از آن با مردم سخن گفته بود يك پله پائین تر از پله ایکه پیغمبر در آن مینشست قرار میگرفت. حضرت ابوبکر صدیق (رض) قبل از وفات خویش توصیه کرد که مردم با عمر بن الخطاب بیعت کنند و حضرت عمر (رض) بدین طریق به خلافت رسید و خود را خلیفه رسول الله خواند زیرا مطلق عنوان «خلیفه رسول الله» را خاص به حضرت ابوبکر صدیق (رض) میدانست. و يك پله پائینتر از ابوبکر صدیق (رض) بر منبر مینشست، چندی که از خلافت عمر (رض) گذشت، مردم گفتند که لقب خلیفه «خلیفه رسول الله» برای مردم دراز و سنگین بود، یکی از صحابه حضرت عمر فاروق (رض) را ای امیر المومنین خطاب کرد، و مردم این لقب را پسندیدند. و حضرت عمر یگانه امیر المومنین است حضرت عمر فاروق هنگام رحلت شش نفر را انتخاب کردند حضرت علی ابن ابی طالب، حضرت عثمان، حضرت طلحه، حضرت ذبیر و حضرت وقاص و حضرت ابو عبیده. فرمودند، که بعد از رحلت شان آنان در اطاق بسته بنشینند و از میان خود خلیفه را برگزینند. آن ها حضرت عثمان (رض) را به خلافت

انتخاب کردند، حضرت عثمان را مسلمانان گاهی «خیفه رسول الله» خواندند، و او هم ایراد نمیگرفتند و به منبر هم که بر آمد در همان جایی که حضرت رسول الله (ص) مینشست وی نشست.

در تمام این مدت شیعیان حضرت علی (رض) خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را قبول نکردند. و همیشه گفتند که خلافت بر مسلمین حق حضرت علی (رض) است و حتی گفتند که لقب امیر المومنین هم خاص حضرت علی (رض) میباشد، تا بالاخره بعد از قتل حضرت عثمان (رض) حضرت علی (رض) از طریق بیعت به خلافت انتخاب شدند.

در زمان خلافت حضرت علی (رض) معاویه پسر ابو سفیان که حاکم شام «دمشق» بود قیام کرد و از دستور خلیفه سرپیچید. حضرت علی (رض) به جنگ او رفت، معاویه در حال شکست بود، دستور داد که سربازانش اوراق قرآن مبارک را بر سر نیزه کنند جنگ متوقف شد، چون معاویه در شکست بود، حکمیت را پیشنهاد نمود در حکمیت نماینده معاویه خدعه کرد و خلافت معاویه تأیید شد این حکمیت اولین اختلاف بزرگ شیعیان حضرت علی (رض) شد، چه عده ای از طرفداران حضرت علی (رض) با حکمیت مخالف بودند و بر ضد علی (رض) قیام کردند، و گروه خوارج را تشکیل دادند.^(۱)

قیام معاویه ریشه، اختلافات قبیله‌ای هم داشت، حضرت علی (رض) بن ابی طالب مانند حضرت محمد (رض) نوه، عبدالمطلب و عبدالمطلب پسر هاشم بود. هاشم هنگام تولد با برادرش عبدالشمس دوگانگی بودند، و پیشانی آنان بهم چسپیده بود که با شمشیر جدا کردند، و مردم گفتند که کار فرزندان این دو برادر همیشه با شمشیر جدا خواهد شد: معاویه از نواده های امیر عبدالشمس بود، بدین جهت قبیله هاشم و قبیله امیه همیشه باهم در جنگ بودند. ابو سفیان پدر معاویه فرماندهی چندین جنگ با حضرت رسول الله (ص) را به عهده داشت و در آخرین جنگ اسیر شد از ترس اینکه کشته

نشود، اسلام آورد. حضرت عثمان هم از قبیله «امیه» بود چنانچه هنگامی که خلیفه شد معاویه فرزند ابو سفیان را به حکومت شام مقرر کرد، ولی معاویه هنگام خلافت حضرت علی (رض) برعلیه خلیفه وقت شورید. بدین جهت و ترتیب خلافت بنی امیه توسط معاویه پایه گذاری شد، ولی شیعیان حضرت علی (رض) بر حرف خود پابر جا ماندند. و این خلاء را خدعه دانسته و بنی امیه را غاصب می‌شمردند. مدتی جهان اسلام دارای دو خلیفه بود تا این که یکی از خوارج بنام ابن ملجم حضرت علی (رض) را به سال چهل هجری به شهادت رساند. حضرت علی (رض) دو کار را انجام داد و ایرانیان را برای همیشه شیفته و طرفدار خود کرد. یکی هنگامی که خانواده یزد گرد سوم، پادشاه ساسانی و گروهی از بزرگان و امیران ایرانی به اسارت به مدینه منور برده شدند، حضرت علی (رض) خانواده سلطنتی را از اسرا اخراج کرد، و دختر شاه ایران یا بروایتی دختر یکی از بزرگان ساسانی را به ازدواج فرزند خود حضرت حسین (رض) در آورد، و شهر بانو، در خانواده حضرت علی (رض) به احترام زیست و اولین فرزند او علی بن الحسین «امام زین العابدین» امام چهارم شیعیان شد. دومین کار حضرت علی (رض) این بود که بلافاصله پس از اینکه به خلافت رسید دستگاه حکومتی را از مدینه منوره، به کوفه که مرکز ایرانیان بود منتقل کرد و گروهی از ایرانیان را در دستگاه حکومتی به کار گرفت و به آن‌ها مشاغل حساس داد، و بودن شهر بانو در خانواده حضرت امام حسین (رض) موجب شد که حضرت علی و فرزندانش خصوصاً حضرت امام حسین با زبان ایرانیان آشنا شدند: بدین ترتیب بسیاری از ایرانیان تازه مسلمان شده نیز طرفدار حضرت علی (رض) و جزو شیعیان شدند و محبت خانواده حضرت علی (رض) و نسل حضرت امام حسین را هرگز از دل بیرون نکردند. پس از شهادت حضرت علی (رض) خلفای بنی امیه که شام را مرکز خلافت خود کرده بودند به آزار و شکنجه و کشتار شیعیان حضرت علی پرداختند و حتی از کشتن حضرت امام حسین (رض) فرزند حضرت علی (رض) و نوه و تربیت یافته رسول خدا (ص) فرزند حضرت علی (رض) کوتاهی

نکردند. آزار حکام بنی امیه شیعیانرا ناچار کرد بسوی ایالات دور دست مهاجرت کنند، مانند مراکش، و الجزائر، یمن، عمان، قم، خراسان (افغانستان امروز) حتی عده از شیعیان به پاکستان و بنگله دیش و اندونیزیا مهاجرت کردند. بدین وسیله توانستند خود را از آزار حکام بنی امیه حفظ نمایند.

حکومت بنی امیه حدود (۹۰) سال دوام کرد، تا یک خراسانی بنام ابومسلم خراسانی قیام کرد و حکومت بنی امیه را از میان برداشت، و یکی از نواده های عباس «عموی پیغمبر (ص)» را به کرسی خلافت نشانند، و حکومت خلفای عباسی را برقرار ساخت، که بیش از پنجصد سال بر جهان اسلام حکومت کرد. گرچه در دوران خلافت عباسیان باز شیعیان خلافت را حق اولاد حضرت علی (رض) دانسته و خلفای عباسی را غاصب میدانستند، ولی به تدریج خانواده های کاردان و با نفوذی «مانند خانواده نوبخت» بین شیعیان پیدا شد و خلفای عباسی مسایل مهم دولتی، حتی وزارت را به آن ها محول کردند. بدین ترتیب در دوره حکومت برخی از خلفای عباسی وضع شیعیان ایران نسبتاً بهتر از دوره بنی امیه بود، به طوریکه توانستند طبق آئین خود زندگی نمایند. فقه خود را پایه گذاری کنند و مدرارس علمی برای خود تاسیس کنند. پس از شهادت حضرت علی (رض) شیعیان کوفه به پسرش امام حسن دست بیعت دادند، ولی چون به جنگ با معاویه رهسپار شد، مردم در مداین به او بی وفایی کردند و «سنان جفعی» به او زخم زد و او را از اسپ پائین آورد.

این یکی از علل بود که حضرت امام حسن با معاویه معاهده صلح بست، و از خلافت صرف نظر کرد، مشروط بر این که معاویه پسرش یزید را ولیعهد و جانشین خود نسازد. تا مسلمان ها را رها سازد، که پس از او خلیفه خود را به آزادی انتخاب کنند.

در سال ۴۹ هجری حضرت امام حسن رحلت کرد، و برادرش حضرت امام حسین (رض) امام شیعیان شد. معاویه در سال ۵۹ هجری مرد، و پسرش یزید

را بر خلاف عهدی که بسته بود جانشین خود کرد، حضرت امام حسین (رض) حاضر به بیعت با یزید نشد و پس به کوفه که مرکز ایرانیان بود. رهسپار شد تا به پیروانش به پیوندد. چون به کربلا رسید لشکریان یزید به مقابله با او رفتند. و درین جنگ حضرت امام حسین (رض) و یاران شان جام شهادت را نوشیدند^(۱).

۲- قزلباش:

شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر و عالم شاه بیگم دختر او زن حسن است، در ۸۹۲ هجری متولد شده و در سنه ۹۳۰ هجری در سن ۳۸ سالگی پس از ۲۴ سال سلطنت چشم از جهان پوشید. شاه اسمعیل تصمیم گرفته بود که مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران اعلان کند، و اعتقاد با سایر خلفاء را از ایران بر اندازد، علماء شیعه تبریز از این اقدام اندیشناک گشتند و شاه اسمعیل را از کثرت اهل تسنن و واژگونی بخت مستحضر کرده خواستند او را به قسمی منصرف سازند، تا خطبه، شیعه بر ملا خوانده نشود، ولی پادشاه صفوی چنین جواب داد: مرا باین کاریز داشته اند، و خدای عالم با حضرات ائمه معصومین همراه هستند، و من از هیچ کس باک ندارم، بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگوید شمشیر میکشم هیچ کس را زنده نمیگذارم، بنابراین پس از تاج گذاری به تمام خطباء کشور خود امر کرد که شهادت «اشهدُ اَنْ عَلِيًّا وَلِيَّ اللهِ» را بزیان آرند و جمله «حی علی خیر العمل» را در موقع آذان بلند گویند.

اتباع شاه اسمعیل را بواسطه کلاه سرخی که بر سر داشتند قزلباش مینامیدند. شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل صفوی به اتباع خود امر داد تا بجای کلاه ترکی کلاه سرخ رنگ «تاج دوازده ترک» بر سر گذارند. «دوازده ترک رمز

دوازده امام است» از همین جهت این جماعت موسوم به «قزلباش» یا سرخ کلاه ها گشتند. شیخ حیدر مانند پدرش در جنگ با پیراوان شاه و یعقوب کشته شد. شاه اسمعیل همیشه کلاه سرخ بر سر میکرد. از همین سبب اهل تشیع را قزلباش مینامند.

زاهست و چاه و دیده، بینا و آفتاب
تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بیره راه می‌رود
بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

سیر تکامل تدریجی نارضایتی و اختلاف سیاسی اهل تشیع در افغانستان

۱- سیر تکامل تدریجی نارضایتی:

بصورت عموم فعالیت های سیاسی اسلامی قرن معاصر در دهه هفتاد شروع گردید. و شاخه ۱۲ امامی مذهب شیعه فعالیت گسترده سیاسی را براه انداخت و انقلاب اسلامی ۱۹۷۸-۱۹۷۹ ایران روند آن را سریعتر ساخت. در قلمرو جهان اسلام که از مراکش تا اندونیزیا امتداد دارد، دو شعبه اسلام معین اهل سنت و اهل تشیع تسلط دارند. وعده دیگر شیعه اسماعیلیه نیز در افریقا و آسیا پراکنده اند، و آغا خان آنها را رهبری می نماید ۹۰٪ مسلمان ها را اهل سنت تشکیل میدهد.

مذهب شیعه و فعالیت سیاسی آن در پنج قرن اول در سرنا سر جهان اسلام گسترش یافت. و بعد از آن رو به انحطاط و زوال نهاد، تا اینکه بعد از ۱۵۰۱ میلادی صفوی ها ایران را به مذهب شیعه تبدیل نمودند. شیعه ایزم جهان بویژه در لبنان و عراق با ایران تفاوت دارد، همان طوریکه لبنان با عراق از هم متفاوت اند. و شیعه های این دو کشور خواهان برابری در اجتماع خود

شان میباشند و هویت اصلی شان را نسبت به مذهب ترجیح میدهند، و هم شیعه ها در اکثر از کشور های اسلامی به فعالیت های دامنه داری و گسترده پرداخته اند، انقلاب ۱۹۷۸-۱۹۷۹ ایران اسلام را بحیث یک آیدیالوژی خود قبول کرده، و به آن نسبت به مذهب شیعه منهک گردیدند، و هم اثر انقلاب ایران در سرتاسر کشور های اسلامی مانند امواج زلزله محسوس گردید. شیعه (۱۲) امامی بطور یک حرکت وسیع (۱۲) امامی شیعه ایزم را در قرن نهم تبارز داد آن هم در زمان امپراطوری اموی ها و انقلاب عباسی ها بر علیه اموی ها، که در فطرت خود عناصر مهم اهل تشیع داشت و هم ازین طبقه (۱۲) امامی علما دانشمندان و مجتهدین بوجود آمدند، و از نظر سیاسی خاموش بودند. صفوی ها علمای اهل تشیع را از عراق، لبنان و بحرین با کتب دینی آن ها به ایران انتقال دادند، و ایران را از اهل مذهب تسنن به اهل تشیع تغیر دادند آن هم در دوره شاه اسمعیل صفوی «تغیر دهنده مذهب در ایران شاه اسمعیل صفوی شناخته شده» شاهان صفوی به علمای شیعه عرب در ایران زمین دادند تا به ایران مهاجرت کنند و مردم را به مذهب شیعه تغیر دهند. در سال ۱۷۲۲ صفوی ها از جانب افغان ها سقوط داده شدند و تاثیر مذهب اهل سنت باعث رکود و کندی مذهب شیعه گردیده با روی کار آمدن دودمان قاجار مکتب اصولیزم ۱۷۸۵-۱۹۲۵ احیاء و شیعه (۱۲) امامی باز جان گرفت، و علمای شیعه برعلیه اصلاحات رضاشاه پهلوی قیام کردند، مخصوصاً در مورد برطرف نمودن حجاب زنان و آخوندهای ایران قیام نمودند: رضاشاه امتیازات روحانیون را ملغاء نموده و ضربات شدید و قاطع بر آن ها وارد کرد چنانچه در مشهد مسجد گوهرشاد عده زیادی از آخوند هارا قلع و قمع نمود.

بعد از جنگ جهانی دوم فدائیان اسلام در ایران به ترور زعمای سیاسی و دانشمندان دست زدند و آیت الله های ایران این جنبش ترور سیاسی را رهبری میکردند، و آیت الله خمینی جنبش های ضد امپریالیستی را با همکاری آیت الله کاشانی پیش میبردند، و در سال ۱۹۵۱ با داکتر مصدق پیوستند و ملا های محافظه کار با کمک امریکا در سال ۱۹۶۳ مظاهرات را به راه انداختند.

و بر علیه بریتانیا، اسرائیل و شاه ایران شعار میدادند، و مبارزه میکردند و در بین این ملاها خمینی به صفت زعیم مذهبی ضد شاه و امریکا تبارز کرد و در سال ۱۹۶۴ از ایران تبعید گردید.

تکامل تدریجی اختلاف عقیده در سرتا سر دنیای اهل تشیع شروع گردید. و مبارزات سیاسی گسترده بر علیه رژیم ها به راه انداخته شد، که همه این فعالیت ها را از آخوند های ایران الهام میگرفتند.

۲- سیر تکامل اختلافات سیاسی:

در سال ۱۹۷۰ يك سلسله تبععات گسترده ای در افغانستان به راه انداخته شد، به ویژه در قسمت تاریخ و بشر شناسی، اما يك ساحه موضوع را نادید گرفته بودند، همانا این ساحه مطالعات و تبععات در قسمت اسلام و تاثیر آن در جامعه افغانی و سیاست آن بود. هرگاه ما اهمیت اسلام و آئین بودائی را در تاریخ جامعه افغانی در نظر بگیریم در آن وقت بدون شك آئین بودائی در قرن هفتم در افغانستان رویه اضمحلال گذاشت، اما امر و فهمیدند، که در دهه هفتاد، قطع نظر از مسایل دیگر اسلام دوباره به صفت يك قوه بزرگ اجتماعی تبارز کرده، و میتواند که يك زیر بنای خوبی برای تحرك سیاسی در مواقع بحرانی محسوب گردد. هفت سال قبل بعد از قیام بر علیه حکومت کمونستی تحلیل و ارزیابی مقاومت هنوز هم طوریکه لازم بود، تبععات در قسمت اسلام نامکمل بوده است. و منابع موجوده کمتر در حل وضع مغشوش سیاسی امروز در پاکستان و در افغانستان به ویژه در پشاور و کویته که در آن جا تنظیم های سنی و شیعه فعالیت دارند، قطع نظر از داخل افغانستان که شاید موفقیت نصیب شان گردد یاخیر.

من در این جا يك شرح مختصر سیر تکامل و اعراضات سیاسی اسلامی را در افغانستان از اخیر قرن نوزدهم، تا امروز ارائه میدارم، و ذر وهله نخست

توجه خاص به اسلام از نگاه مذهب شیعه معطوف میدارم، لکن بخاطر باید داشت، که تفاوت های فرقه ای بین سنی ها و شیعه ها، درین مقطع زمانی حائز اهمیت خاص است.، اما بعضاً این حالت بکلی نادیده گرفته شده آن هم جنبش های اسلامی امروز و تداعی افکار سیاسی جدید، ارزش های قبیلی را تحت الشعاع قرار داده است. حالا حوادث و روی داد های را در تاریخ اسلام در نود سال اخیر مورد بحث و ارزیابی قرار میدهم، و نگرانی زیاد در تقسیم و دوگانگی نفوس شیعه به اساس شهر و دهات بوده و قصابات رول زیاد در نقش اسلام داشته، و دین اسلام در اختلافات سیاسی این دو فرقه اسلام نقش حیاتی را بازی کرده است.

۳- قزلباش هزاره ها - شیعه ایزم و اختلافات نژادی در افغانستان:

نفوس شیعه های امامی در افغانستان به سه دسته اساسی تقسیم شده اند:

۱- هزاره های مغل که در مناطق مرکزی افغانستان - هزاره جات مسکن گزین اند.

۲- فارسی زبان های شیعه که در قرب و جوار سرحدات ایران و هم در شهر ها و دهات جنوب شرق افغانستان متوطن شده اند. «توری ها»

۳- قزلباش های شهری که اکثر شان در کابل، هرات، قندهار، سکننا گزیده اند، بر علاوه بر این سه فرقه یک طبقه کوچک شیعه ها، ترکمن در سرخ پارسا، در ولایت بامیان و پروان زیست کرده و متوطن هستند.

کشمیری های که در کابل زندگی دارند که خود هارا بنام سید یا اولاده پیغمبر (ص) میدانند در افغانستان در محلات و جا های مختلف بودوباش دارند.

با وجود نبودن يك احصائيه دقيق نفوس شيعه ها را در افغانستان بين ۱۰ تا ۱۵ فيصد میدانند به استثنای شيعه های ترکمن.

فارسی زبان ها و قزلباش هائیکه در سرحدات پشتون نشین بودیاش دارند به پشتو تکلم کرده باقی شيعه ها به فارسی حرف می زنند زیرا آن ها فارسی زبان اند، لکن قطع نظر از پیروی شان از مذهب شيعه امامی دیگر کدام وجوه مشترك از نگاه عنعنات و ارزش های اجتماعی و اقتصادی در بین شان وجود ندارد، مخصوصاً بین هزاره ها و جامعه قزلباش که در این جا منظور و هدف اصلی سیرتکامل شيعه ایزم و نقش شان در مداخلات و نفوذ سیاسی در افغانستان مورد بحث، غور و مذاقه قرار داده میشود.

نخستین دسته قزلباش ها در هرات و قندهار در وقت صفوی ها سکنا اختیار کردند و با دودمان سدو زانی در قرن هجده که بنیان گذار آن احمد شاه ابدالی بود رابطه نزدیک داشتند، و در دستگاہ ابدالی ها به صفت دبیر ها و اعضاء امنیتی یا بادی گارد، تا اخیر قرن نوزده فعالیت داشتند با وجود تبائن و فرق نمایان بین قزلباش های شهری، و گروه بزرگ هزاره ها که در قسمت مرکزی افغانستان زیست میکنند و به تناسب قزلباش های شهری، هزاره ها یکی از غریب ترین گروه شيعه این مناطق کوهستانی را تشکیل میدهند، و در يك اقلیم نامساعد و سرد و قلت زمین زراعتی بسر میبرند، برخلاف قزلباش ها که از مذهب شيعه ایزم پیروی دارند و زندگی راحت و آرام را در شهر ها دنبال میکنند. هزاره ها به همسایه های شان تاخت و تاز نموده و برای تقریباً سه صد سال هیچ يك از شاهان قادر نشدند، که آن ها را مجبور به صلح و ثبات سازند، با وجود اختلافات داخلی و غارت گری شان هزاره ها توانستند که حکومت و قبائل کوچی را از چراگاه های شان در قسمت مرکزی افغانستان تا اخیر قرن نوزده دور نگهدارند، و هزاره ها همیشه باهم دیگران متفق میگردند و مبارزه دسته جمعی میکنند. هزاره ها از نگاه اجتماعی، سیاسی و تاریخی با قزلباش ها فرق فاحش دارند، و آن ها هیچ گاه تابع قوه اجنبی نگردیده، و هرگز آزادی شان را با خارجی ها معامله نکرده اند.

هم چنان قزلباش ها و هزاره ها از نگاه آداب و رسوم و عنعنه و روش اسلامی شان با هم تفات زیاد دارند، قزلباش ها در جامعه امروزی افغانی از سواد بیشتر برخوردار بوده و اکثر علمای شیعه از همین طبقه قزلباش بوده و در تعلیمات مذهبی ید طولا دارند، قزلباش ها همیشه با مجتهدین ایرانی در اثنای زیارت کربلا و مشهد در تماس نزدیک بوده و منبع الهام شان است، و بالعموم با نفوس شیعه های خارج از افغانستان تماس دائمی دارند، و در عین زمان اقلیت بودن شان تقیه خود را در چهار دیواری چنداول و مرادخانی نگه میدارند.

جامعه شیعه در کابل تکیه خانه ها دارند، تا در روز دهم مُحرم به عزا داری پردازند و به خطابه های آخوند های شان و یا رهبران مذهبی گوش فرا دهند، و بصورت عملی حاضر نیستند که از آن ها کور کورانه پیروی نمایند، و بصورت عنعنوی تعقیب دساتیر اسلام و عمل کرد شان در بین هزاره ها و قزلباش ها تفاوت دارد، قراریکه حسن کاکر نوشته، که هزاره ها مساجد ندارند، و نه مراسم عزا داری را در تکیه خانه ها انجام میدهند، که نزد نویسندگان قابل قبول نیست؛ زیرا در کلیه، مناطق هزاره نشین تکیه خانه ها و مساجد وجود دارد؛ قطع نظر ازینکه کدام نظریه مقرون به حقیقت است؛ اما معلوم گردید که پیروی از اسلام و عملی نمودن به اساسات آن کمتر به نص عنعنوی اسلام ارتباط دارد. زیرا بیسوادی مردم و نداشتن اطلاعات و معلومات از نص قرآن کریم و حتی امامان، که امورات و دساتیر مذهبی را بمردم تبلیغ میکنند، عامل مهم در بهره برداری از مردم بر نفع دیگران محسوب میگردد. که در نتیجه همانا انکشاف محدود عنعنات بوده که مردم همه افکار و عملکرد های شان را بسوی حضرت علی (رض) متمرکز ساخته و علی (رض) را پیشرو خود میدانند. حضرت علی یکی از یاران، داماد و پسر کاکای پیغمبر (ص) بوده. و خلیفه چهارم از نظر اهل سنت و جماعت بحساب میورد، و اهل تشیع وی را مستحق خلافت بعد از رحلت پیغمبر (ص) میدانند. که این عقیده شان به هیچ وجهه با تعالیم اسلام و تاریخ خلفای راشدین سازگار

نیست. و منافق حقایق تاریخی اسلام میباشد، و هم اهل تشیع و خاصاً هزاره ها ادعا دارند، که ذوالفقار علی باعث ایجاد جهیل بند امیر در بامیان و شکافتن و جدا کردن کوهها بوده و نقش پای شان را در تشکیل جبالوژیکی منطقه گذاشته است: که جز خرافات پسندی چیزی بیش از آن نیست.

هزاره ها مانند قزلباش ها هر سال به تعداد زیاد به مشهد و کربلا جهت زیارت میروند و از مجتهدین آن جاها دیدن مینمایند، آن ها از نعمت سواد بی بهره و بی نصیب بوده و مانند قزلباش ها از تعالیم و اساسات دین طوریکه شاید و باید استفاد کرده نمیتوانند، و از تفکر فعلی شیعه ایزم محروم بوده، و زیادتر متکی به دوعای مجتهد شان هستند. بصورت مشخص شیعه ایزم نوع هزاره ها، همانا عمل تنگ نظرانه و از خود راضی در عقیده، که به زیارت یا معبد حرمت و احترام زیاد گذاشته، و بدون چون و چرا به سیدها و میران شان مُقید بوده، و آن ها را آورنده کرامات و معجزه میدانند، و به زیارت ها خیلی ها ارج گذاشته و آن ها را خیلی ها مقدس در شیعه ایزم میدانند، و دیده شده که در روز نوروز به چوب جنده بوسه میزنند، قفل در وازه های زیارت ها را بوسیده به چشم شان میمالند.

اگر چند که هزاره ها و قزلباش ها از دو گروه بکلی متفاوت نمایندگی میکنند، اما تاریخ شان بعد از جنگ های هزاره ها در سال ۱۸۹۱ و ۱۸۹۳ با هم بافت خورد، که این جنجال در وقت امیر عبدالرحمن خان به وقوع پیوست، لکن این مجادلات و قیام های هزاره ها از هر نگاه با قیام گروه های دیگر فرق و تفاوت داشت، و از این ها به ویژه از روی فرقه ای صورت گرفت.

امیر عبدالرحمن خان فتوای علماً را در کابل در مورد هزاره ها بدست آورده، و هزاره های شیعه را بیدین و کافر اعلان کردند، و اعلان چنین يك فتوا نا خردمندانه، در سر تاسر کشور پخش گردید، و ملا های جیره خوار، در سرتاسر کشور اعزام گردیدند، تا مردم را بنام غزا و غنیمت تحریک نمایند، چنانچه حفیظ الله امین و تره کی نمودند، علت و اسباب که عبدالرحمن خان

کمپاین خود را به اساس فرقه ای به راه انداخت در ظاهر امر عبرت آمیز بوده و جهاد را برای این که عمل ظالمانه خود را صیغه قانونی بدهد بر علیه هزاره ها اعلان جهاد کرد، و هم همکاری های عشائری را جلب کرد، مزید بر آن وعده غنیمت را مطابق به حق اسلامی داده باشد، که در واقعیت امر امیر عبدالرحمن مشکلات بغرنج و پیچیده را برای خود نیز ایجاد کرد، یعنی مخاصمات کوچک و بی اهمیت قبیلوی را به جنگ مذهبی مبدل ساخت. در اوایل سال ۱۸۸۰ یک سلسله مبارزه را بر علیه هزاره ها به راه انداختند، چون اختلافات بین قبائل هزاره وجود داشت، بنابراین مخاصمات بشکل محلی باقی مانده، حتی بعضی از هزاره ها با حکومت همکاری مینمودند، زمانیکه مخاصمات شکل مذهبی را بخود گرفت وضع بصوت دراماتیک تغییر ماهیت داد، طوریکه در خزان سال ۱۸۹۲ تمام گروه های هزاره متحداً جهت دفاع از مذهب و مناطق شان بپا خاستند، مزید بر آن مانند عبدالرحمن خان هزاره ها مشروعیت مذهب شان را تقاضا نمودند و از جانب مجتهدین مشهد در ایران فتوای جهاد بر علیه افغان های سنی مذهب صادر گردید.

هنگامیکه در سال ۱۸۹۲م امیر عبدالرحمن خان ضربه آخرین خود را بر علیه هزاره جات وارد میکرد، در آن وقت قوای وی به مقاومت دسته جمعی اقوام هزاره روبرو گردید و یک ائتلاف در تحت رهبری سید تیمورشاه به مقابل امیر عبدالرحمن خان بوجود آمد، و گروه قزلباش ها ناگزیر خود را درین ماجرا درگیر یافتند، زیرا عبدالرحمن خان سوظن داشت که قزلباش ها و مجتهدین ایرانی در مشهد، مسوول بغاوت و دشمنی هزاره ها بر علیه زمامداران سنی شان هستند، اما کدام شواهد قانع کننده در دست نداشت. اما تحریک ایرانی ها واقعیت داشت، و عبدالرحمن خان بر علیه قزلباش ها کمپاین، اذیت و آزار را به اساس فتوای کُفر و پیروی خاص از حضرت علی و نادیده گرفتن یاران دیگر پیغمبر (ص) شروع کرد. هم چنان امیر عبدالرحمن خان مراسم عزاداری محرم را غیر قانونی و غیر شرعی اعلان و تنها تجلیل روز عاشورا را در سه تکیه خانه کابل اجازه داد و بعداً از اثر سؤ قصد بر علیه امیر عبدالرحمن خان توسط

يك قزلباش که به تشوشات روانی «مصاب» بود، قیودات بیشتری نافذ گردید، که منجر به ترك مذهب شیعه گردید و تکیه خانه ها را به مساجد مبدل ساختند، و ملاهای سنی را در مساجد گماشتند تا قزلباش ها و دیگر شیعه ها مرتباً به مساجد حاضر گردند، قراریکه کاکر مینوسد: درین مرحله کدام مقاومت و ضدیت از جانب قزلباش ها نشان داده نشد، و در سال ۱۸۹۶م عده از کلان شوندگان قزلباش و هزاره به امیر عبدالرحمن خان اطلاع دادند که به مذهب اهل سنت پیوستند، چنین يك اطلاعیه شاید ریا کارانه باشد. که داکترین تقیه چنین چیزی را اجازه میدهد؟ لکن شواهد در دست است که شیعه های کابل از فرآورد های اخیر قرن نژده بوده، و در مقابل آزار، و اذیت حاکم سنی شان مخاصمت و دشمنی خاص نداشتند، سکوت و خاموشی شان موجب اعاده قوه سابقه شان نگردیده، و بسیاری از قزلباش ها رویه مشاغل دوکانداری و مسلك های دیگر نمودند. در بین شیعه های هزاره جات و فروپاشی ائتلاف شیعه امامی تحت رهبری سید تیمورشاه باعث تغییرات اساسی سیاسی و اجتماعی گردید. و یکی ازین تغییرات چشم گیر، این بود که قدرت و نفوذ سید ها و امیران تاحدی زیاد کاهش یافت تعداد زیادی از رهبران مذهبی، و مهم یا بجای دیگر منتقل گردیدند، و یا مجبور شدند که به کویته و مشهد مهاجرت کنند. چنانچه بعد از انقراض و سرکوبی سال ۱۸۹۳م عده کثیری هزاره ها در دو محل فوق الذکر متوطن گردیدند، و آنانیکه در هزاره جات ماندند، زمین های شان را ضبط کردند و بین زارعین پشتون تقسیم نمودند. و شانزده هزار شان در اورزگان دوباره متوطن ساخته شدند، و چراگاه ها را به کوچی ها واگذار شدند بر علاوه این محلات و تحمیل يك سیستم اداری از جانب حکومت در کابل به ارتباطات قبیلوی و ساختار مذهبی آنها را نادیده گرفتند مثلاً معرفی سیستم مرکزی مالکیت، مالیات باعث ایجاد مالکیت فردی گردیده و از ضمانت و اتحاد باهمی قبیلوی تاحدی کاست و از طریق قوه قضائی و دیگر قضایا با ارتباط تصمیم گیری مامورین دولتی بسیاری از امتیازات و مسولیت های رهبران مذهبی را محدود ساخت و در عوض يك

رشته ارتباطات کوچک مانند پیر و مُرید را ایجاد کردند و این نوع ارتباطات جای ائتلاف های بزرگ مذهبی را بدست خود گرفته، و این تقلیل دادن قدرت و نقش رهبران مذهبی یکی از چندین تغییرات و تبدلات بوده که بعد از تهاجم قرن نژده صورت گرفت، و هزاره جات را در دستگاه حکومت مدغم ساختند و جزو ملت افغانستان گردیدند، با آن هم ائتلاف سیاسی در هزار جات کماکان ادامه یافت مگر بصورت محدود، اما بعد از شکست شان در سال ۱۸۹۳م عده کشیری از هزاره ها در ترکیب جامعه افغانی پذیرفته شدند، و عده زیاد هزاره ها به جبر به جاهای دیگر سکنا گردیده و یک عده را مانند برده و غلام، امیران شان بفروش میرساندند، تا اینکه شاه امان الله در سال ۱۹۱۹م - ۱۹۲۹م این وضع را غیر قانونی اعلان کرد، و یک عده کشیری هزاره های دیگر به نسبت وضع اقتصادی خراب و نداشتن زمین بسوی کابل رو آوردند، و هم در شهر های دیگر جایجا شدند. و درین شهر ها به کار های شاقه جوالی گری و کارات سنگین که دیگران از آن شانه خالی میکردند دست زدند و با مزد ناچیز به کار های مشکل دست میزدند.

جنگ امیر عبدالرحمن خان با هزاره ها - روسها و کافریها

۱- جنگ با طایفه هزاره*:

این جنگ چهارمین جنگ داخلی می باشد که در زمان حکمرانی من اتفاق افتاده است. اعتقاد این است که این جنگ بالنسبه به جنگ های دیگر بیشتر باعث ازدیاد شوکت و قوت و قدرت و امنیت و سلامت سلطنت من گردیده است. اولاً مردمان هزاره بربری قرن های بسیار اسباب وحشت حکمران های افغانستان برده اند، حتی پادشاه اعظم نادرشاه افشار که افغانستان و هندوستان و ایران را به حیظه تصرف در آورده بود نتوانست طایفه هزاره گردنکش را مطیع نماید. ثانیاً هزاره همیشه در ولایات جنوب و شمالی و مغربی افغانستان به مسافرتین تعدی می نمودند. از وقتی که تاخت و تاراج آن ها به اتمام رسیده حالت مملکت بکلی منظم گردیده است. ثالثاً این طایفه همیشه حاضر بودند همین که کسی از خارج تخطی نمود و به افغانستان حمله نماید با او ملحق شوند. چون هزاره ها خود را شیعه می دانند و دیگران سنی

* راه کابل به هرات و بالاخره به مشهد در ایران از دره های تنگی عبور می کند که ناحیه قلمرو و هزاره ها می باشد. این قبیله هم از لحاظ نژاد و هم از حیث ظاهر و اخلاق و عادات، اختلاف زیادی با قبایل دیگر افغانستان دارد. اینان همانند مغولان چشمان متمایل به طرف پائین و گونه های برجسته دارند و ریش آنان کم پشت است. در لباس مردان و زنان خصوصاً در کلاه آنان خصوصیات غریبی وجود دارد. هزاره جات در افغانستان از کابل و غزنه تا هرات و از قندهار تا بلخ است. در سال (۱۸۹۱م = ۱۳۰۹ ه.ق) امیر عبدالرحمن خان آنان را سرکوب کرد. از این رو عده ای از آن ها به خراسان آمدند و گروهی نیز به سیستان و بلوچستان خصوصاً به شهر های زابل و زاهدان مهاجرت کردند. (مقدمه ای بر شناخت ایل ها، چادر نشینان و ضوایف عشایری ایران، جلد دوم، صفحه ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵).

هستند، اعتقاد شان این است که همه افغان ها کافر می باشند.

بزرگترین امپراطور های مغول یعنی بابر پادشاه در اوایل ماه دهم هجری قمری در توزک خود می نویسد من نتوانستم به مخالفت این طایفه قوی در میان بجنگم چنانکه عین عبارتی که می نویسد این است: «به این قسم مشغول جنگ شدم که شبانه نقتباً به سر آنها ریخته دز مَرخ را متصرف گردیدم و به وقت نماز صبح به سر هزاره ها ریخته کاملاً آن ها را کوبیدیم.» نیز از توزک بابر پادشاه معلوم می شود که هزاره ها در آن زمان هم عادی بر این بودند که مسافرین را در معابری که مخوف کرده بودند و کسی نمی توانست بدون مستحفظ زیاد عبور نماید تاخت و تاراج نمایند به جهت این که مطالعه کنندگان کتاب خود را در باب هزاره قدری مطلع نمایم اظهار میدارم که این طایفه در قلب مملکت افغانستان واقع شده اند و دره های محکم و قلل جبال شامخه را از کابل و شزنین و کلات غلجایی تا نزدیک هرات و بلخ ممتد است، در تصرف دارند. علاوه بر این قطعه بزرگی که در نقطه مرکزی مملکت و بالطبع مستحکم است وطن آن ها می باشد.

هزاره ها در تمام مملکت افغانستان منتشر می باشند و به هر ولایت و قصبات و قلعه جات دیده می شوند. در افغانستان مثلی می گویند که اگر هزاره های خرابارکش نبودند و از عهده کار های ما بر نمی آمدند باید خودمان مثل الاغ کار خود را می کردیم. هزاره ها طایفه ای می باشند که آباء و اجداد آنها از اهالی مستعمرات نظامی می باشند که سلاطین مغول احداث کرده بودند. در ماه دهم هجری ابوالفضل^(۱) می نویسد: که این طایفه بقیه قشون مارین خان نواده چنگیز خان می باشند. گمان عمومی در افغانستان این است که اکثر سلاطین که از طرف مغرب به هندوستان تاخته اند، رسم شان این بوده است که اهالی مملکت خود را در امتداد راه هندوستان محل سکنا داده یورت برای آن ها معین می کردند که از عقب سر خود محفوظ باشند و به همین جهت

۱- ابوالفضل، یکی از وزرای اکبر پادشاه هندوستان بوده است.

مغول ها، طایفه هزاره را از ابتدای مغربی خاک افغانستان الی انتهای شرقی مملکت، محل سکونت دادند. مثل اینکه اسکندر کبیر طایفه کافر را از خوقند و بدخشان تا پنترال و حدود پنجاب، محل سکونت داد و این هزاره ها تماماً اهل تشیع می باشند.

اکنون که این طایفه بزرگ و زحمت کش و شجاع را با اوطان و اصلیت آن ها به مطالعه کنندگان کتاب خود معرفی نمودم، شرح وسایل و نتایج جنگ مذکور را بیان می نمایم، اگرچه عادت این طایفه چنین بود که اسباب اخلاص امنیت مسافری را در راه فراهم می آوردند، ولی فقط همین مسئله به جهت من عذر موجهی نبود که اقدامات سخت در باب آن ها بنمایم. علاوه بر آن^(۱) بعضی از سرکرده های آن ها نسبت به من رفتار دوستانه داشتند که باید در عوض از من مهربانی می دیدند، لکن در سنه ۱۳۰۶ ه. ق وقتی که من در باب غایله بزرگ ترکستان مشوش و پریشان بودم و از راه کوهستان به مزار شریف می رفتم، یکی از طوایف هزاره موسوم به طایفه شیخ علی که در حدود شمالی و مغربی محال بامیان سکنا داشتند به مخالفت من برخاسته مأمورین مرا از اتباع نمودن آذوقه و علوفه به جهت عساکر و مال های بنه ممانعت کرده بودند و این فقره در سفر خیلی اسباب زحمت من شده بود. وقتی در سنه ۱۳۰۷ ه. ق به کابل مراجعت می کردم، سردار عبدالقدوس خان را به حکومت بامیان^(۲) گذاشته به او دستورالعمل دادم که سرکرده های هزاره را در اکثر اوقات به حضور خودش دعوت نموده به آن ها مستمریات و انعامات و خلعت ها داده آن ها را ترغیب نماید که رعایای مطیع و آرامی بشوند.

هزاره های طایفه شیخ علی که آن ها را میرحسین و بعضی سر کرده های دیگر اغوا کرده بودند، مسلح گردیده شروع به جنگ نموده قوافل را تاخت و تاز نمایند. ابتدای اشکالات را فراهم آوردند. علاوه بر آن به یکی از دسته های

۱- در متن: بر علاوه

۲- بامیان bamiyan مرکز استان بامیان با ۱۷۶۱۴ کیلومتر مربع مساحت و ۲۸۱۰۰۰ نفر جمعیت (در سال ۱۹۸۱ م.) در غرب کابل و جنوب استان سمنگان واقع است.

لشکر افغانی حمله نمودند. از این جهت مصمم شده لشکری به سر آن ها فرستادم که آن ها را شکست دادند. بعضی از آن ها مقتول و جمعی مطیع حکومت من شدند. بقیه آن ها را اسیر نموده به کابل آوردم، لکن با اسرا به کمال مهربانی پیش آمده نصیحت شان کردم که در آتیه اسباب اغتشاش فرام نیاورد رعایای مطیع و با وفایی باشند و آن ها را معجلاً به اوطانشان مراجعت دادم.

در بهار سال ۱۳۰۸ ه.ق بعضی از هزاره ها، بنای تاخت و تاراج به مسافرن نهادند. مامورین نظامی من که در غزنین اقامت داشتند به بعضی از سرکرده های هزاره مخصوصاً به سرکرده گی اورزگان^(۱) کاغذی نوشتند که اگر رعایای خود مان نمیخواهند آرام بگیرند، دول اریعه همسایه این امر را اسباب ضعف ما خواهند دانست و بدنام خواهیم شد. لهذا مصلحت چنین است شما بیعت پادشاه ما را قبول نمایید و جنگ و جدال را موقوف بدارید. چون هزاره ها از مدت سیصد سال رعایای اطراف خود را تاخت و تاراج نموده بودند و هیچ یک از سلاطین، قدرت نداشتند آنها را کاملاً آرام نمایند، خیال می کردند خیلی قوی هستند و شکست نخواهند خورد و به قوت خود شان خیلی مغرور بودند. از این جهت جواب کاغذ مذکور را نوشته، ده بیست نفر از سرکرده های آن ها مهر کردند که مضمون مراسله به قرار ذیل بود:

«اگر شما افغان ها به استظهار امیر جسمانی خود مغرورید ما به استظهار امیر روحانی خود یعنی صاحب ذوالفقار مغرور تر می باشیم^(۲)»

در مراسله مذکور مدلل داشته بودند که حضرت علی از من قری تر است. شکی نیست حضرت علی پیشوای روحانی ما و خلیفه پیغمبر ما می باشد و از روح پاک از خیلی استعانت به ما می رسید، ولی این هم یقین است استعانت مذکور هیچ وقت به مردمان شیر و باغی نمی رسید. نیز در مراسله مذکور

۱- ارزگان Oruzgan از توابع استان ارزگان می باشد و در جنوب شرقی استان واقع است.

۲- چون شیعه هستند مقدود شان این بود که بعد از خدا حضرت علی می باشد.

نوشته بودند: «ای مأمورین افغان چرا در مراسله خود اظهار داشته اید چهار دولت همسایه شما می باشد چرا نگفته اید پنج دولت همسایه شما می باشد، زیرا که دولت ما را هم باید شامل می کردید، به جهت خوبی و سلامتی خود تان به شما صلاح می دهیم که باید از ما دوری بجوید.»

پس از ملاحظه این مراسله در بهار ۱۳۰۸ ه.ق، سردار عبدالقدوس خان را بالشکری از بامیان و ژنرال شیر محمد خان را از هرات و ژنرال زبردست خان را از کابل برای تنبیه طایفه هزاره مقرر داشتیم. سردار عبدالقدوس خان را بر این سه نفر صاحب منصب، رئیس مقرر داشته اقتدار کامل به او دادیم. به سبب سختی کوه ها و عدم راه ها تصرف استحکامات هزاره ها خیلی صعب بود، ولی سردار عبدالقدوس خان شجاعانه و عاقلانه جنگیده دشمن را مغلوب نموده شهر ارزگان که محکمترین مرکز هزاره ها بود، متصرف گردید. بعد از این شکست اکثر سرکرده ها اطاعت مرا قبول نمودند و سردار مذکور آن ها را به حضور من به کابل فرستاد به همه آن هایی که به حضور من آمدند و تقریباً صد نفر می شدند با کمال ملایمت و نهایت مهربانی رفتار نمودم، چرا که می دانستم قرن ها گذشته که اینها مطلق العنان بوده اند نخواستم به آن ها سختی نمایم، بلکه سعی کردم آن ها را به مهربانی طلب نمایم، به همه آن ها خلعتنهای فاخر داده به هر یک از آن ها یک هزار الی دو هزار روپیه نقد انعام دادم و این انعام تلافی ضرر زراعت و محصول آن ها را در زمان که مشغول جنگ بودند به خوبی می نمود. بعد آن ها را مرخص کردم به اوطان خود مراجعت نمایند.

هزاره ها در زمستان آرام بودند، ولی در بهار سال ۱۳۰۹ ه.ق با کمال اشتداد بنای یاغی گری را گذاشته محمد عظیم خان هزاره که لقب سرداری به او داده بودم که رتبه اش با خانواده سلطنتی من مساوی باشد و او را به حکمرانی هزاره ها مأمور کرده بودم، غدارانه با یاغی ها ملحق گردید، در حقیقت در ایت اغتشاش دومی محرک بزرگ همین شخص بود. این شخص مأمور معروفی بود که خودم او را آنجا فرستاده بودم و به عموم هزاره ها کمال

نفوذ را داشت. لهذا بر حسب دعوت او با جمعیت زیاد به مخالفت من برخاستند.

این مرتبه هزاره ها از پیش تر محق تر بودند. شخص خائن دیگری موسوم به قاضی اصغر که رئیس روحانی و پیشوای مذهبی هزاره شمرده می شد. در این اغتشاش، حامی محمد اعظم خان گردیده بود. این دفعه در بند های بین کابل و قندهار و سایر نقاط، ولایتها را بستند که مانع از حرکت عساکر من بشوند به ژنرال میرعطاخان هراتی که با لشکر زیاد در کابل بود و تقریباً هشت هزار نفر می شدند. حکم دادم از طرف غزنین به سر هزاره ها حمله ببرد و به محمد حسین خان سرکرده هزاره ها که یکی از مستخدمین شخصی من و دشمن محمد عظیم خان بود حکم دادم از طرف جنوب به آن نمک به حرام حمله ببرد، یاغی ها شکست خورده محمد عظیم خان را اسیر نمود با عیال و اطفال به کابل آوردند. مشارالیه در محبس فوت شد پس از این فتح که محمد حسین خان هزاره به کابل مراجعت نمود، به قدری با مشارالیه بطور مهربانی رفتار نمودم که نشان الماس و کلاه شاهزادگی به او عطا کردم. در حقیقت از سایر اهالی طایفه او مشارالیه را بیشتر مقرر داشتیم. علاوه بر این او را به حکومت هزاره ها منصوب نمودم.

چون سردار عبدالقدوس خان سخت ناخوش بود، او را به کابل احضار نمودم که اطبای من او را معالجه نمایند. این محمد حسین خان خائن که به جهت خدمات گذشته او در جنگ، او را به این مقام عالی در هزاره جات ارتقاء داده این قدر امتیازات به او داده بودم به مخالفت من برخاست. مشارالیه به همین قدری که هزاره های تازه مطیع شده را به جهت شورش تحریک نماید قانع نگردید. هزاره های بهسود و سرخ سنگ را که بطرف شمال و غزنین سکونت داشتند و همیشه رعایای وحشی صفتی بودند اغوا نمود که شورش نمایند و اینها هم ادوات حربیه و قور خانه و شمشیر های دولتی را تاراج نموده این مرتبه آتش شورش در تمام ولایت هرجایی که طایفه هزاره بودند مشتعل گردید. به اندازه ای که اکثر اشخاصی که از این طایفه در کابل محبوس بودند

و کسانی که مستخدمین شخصی من بودند و به آن ها مثل نوکر های محرم خودم خیلی مهربانی داشتم، فرار نموده با شورشیان ملحق گردیدند. اهالی ده افشار و هزاره های قلعه جات اطراف کابل با دشمن ملحق شدند.

چنانکه قبلاً بیان داشته ام هزاره ها در تمام محکمت با جمعیت افغانه می باشند بیم کار داشتیم مبادا شورش عمومی برپا شود و در همین اوقات دولت هندوستان سختی می نمود که سفارت خود را به ریاست لرد رابرس با لشکر زیاد به کابل بفرستد و از این اقدام اهالی افغانستان چنین تصور می نمودند که به سبب این که نمی توانم شخصاً از عهده شورشیان برآیم، انگلیس ها می خواهند افغانستان را به تصرف خود شان بیاورند. از طرف دیگر بعضی اشکالات در میمنه در کار فراهم آمدن بود. حمراء خان باجور هم اسباب تشویش شده عساکر مقیم جلاآباد را تهدید می نمود و دولت هندوستان نمی گذاشت او را تنبیه نمایم، مجبور شدم تمام اقداماتی که ممکن بود به جهت جلوگیری این اغتشاش عمومی و پریشانی به عمل بیاورم. لہذا به ژنرال غلام حیدرخان سپهسالار حکم دادم هر قدر لشکر که می تواند جمع نموده از ترکستان حرکت نماید و به این لشکر حکم داده بودم از طرف شمال و مغرب به هزاره ها حمله نمایند و لشکر دیگری به سرکردگی سعدالدین خان، حاکم هرات از هرات حرکت نمایند و سردار عبدالله خان را از قندهار و ژنرال امیر محمد خان نتابی را از کابل فرستادم که از طرف جنوب و مشرق حمله نمایند. به این قسم از همه طرف به یاغی ها حمله ببرند.

دیگر سر کرده های افغانه چندین مرتبه استدعا کرده بودند که به مخارج خود شان جمعیتی از اهالی مملکت فراهم آورده به جنگ هزاره ها که آنها را دشمن ولایت و دین خود می دانستند برونند، لکن به آن ها اجازه این کار را نداده بودم. در این وقت حکم عمومی دادم که هر شخصی برود و در تنبیه شورشیان کمک نماید. عساکر و ایلجاری که حاضر خدمت شده بودند تعداد شان سی هزار الی چهل هزار اشخاص جنگی بود که از اطراف به سرکردگی خوانین و رؤسای خود، عازم ولایت هزاره شدند. قبل از رسیدن این جمعیت ایلجاری،

غلام حید خان سپهسالار و سعدالدین خان و سردار عبدالله خان که بایکدیگر ملحق شده بودند و می خواستند به اتفاق ژنرال امیرمحمد خان هم با کمال شجاعت و مهارت جنگیده بود عساکر متفقه، شورشیان را شکست کامل داده به محمد حسین خان هزاره، خانن و رسول خان که يك نفر از مدبرین هزاره بود و تاجی خان میر هزاره معروف به سنگ خورد را با چندین نفر دیگر از میرها و خوانین و جنگجویان اسیر نموده تمام این اسرا را به کابل آوردند، و ولایت از وجود تمام این اشخاص مفسد پاک شد.

اهالی آنجا حالا آرام و با امنیت و رعایای مطیع هستند و تمام تشویش و بیم شورش به انجام رسیده است اکنون احدی پیدا نمی شود که مردم را به شورش تحریک نماید، چراکه همچو شخصی وجود ندارد. بعد از مراجعت ژنرال امیر محمد خان به کابل او را به رتبه، ژنرالی اول در نظام سرافراز نمودم و حکومت شهر کابل و ریاست عمارات سطنتی و ادارات شخصی خودم را به او سپردم و این بزرگترین امتیازی است که در افغانستان به صاحب منصب نظامی داده شود، حتی از منصب سپهسالاری خارج از کابل هم بزرگتر است و این ژنرال شجاع به جهت فتح نمایانی که کرده بود استحقاق این امتیاز را داشت. به مابقی صاحب منصبهایی که در این جنگ خدمت کرده بودند برحسب خدماتشان پاداش دادم.

بعضی از هزاره ها، استدعا نمودند آنها را مجدداً به ولایتشان مأمور نمایم، ولی خیال می کنم این شعر مناسب حال من و هزاره ها می باشد که گفته اند:

تیا تو را دم مرا پسر یاد است
دوستی من و تو بر باد است

می توان گفتم این جنگ هزاره ها، آخرین جنگ داخلی بود که در افغانستان واقع شد و قویاً امیدوارم دیگر بیم جنگ داخلی در این مملکت نبوده باشد، چرا که به خیال من فقط این است که امنیت عمومی در داخل مملکت

بسته به تدبیری است که من اختیار نموده ام. رعایای افغانستان این قدر کسب دانش نموده اند که ذواید امنیت و ضرر جنگ و اغتشاش را می دانند. رجای واثق دارم که رعایای من در زمان آتیه بطوری که باید و شاید آرام بوده باشند.

در این فصل که متعلق به جنگ های داخلی بود لازم ندانستم تمام زدو خورد های جزئی را بنگارم، مثل جنگ با طایفه شنواری و قطاع الطریق های سرحدی و حمراء خان چندول. این زدو خورد ها چندان معتنا نبودند، ولی باید دو یا سه زدو خورد ایی که بین مأمورین من و روس ها واقع گردیده بیان نمایم. این زدو خورد ها، علاوه بر جنگ پنج ده که خیل معتنا و قبلاً بیان داشته ام می باشد. (۱)

۲- زدو خورد های پراکنده با روس ها:

در بهار سال ۱۳۰۹ ه. ق کرنیل (۲) بانوف، همان صاحب منصب روس که در ماه ذیحجه سال ۱۳۰۸ ه. ق کاپیتان ینگ بسبتد، صاحب منصب انگیس را گرفته بود به طرف شغنان پیش آمده و در ماه ذیحجه سال ۱۳۰۹ ه. ق با دسته عساکر افغانستان که تحت حکم کاپیتان شمس الدین خان بودند، در مقام موسوم به سومه تاش که به طرف مشرقی یا شیل کول واقع است، مقابل گردیده کرنیل بانوف به صاحب منصب من شمس الدین خان حکم داد که از آنجا خارج شده نقطه مزبور را به او واگذارد. کاپیتان مذکور جواب داد من نوکر امیر افغانستان هستم و فقط مطیع اوامر آقای خود خواهم بود، نه مطیع مأمور روس. کرنیل روس، مشتکی به صورت مشارالیه کوییده، این حرکت

۱- تاجع التواریخ صفحه ۲۶۲-۲۶۹.

۲- کرنیل= کلنل= سرهنگ: منصبی است از مناصب دیوانی که در ایام استیلای انگیس ها رواج یافته است. (راهنم ای قطن و بدخشان: محمد تادر خان، تصحیح و تحشیه، دکتر منوچهر سترده، صفحه ۴۰۰)

توهینی بود که صاحب منصب افغان نمی توانست از آن صرف نظر نماید. لهذا حینی که کرنیل بانوف شمشیر خود را می کشید، کاپیتان مذکور شش لول خود را بطرف کرنیل بانوف خالی نمود، گلوله از کرنیل مذکور رد شد به کمر بندش خورده و از کمر بندش گذشته سربازی که پهلوی کرنیل ایستاده بود، زخمی نمود. از این جهت جنگ واقع گردید. با وجودی که افغانی ها به همه جهت ده دوازده نفر بودند و جمعیت کرنیل بانوف زیاد بود و ممکن نبود با طرفی که این قدر قوی باشد بچنگد، باز هم با شجاعت عادی خودشان، کاپیتان شمس الدین خان و سرباز های افغانی او جنگیدند تا همه آن ها را در آنجا کشته شدند. با وصف این حرکت بی جا و خلاف قانون که از روس ها صادر شد، هیچ اقدام مؤثرانه از طرف دولت انگلیس به عمل نیامد. چون خودم هم به شرایط عهد نامه، خود مقید بودم نمی توانستم مستقیماً با روس ها طرف شوم.

این واقعه را هم از قبیل همان واقعات می توان شمرد که در پنج ده اتفاق افتاده بود. در زمان اغتشاش هزاره ها هم یکی از صاحب منصب های روس مستقیماً داخل خاک افغانستان گردید که این حرکت هم صریحاً خلاف معهود بود، ولی وقتی مشارالیه دید بعضی از مأمورین افغان ملتفت حرکات او هستند متعذر شد به این که مست بوده است. در ماه ربیع الاول سال ۱۳۱۱ هـ.ق چون مأمورین روس شنیدند سر مارتیمردورند^(۱) از جانب دولت انگلیس به سفارت به کابل می آید، یک دسته از عساکر خود را به مرغابی که یکی از شهر های افغانی بدخشان می باشد فرستاده، عساکر افغانستان را که ساخلو آنجا بودند تهدید نمودند. محض اینکه این خبیر را شنیدم فوراً به سرمارتیمردورند که در این موقع به جلال آباد که بین پشاور و کابل است رسیده بود اطلاع دادم و نیز دولت هندوستان را هم مطلع نمودم. سرمارتیمردورند، معجلاً جواب فرستاد و مؤکداً به من مصلحت داد که به ژنرال خودم

سید شاه که نزدیک مرغاب^(۱) بود حکم بدهم با روس ها که می خواستند این شهر را هم حسب معمول عنفاً تصرف نمایند جنگ نمایند.

من می دانستم اگر روس ها را به کار خودشان وابگذارم، شهر به شهر را پشت سر هم گرفته و به عساکر من که در سرحدات می باشند حمله خواهند نمود آن وقت جلوگیری از آن ها اشکال دارد، ولی خوشبختانه این مرتبه مأمورین افغانستان، درسی به روس ها آموختند و به آن ها افزودند که در صورتی که شما می خواهید به موجب میل خود شان رفتار نمایند^(۲) ژنرال سیدشاه خان با آتش فشانی زیاد، جواب توپ روس ها را دادند. روس ها همین که دیدند سرباز های من آماده کارند و این دفعه بازیچه نیست، عقب نشسته فتح را به افغان ها دادند. این فتح بر شئون لشکر افغان خیلی افزوده و از آن وقت معلوم می شود روس ها تخطیبات خود را در خاک افغانستان موقوف نموده اند و این اتفاق آخرین زد و خورد جزیی بود.

بنابر معاهده ای که با سرمار تمیر دورند در سال ۱۳۱۱ ه.ق. منعقد شده بود، چندین محالاتی که از افغانستان مجزا شده تحت نفوذ انگلیس گذاشته شده بود، اهالی آن ها به مخالفت دولت هندوستان بر خواسته جنگ سختی نمودند. خوشبختانه آن هایی که رعایای من محسوب می شدند غیر از وزیری ها که بر حسب معمول تدابیر حریبه خود را به عمل آوردند و نتوانستند ضرری عاید دارند، مابقی بموجب معاهده ای که منعقد شده بود^(۳) بدون زحمت مطیع من شدند، ولی ملتی که به مخالفت من جنگیدند، اهالی کافرستان بود، چون ولایت کافرستان به موجب عهد نامه سرمار تمیر دورند، مقرر شده بود جزء افغانستان باشد، نمی خواستم به قوه حریبه تصرف کنم. خیالم این بود اهالی آن جا را به محبت و مهربانی رعایای آرام خود نمایم. به جهت پیشرف

۱- در متن مرغابی

۲- در متن: نماید

۳- در متن: به موجب معاهده که شده بود.

این مقصود، چندین مرتبه اکثر سرکرده های آن ها را به کابل احضار نموده نقدینه، زیاد و دیگر انعامات به آن ها داده آن ها را دعوت دادم. تا مراجعت نموده این حسن سلوک مرا بین اهالی وطن خود انتشار بدهند، لکن این طایفه این قدر وحشی بودند که زن های خود را با ماده گاو های افاغنه اطراف معاوضه می نمودند، و از این سبب که آیا قیمت ماده گاو بیشتر است یا قیمت زن بین آن ها تولید نزاع می شد. این طایفه قدر مهربانی مرا ندانسته با پولی که خود به آن ها داده بودم. تفنگ ایتیاع نمودند که در جنگ به مخالفت من استعمال نمایند.

در این وقت دولت روس، پامیر^(۱) را متصرف گردیده از چندین نقاط به کافرستان نزدیک شده متصل پیش می آمدند. تأمل بیشتر از این را در این باب بی فایده می دانستم. جهاتی که مرا واداشت در لشکر کشیدن به کافرستان قدری تعجیل نمایم، این بود اولاً خیال نمودم که اکثر روس ها کافرستان را بی خبر و نقبتاً متصرف شوند، ادعا خواهند نمود که این ولایت مطلق العنان می باشد و از این جهت خواهند گفت ما در نگاهداری ولایت مذکور محق هستیم و یقین داشتیم بعد از اینکه ولایت مذکور را متصرف شوند اشکال دارد که آن ها را به تخلیه، آنجا مجبور نمایند. ثانیاً چون اکثر قصبات افغانستان، در محالات پنج شیر و لمغان و جلال آباد، در ازمنه قدیم در تصرف کافری ها بوده است، شاید روس ها آن ها را ترغیب نمایند که متصرفات قدیمه خود را از حکمران های افغانستان، استرداد نمایند. و به این قسم اسباب خرابی دولت افغانستان فراهم خواهد آمد، چرا که بهانه به دست روس ها خواهد افتاد که به افغانستان مداخله نمایند. ثالثاً این طایفه، جنگجو که در تمام حدود مشرقی و شمالی افغانستان به امتداد شرقی و غربی افتاده اند، اگر یک وقتی دولت من

۱- پامیر، ناحیه، کوهستانی بسیار مرتفع آسیای مرکزی می باشد که قسمت اعظم آن متعلق به اتحاد جماهیر شوروی سابق و مابقی جزء افغانستان است. در مشرق به دشت ها و ریگ زار های ترکستان چین منتهی می گردد. در شمال به فرغانه و به مغرب در طول سیلابی که آمو دریا از آن ها تشکیل می شود به پستی می گراید، و در جنوب آن سلسله جبال قره قوروم واقع است. فلات پامیر حدود ۷۰۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. (دهخدا)

با مملکت دیگری جنگ داشته باشد، این ها از عقب سر خیلی اسباب تشویش خواهند بود و نیز به جهت تجارت و افتتاح راه ها از جلال آباد و اسمار و کابل به طرف نقاط نظامی افغانستان که در شمال و مشرق مملکت واقع است خیلی مهم می دانستم که این طایفه را مغلوب نمایم. دلیل آخری که به جهت مغلوبیت آن ها از جهات دیگر کمتر اهمیت نداشت، این بود که این طایفه ها همیشه با افاغنه اطراف، مشغول زدو خورد بودند و از هر دو طرف جمع کثیری به قتل می رسید و نظریقه زلشت برده فروشی هم شیوع داشت و اینها چنان طایفه شجاعی بودند که می دانستم به مرور زمان تحت حکومت من سرباز های نظامی خیلی کار آمد خواهند شد.^(۱)

۳- جنگ با کافری ها:

به جهات مذکوره، فوق مصمم شدم که کافرستان را مسخر نمایم، ولی قبل از اقدام به این کار باید توجه خود را به مسئله تهیه و موقع مساعد به جهت لشکر کشیدن به ولایت مذکور معطوف می داشتم فقره تهیه کار مشکلی نبود، ولی مسئله دیگر محتاج به تعمق زیاد بود. بعد از غور و تفکر خیالم بر این قرار گرفت که باید لشکر در موسم زمستان وقتی که برف زیاد قلل جبال را فرا گرفته باشد، حمله آور شوند. دلایلی که به جهت منتخب داشتن زمستان برای حمله نمودن داشتم به قرار ذیل بود:

اولاً می دانستم که کافری ها با سرباز های شجاع تربیت شده، من در میدان فراخ نمی توانند و نخواهند جنگید، بلکه به قلل و جبال صعود خواهند نمود و بردن توپ های بزرگ به آنجا خیلی اشکال خواهد داشت. ثانیاً خیال کردم، اگر وقتی گذار ها باز باشد حمله نمایم. آن ها به خاک روس رفته سعی خواهند کرد روس ها را تحریک نمایند به حمایت آن ها بر خواسته ولایت آن ها

را برای آن ها پس بگیرند، و در آن صورت روس ها ادعای تسلط در ولایت مذکور با تمام محالاتی که به طرف شمالی و مشرقی افغانستان واقع است، خواهند نمود. ثالثاً کافری ها، طایفه، شجاعی میباشند و اگر در تابستان به آن ها حمله نمایم سخت خواهد شد و آن وقت از هر دو طرف نفوس زیادی تلف می شوند. لهذا قرار دادم وقتی که آن ها در موسم پاییز و زمستان به خانه های خود محصور باشند بدون اینکه آن ها را موقع جنگیدن زیاد داده شود به سر آن ها یورش ببریم. رابعاً عادت بعضی از کشیش ها مذهب عیسوی چنین است، در هر نقطه که موقع به دست شان بیاید مداخله می نمایند خیال کردم این کشیش ها در باب تسخیر کافرستان زحمتی بی جهت فراهم خواهند آورد. لهذا لازم بود وقت را از دست نداده قبل از اینکه این خبر به ممالک خارجه منتشر شود، جنگ را به اتمام رسانیده ولایت مذکور را به حیظه، تصرف در آورم.

اشخاصی که در بعضی از روزنامه های انگلیس، مقالات دقیقانه در این باب مطالعه نموده اند، خواهند دانست خیالات من در این باب به خطا نبوده است. لهذا به تسخیر کافرستان، تهیه جات ذیل را به عمل آوردم در پاییز جمعیت زیادی از نظام با ادوات حربیه و قور خانه و آذوقه در چهار نقطه جمع نمودم دسته، بزرگ این لشکر تحت حکومت کاپیتان محمد علی خان بود چنین قرار داده شد که این دسته از راه پنج شیر به قلم که قلعه محکمترین و مرکزی کافرستان بود، بروند. به جهت دسته، دومی قرار شد که به سرکردگی ژنرال غلام حیدر خان چرخنی از اسما بروند. دسته، سومی از بدخشان به سرکردگی ژنرال کتان خان برود و دسته، جزئی دیگر از لغمان به سرکرده گی حاکم لغمان و فیض محمد چرخنی بروند.

این چهار دسته حاضر و منظر بودند که هر وقت حکیم شود، حرکت نمایند. چون این چهار نقطه که در آنجا لشکر جمع شده بودند، در حدود افغانستان می باشد، و از این جهت همه وقت نقاط معتنابه نظامی است هیچ کس گمان نمی کرد که در این تهیه مقصود و مخصوصی در نظر است و تا لحظه، آخر که

حمله بردند هیچ کس گمان نداشت که مقصود از این جمع آوری لشکر این است که به کافرستان، بی خبر یورش برده حمله نمایند. لهذا روزی در زمستان سال ۱۳۱۳ ه.ق. حکم دادم که این چهار دسته، لشکر کافرستان را از همه طرف احاطه نموده به يك وقت یورش ببرند.

این تدبیر بطور خوب از پیش برده شد و در ظرف چهل روز تمام ولایت کافرستان مسخر گردید و در بهار سال ۱۳۱۳ ه.ق. لشکر به کابل مراجعت نمودند. وقتی کشیش های عیسوی این خبر را شنیدند هیجان زیادی در انگلستان برپا نموده، اظهار داشتند که کافری ها، عیسوی و هم کیش ما^(۱) می باشند، لکن من هیچ عیسوی در میان آن ها پیدا نکردم. دین این کافری ها که در باب آن در کتاب دیگری نوشته و تذکر نموده ام ترکیب عجیبی از بت پرستی قدیم و عقاید باطله بود. کافری هایی که شجاعانه جنگیده و در ولایت خود اسیر شده بودند آن ها را از آنجا حرکت داده محال موسوم به لغمان را که نزدیک کابل و هوای آن جا مطبوع و خیلی مشابهت به هوای مملک خود شان داشت، به آن ها دادم و به جهت تدریس آن ها چند باب مدرسه مفتوح نمودم، لکن چون این ها طایفه شجاعی می باشند تقریباً تمام جوانان آن ها به جهت خدمت نظامی تربیت می شوند، تعداد زیادی از سرباز های افغان که معیاد خدمتشان به اتمام رسیده و جمعی دیگر از طوایف جنگجوی افغانستان به کافرستان رفته در آنجا سکونت اختیار نموده اند خیال دارم در تمام سرحدات آن جا قلعه های محکم به جهت حفاظت حدود شمالی احداث نمایم. وقتی کافری ها در این ولایت سکونت داشتند، این سرحدات ضعیف و بکلی غیر محفوظ و بسته به میل روس ها بود. چون روس ها، پامیر را متصرف بودند این سرحد هم در قبضه اقتدار آن ها بود. خیال دارم قلعه، قلوم را که در قلب مملکت کافرستان و در نقطه خیلی مستحکمی واقع است، محل نظامی به جهت اقامت دسته بزرگ لشکر خود در حدود شمال مقرر نمایم و در آن جا ذخایر زیاد از ادوات حربیه و قور خانه هم تهیه خواهم نمود.

مطالعه کنندگان کتاب من مایل خواهند بود از شنیدن این فقره که سنگی در دم دروازه قلوب پیدا شد که روی آن عبارت ذیل محکوک شده بود: «امیر تیمور پادشاه بزرگ مغول اول فاتح مسلمانی بود که ولایت این طایفه سرکش را تا این نقطه مسخر نمود، ولی قلوب را به سبب استحکام آن نتوانست متصرف شود. سر کرده لشکر من کاپیتان محمد علی خان عبارت ذیل را زیر همان سنگ حک نموده: «در عهد امیر عبدالرحمن غازی در سنه ۱۳۱۳ ه.ق. تمام کافرستان با قلوب مسخر گردید و اهالی آن جا دین مبین اسلام را قبول نمودند. جاء الحق و زهق الباطل ان لباطل کان زهوقا» در این جنگ مثل جنگ با هزاره ها، جماعت اسلامی افغانستان به میل خود شان حاضر خدمت شده بودند و نیز اظهار می دارم که در عهد من این جنگ آخرین افغانستان بوده است. (۱)

شورش ها و جنگ های داخلی

در شورش ها و قیام های داخل افغانستان که از لحاظ سیاست یا مالیات و یا بشکل عکس العمل مظالم از آغاز جلوس عبدالرحمن خان به بعد به ضد دولت بعمل آمد، امیر عبدالرحمن خان بعد از اشتهاارات متعدده، سیاست شدید نظامی را پیروی نموده و هر شورش را در محلس با قساوت سرکوبی مینمود. مضر ترین روش او در چنین موارد این بود که امیر برای سرکوبی يك شورش محلی تنها به سوق عسکر اکتفا نمی نمود بلکه از مناطق مختلف اجباراً قوای مسلح تشکیل و برضد شورشیان بکار می انداخت و بدین صورت تخم دشمنی و استخوان شکنی را بین طوایف و مناطق مختلف افغانستان میکاشت و اتحاد و وحدت ملی را زخم دار میساخت. امیر برای این چنین قوه هائی که تشکیل میکرد معاشی بیشتر از اردوی منظم میپرداخت. یعنی برای هر فردی آرد خوراکی رایگان، اسلحه و جباخانه موقت، و معاش ماهانه ده روپیه میپرداخت، در حالی که عسکر منظم ماهانه هشت روپیه معاش داشت. امیر در این تشکیل و مصرف مجبور و محتاج نبود زیرا اردوی قوی و کافی در برابر هر قیام داخلی موجود داشت ولی میخواست که توسط این گونه تشکیل و سوقیات، مردم و منطقه شورش را دشمن طوایف و مناطق دیگر ساخته از اجتماع ملی تجرید نماید. چون این شورش ها متعدد بوقوع میرسید، نتیجه پالسی امیر تولید دشمنی و نفاق در دایره وسیع تر بود.

امیر عبدالرحمن خان تمام شورش های دوامدار را با تحمیل فشار و رفتار ناهنجاری در موضعش خاموش نمود، در همه جا قلعه های مستحکم را تخریب، مردم را خلع سلاح، مواشی را تاراج، مقاومت کنندگان را اعدام و حتی زنان را در ردیف مردان اسیر گرفت، چنانیکه منگلی های پکتیا و بلوچیهای

چخانسور چنین شدند. هم چنین کروخیل ها، پنجشیری ها، نجرابی ها، جاجی ها، جدرانی ها، جمشیدیها، فیروز کوهی ها، میمنه گی ها، بلوچی ها و غیره همه یکسان از این زهر قهر چشیدند. ولی در بین همه قیام های قندهار و بلخ و هزاره جات دامنه وسیع تر داشت، زیرا منحصر بعلاقه نی نی بلکه در ولایات وسیع کشور گسترده شده بود. آخرین مرحله، جنگ های داخلی را صوقیات بولایت نورستان در سال ۱۸۹۶، شورش های جمشیدی های هرات، کوچیان غلجائی، مردم میمنه و فیروز کوه و بلوچ های چخانسور تشکیل میداد. بعد از آن حادثه مهمی تا زمان مرگ امیر در ۱۹۰۱ اتفاق نیافتاد.

۱- قیام قندهار، هرات و میمنه:

سردار محمد ایوب خان زمامدار هرات بعد از جلوس امیر عبدالرحمن خان و در سازش و نرمش او بادولت انگلیس طرف توجه مردم قرار گرفت. زیرا مردم سردار محمد ایوب خان را دشمن انگلیس و قاید جنگ میوند میدانستند. همین که سردار در قندهار بصورت ناگهانی مورد حمله جنرال رابرتس قرار گرفت و به هرات عقب نشست در صدد تهیه و تجدید قوا و حمله به قندهار برآمد. تا این وقت انگلیس ها قندهار را (اپریل ۱۸۸۱) تخلیه و مامورین امیر عبدالرحمن خان اشغال کرده بودند. سردار که خودش را مستحق سلطنت افغانستان با ۱۴ گندک عسکر منظم و توپخانه به قندهار کشید و قوای مدافع امیر را (غلام حیدر خان و قاضی سعد الدین خان) درهم شکست و شهریان با پیشانی باز از او استقبال کردند. روحانیون هم برناست ملا عبدالرحیم کاکر و ملا عبدالله پوپلزائی و پنج نفر دیگر سلطنت سردار را بحیث دشمن فرنگ تصدیق و امیر عبدالرحمن خان را بحیث طرفدار انگلیس و مستوجب عزل اعلان کردند.

امیر عبدالرحمن خان شخصاً و به عجله سپاه قوی به قندهار کشید و سردار عبدالقدوس خان حاکم تاشقرغان را به تأیمنی و فیروز کوه هرات فرستاد تا در عقب جبهه سردار محمد ایوب خان تولید اغتشاش نماید. جنگ امیر و

سردار در خارج شهر قندهار بعمل آمد و بعد از حرب شدیدی سپاه هرات در هم شکست و سردار مجبور به عقب نشینی گردید. در حالیکه شهر هرات بدون جنگ به سردار عبدالقدوس خان تسلیم شده بود. پس سردار محمد ایوب خان مجبور به فرار در کشور ایران گردید. جنرال فرامرز با یکهزار سوار به تعقیب او پرداخت. نصرالدین شاه ایران نیز بدولت انگلیس تعهد کرد که به سردار مهال حمله به افغانستان ندهد.

امیر عبدالرحمن خان به آسانی قندهار و هرات را تامین کرد و هم در شهر قندهار ملا عبدالرحیم و ملا عبدالاحد و پنج نفر دیگر را از «بست خرقة» خلاف عنعنه بکشید و در حضور خود اعدام نمود. اما کار سردار محمد ایوب خان به پایان نرسیده بود. شش سال بعد (۱۸۸۷) مردم میمنه به رهبری دلاور خان والی و قسمتی از قشون هرات بقیادت داود شاه خان نایب سالار بر ضد مظالم امیر عبدالرحمن خان برخاستند و سردار محمد ایوب خان را به آمدن افغانستان دعوت نمودند. سردار بشکل مخفی از تهران. به ولایت خراسان کشید و تا خواف رسید اما دیر شده بود زیرا قسمی از سپاه هرات طرف دولت را التزام و بضد داود شاه خان قیام کردند و جنگ داخلی در گرفت. سردار محمد ایوب خان از سرحد افغانستان مقلوبانه به مشهد برگشت و از طرف حکومت ایران محبوس و به دولت انگلیس تسلیم گردید. داودشاه خان هم در جنگ بشکست و فرار کرد اما دستگیر شد و به کابل اعزام گردید. امیر او را با دو نفر همراهان او به طریق «سنگسار» اعدام نمود. دلاورخان والی میمنه نیز مورد هجوم قشون بلخ قرار گرفت و چون تنها مانده بود تسلیم شد.

در این ضمن در سال ۱۸۸۶ مردم جاجی و جدران سر از تادیه مالیه دولت پیچیدند ولی با قوت شکستانده شدند. هم چنین سردار نور محمد خان و سردار فیض محمد خان که از سرحد شرق با پول انگلیس و اعلانات بسیار در ولایت پاکتیا داخل شده و اهالی را بشورش ضد دولت واداشته بودند و حتی شهر خوست را اشغال کرده بودند، نیز از طرف قوای دولت کوفته شده و بفرار در علاقه تیرا مجبور ساخته شدند.

۲- قیام بلخ (۱۸۸۸):

سردار محمد اسحق خان والی بلخ کاکا زاده و همکار امیر، مرد معتدل و طرف امید ولایت بود. اما همین که مظالم امیر در افغانستان شدت اختیار کرد، سردار متنفر گردیده و در صدد اشغال تاج و تخت برآمد. تمام دهقان و مالدار و مامور و افسر ولایت که ضد امیر بودند، صمیمانه طرفدار سردار شدند، زیرا صدای مظالم امیر سرتاسر ولایت را در هراس افکنده بود و در این میان سردار نعمتی محسوب میشد. یعقوب علی که خود جز مامورین سردار و ناظر وقایع بود مینویسد که: آوازه های ظلم و ستم امیر چنان ترسی در ولایت مخصوصاً در قشر مامورین ملکی و نظامی تولید کرده بود که اگر کسی را به مطایبه میگفتند در کابل جلب شده نی او از ترس قالب تهی میکرد چنانیکه یک افسر چنین شد و بمرد و اگر کسی به کابل میرفت فاتحه او در مزار خوانده میشد.

در هجوم و تراکم چنین شایعات و تبلیغات، فرمانهائی از امیر رسید که اول عده از مامورین و افسران ولایت را بغرض رسیدگی از امور محوله شان و باز خود سردار را بنام مشوره دادن در امور مهمه مملکت به کابل احضار کرده بود. اینست که همه به سردار متصل شده چاره رهایی از این مهلکه خواستند. سردار از فرستادن آنان به کابل امتناع کرد و خود در دشت شادیان اعلان استقلال نموده و مردم گفت کابل از ظلم امیر به ستوه آمده و مرا دعوت به آمدن کرده اند اگر رد کنم سردار محمد ایوب خان که در دست انگلیس است کابل را خواهد گرفت. به سرعت تمام عسکر و افسر و مامورین بیعت نامه را امضاء کردند مگر یک نفر ضابط سواره «حبیب الله» که گفت مهرش موجود نیست و فوراً اعدام شد. پس تسلیحات شروع و سرحدات ولایت مسدود، خطبه در جوامع قرائت گردید، توپ های قشله به صدا در آمد و سوقیات آغاز شد. سردار محمد اسمعیل خان فرزند سردار محمد اسحق خان تنها شخصی بود که اشتعال خانه جنگی را برای کشور مضر میدانست و طرفدار فاصله پدر نبود.

سردار با سپاه خود به خان آباد قطغن کشید. تمام قشون قطغن و بدخشان با جنرال سیدال به سردار پیوستند در حالیکه والی قطغن عبدالله خان توخی در خنجان میخ کوب مانده بود. سردار با نه کندک عسکر منظم و همین قدر قشون گشاده و توپ خانه بعد از تامین قطغن به تاشقرغان برگشت و در موضع «غزنی گلک» وضع الجیشی اختیار نمود. امیر عبدالرحمن خان به ضد سردار تبلیغ موثر و وسیعی در کشور نمود تا جائیکه مردم و عسکر میمنه برخاستند و جنرال شربت قوماندان طرفدار سردار را محبوس و به هرات فرستادند. جنرال در هرات با پنج نفر همراهان خود (صمد خان کمیدان، توزه خان منگباشی، المار خان قراول بیگی، کمال الدین شاه آغاسی و امیر بیگ خان) اعدام و کله های شان پرگاه شده بدریار امیر فرستاده شد.

قوای امیر در دو ستون یکی برآه هزاره و دره صوف و دیگری به استقامت تاشقرغان در حرکت بود. قوماندان سپاه بلخ جنرال محمد حسین خان با قوماندان کابل جنرال غلام حیدر خان معروف به سپهسالار لندی، در بین راه غزنی گلک و حضرت سلطان بهم رسیدند. جنگ در محاذ دشت و محاذ تپه های جوار دشت در گرفت. سردار از سطح مرتفعی نظارت مینمود. قشون سردار در دشت سپاه کابل را در هم شکست و عوض ادامه جنگ دست به تاراج بنه دراز کرده و شکست خورد و فرار نمود. در عوض جنرال محمد حسین در تپه ها بر آمده و سپاه کابل بیرق تسلیم بر افراشت و به غرض عرض سلام جانب سردار حرکت کرد. اما جنرال محمد حسین خان مخابرات منظم نداشت و سردار را از جریان میدان غافل گذاشته بود. سردار که فرار قشون خود را از جبهه دشت و پیش آمدن قشون کابل را بطرف خود دید، شخصاً به آتش کردن توپ خانه پرداخت در حالیکه سپاه کابل بغرض تسلیم می آمدند. در این وقت به سردار گفتند که سپاه اردل (کابل) سلام کرده است. او تصور کرد که سپاه خودش به دشمن سلام نمود است لهذا میدان فتح شده را بگذاشت و به سرعت به جانب تاشقرغان حرکت کرد و از آن جا به ساحل امور کشید. عایله اش از مزار رسید و با شکست خوردگان به تعداد ۸۳۷۷ نفر توسط کیمه بندر پتکی سر جیحون

را در پنج روز عبور نمودند و در شیرآباد و بازار قوچی فرو کشیدند. امیر بخارا با مهمان نوازی مصارف همه را میپرداخت تا آنان را در شهرها متفرق نمود که خود کار کنند و نان خوردند. سردار با سه صد نفر خواص او در چهار باغ سمرقند جا داده شد و دولت روس سالانه ۱۲ هزار منات به سردار معاش تعیین نمود.

امیر عبدالرحمن خود به بلخ کشید و در راه شهر مزار هنگامیکه رسم گذشت سپاه را از زیر سایه بانی معاینه میکرد، یک نفر عسکر هراتی از قطار خود برآمد و امیر را هدف گلوله تفنگ قرار داد. در همین وقت اتفاقاً امیر بیک جانب چوکی خمید و گلوله تکیه گاه امیر را سوراخ و محافظ عقب چوکی را زخمی نموده و امیر نجات یافت. جنرال غلام حیدر خان که نزدیک خط عبور قشون استاده بود به فوریت ضارب را با ضربت های شمشیر خود بکشت و صدای منع امیر را ناشنیده گرفت. به همین سبب بود که بعد از مرگ سپهسالار لندی با آن همه خدماتی که برای امیر نموده بود، دارائی او ضبط و خانواده اش محبوساً به کابل احضار شدند. این چوکی امیر مکه از گلوله تفنگ سوراخ برداشته بود با تفنگچه نی مکناتن به وزیر اکبر خان داده و بهمان تفنگچه کشته شده بود، یک جا در اولین موزیم کابل (کوتی باغچه ارگ شاهی) - بعد از جنگ سوم افغان و انگلیس گذاشته شد. ولی بعداً هر دو از موزه غایب گردید.

در حال امیر به مزار رفت و بعد از تنظیم به کابل برگشت اما انتقام سختی از طرفداران سردار محمد اسحق خان کشید. اسرانی که از افسران سردار بدست او افتاده بود، روزانه پانزده نفر در میدان مرادخانی کابل به ضربت شمشیر افسران سپاه کابل پارچه پارچه میگرددند.

۳- قیام هزاره جات (۱۸۹۱-۱۸۹۲):

اصلاً مردم زحمت کش هزاره جات که در قلب کشور افتاده اند از دیر باز در سایه استحکامات طبیعی منطقه و صعوبت راه های مواصلات، از ارتباط دائمی پایتخت دور تر مانده و با زراعت و مالداري و صنایع نساجی و فلزکاری (ساختن برگ و گاسه و ستام اسپ و غیره) به شکل منزوی تری میزیستند. این شرایط در داخل حیات فیودالی زمینه بسط و تحکیم ملوک الطوائف را در این سرزمین آماده داشت. لہذا در هر منطقه خورد و بزرگ این ولایت يك تعداد کثیر ملوک الطوائف بوجود آمد و بعد ها که از نظر مذهب نیز جنبشی واقع شد، يك تعداد رهبران مذهبی به نام های: سید، مجتهد، مبلغ، ملا و خطیب و غیره در پهلوی ملک الطوائف قرار گرفتند. پس مردم هزاره که قبلاً قسمت عمده حاصلات کار خود را «قہرا» در دهن میر و ارباب و سلطان و کدخدا می انداختند اینک بقیه حاصلات خود را «طوعاً» در دامن این نایبان شرعیت میریختند. به این ترتیب دارائی دهقان و چوپان هزاره بعنوان، مالیات و بیگار و خرچ دسترخوان ملک و خان و نذر و نذور و خمس و زکات و غیره توسط ارباب و روحانی بلعیده میشد.، در عین حال عناصر مرتجع افکار مردم را بطرف قہقرا و خرافات و اوهام رهنمونی میکرد. تمام چراگاه های غنی و اراضی شاداب و مزروعی هزاره در دست این گروه استثمارگر در آمده بود و از طرف دیگر نان مفت و راحت بدون زحمت روز به روز در تولید مثل و تکثیر جنس این طبقه استثمار کننده می افزود. در مناسبات اداری و رسمی بین هزاره جات و ادارات مرکزی دولت نیز وکیل و قییم مردم فقط طبقه فیودال و روحانی بشمار میرفت. این ها عنداللزوم ماحصل استثمار خود را باحکام محلی و مامورین رسمی دولت تقسیم کرده و نفوذ خود را در بین مردم استوار نگه میداشتند.

یکی از بزرگان این دسته میر ناصر بیگ بود که در دربار امیر شیرعلی خان نفوذ کرد و توانست که مردم خود را از شمول دربار و اردوی افغانستان

دور نگهدارد. محمد عظیم بیگ پسر علی زاهد خان سرکرده طائیفه «سه پای- دایزنگی» فیودال دیگری بود که به امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۸۷ مکتوبی نوشت و گفت: پدران من به ضد سلاطین سابق افغانستان اقداماتی کرده و به مردم هزاره و پشتون ضررها رسانده اند، من نیز همین کار را کرده ام و اکنون از دولت خایفم. اگر شاه مرا رتبه «سرداری» دهد به خدمت دولت حاضر خواهم شد. امیر عبدالرحمن خان با آن که پروگرام انهدام ملوک الطوائف مقتدر و رقیب خود را داشت، برای جلب او این درخواست محمد عظیم بیگ را منظور نمود و بیگ در ۱۸۸۸ به دربار آمد. امیر چنانی که وعده کرده بود او را لقب «سرداری» داد.

فیودال های هزاره که در داخل دره ها میزیستند برضد مرکزیت دولت بوده و به مقاومت های کوچک و محلی میپرداختند. چنانیکه در ۱۸۸۶ مردم پشه نی و شیرداغ توسط ابراهیم سلطان و عبدالغلی خان و سلطان علی خان پسران سردار شیرعلی خان جا غوری و حیدرعلی خان نواسه او به مقابل دولت قیام کردند. ولی امیر عبدالرحمن خان با سوق سپاه شورش را خاموش نمود و طبعاً خان های که مسبب شورش بودند به دولت تسلیم شدند. بالاخره این مقاومت ها متمرکز شد و جنبه عمومی اختیار کرد. امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۹۱ سردار عبدالقدوس خان را بغرض تامین سرتاسری هزاره جات با سپاهی از کابل و هرات و قندهار، بفرستاد. او با خان ها به مدارا داخل مفاهمه شد و اکثریت شان اظهار انقیاد و تادیه مالیات نمودند. خان ها به نوبه خود خلعت گرفتند و ولایت آرام گردید تا جائیکه سردار توانست بعضاً قلعه های مقاوم را منهدم و مقاومت کنندگان را خلع سلاح نماید و هم عده را به نام سرغند شورش محبوساً به کابل گسیل کند. عساکر سردار در قشله های جدیدی که بالای مردم به بیگار آباد کرده بود، جا گرفتند.

سردار عبدالقدوس خان در هزاره بحیث رئیس تنظیمیه با عده از قشون باقیماند. بعد ها چند نفری از این قشون در ارزگان که تابع دولت بود به ایروی خانواده نی تجاوز کردند و مردم بیشتر بر افروختند و در ارزگان وزاولی و

اجرستان و غیره دست به شمشیر بردند. این آتش بتدریج در دایره وسیع تری مشتعل گردید. فیودالهای بزرگ مانند میر فضیلت بیگ و میر محمد رضا بیگ و غیره بر این آتش هیزم ریختند. عبدالقدوس خان سرکرده گانیرا که قبلاً خلعت داده بود، محبوس کرد و در کابل فرستاد. در زندان های هولناک کابل بر این عده سخت گرفته شد و آوازه آن در هزاره جات پیچید و مردم از ترس جان به مقاومت خود افزودند. در سال ۱۸۹۱ جنگ های کوچک و محلی تقریباً به يك جنگ عمومی هزاره جات مبدل شد خصوصاً که مامورین و افسران عبدالقدوس خان به تعدی بیشتری پرداختند و این روش مردمان بی طرف را نیز به ضد دولت برانگیخت. غلام حسین گدامدار دولت آنقدر با مالیه دهان و تحویل کنندگان غله رفتار ظالمانه و خشن نمود که مردم از تحویل دادن غله برای مصرف قشون سرباز زدند و قشون متعلقه عبدالقدوس خان برای تحصیل غله بر آمدند و در این کار شکنجه مقام گرفتند همان دختران و پسرانی را که اعلیحضرت از خرید و فروش باز داشته بودند مفت و رایگان به جبر و اکراه متصرف شدند و به آن هم اکتفا نکرده زنان شوهر دار را گرفتند. پس مردم اطاعت را گذاشته بغاوت کردند تا دیدند هرچه دیدند. از جانب دیگر علمای ملت (ملاها) در وقت بغاوت تفریق مصلح و مفسد نکرده همه را تکفیر نمودند. از آن پس حکم شد که سادات و کربلائیان وزوار در کابل فرستاده شوند. این ها دیگر خود را کشته و مال و عیال خود را تاراج شده پنداشتند، پس تن به مرگ نهادند و تمرد آغاز کردند و البته تا پای مرگ سر بر خط فرمان نخواهند نهاد. (۱)

امیر عبدالرحمن خان قضیه را علناً ضعیفه «مذهبی» داد و اعلامیه مرتبه، میر احمد شاه خان را مهر گذاشت و منتشر نمود و به اینصورت تفرقه مذهبی را تشدید کرد. این تنها نبود امیر از سیاست مضر خود که در چنین موارد دانست تعقیب کرد. یعنی سپاه نامنظمی موقتاً در مناطق همجوار در منطقه قیام کننده تشکیل و با اسلحه و جباخانه دولتی مجهز نموده سوق

مینمود و هم برای چنین سپاهی بیشتر از قشون منظم معاش میپرداخت. امیر عبدالرحمن خان در این عمل خود در بین مردم افغانستان و مناطق مختلفه آن دشمنی و استخوان شکنی ایجاد مینمود. تا هیچگاهی مردم نتواند در مقابل دولت متحد باشد و این عین همان چیزی بود که دولت استثماری انگلیس در افغانستان میخواست و یا در سایر کشور های شرق تطبیق میکرد.^(۱)

سوقیات امیر تحت این نقشه از کابل و بلخ و هرات و غزنه و غیره در هزاره جات آغاز گردید. افسران بزرگ عبارت بودند از: سردار عبدالقدوس خان (بعد ها اعتماد الدوله)، سردار فقیر محمد خان، سردار عبدالله خان والی قندهار، جنرال شیر محمد خان، کرنیل فرهاد خان، سپهسالار غلام حیدر خان، برگد امیر محمد خان، و فیودال های طرفدار دولت از قبیل سلطان علی خان پسر سردار شیر علی خان جاغوری، میر حسین بیگ لعل، میر ابراهیم بیگ سرچنگل، میر غلام رضا بیگ خلیج، میر محمد رضا بیگ القان، میر غلام حسین بیگ اشترلی، میر یوسف بیگ تخت و غیره. در طول سال ۱۸۹۲ زد و خورد خانه گی در داخل کشور دوام داشت و البته منجر به شکست شورشیان گردید. زیرا مردم هزاره تنها با تفنگ و تفنگچه و قره بنه و شمشیر و سیلاوه به مقابل توپ خانه و اسلحه بر تر دولت می جنگیدند. مردم هزاره تلفات زیادی دادند و تلفات روحانیون نسبت به فیودال ها بیشتر بود. زیرا فیودال ها اغلب به دولت تسلیم شدند. در حالیکه روحانیون کشته و یا فراری گردیدند. از «یکه اولنگ» صد خانوار روحانی بدست دولت افتاده و یک هزار خانوار روحانی موفق به فرار گردید و دو هزار و یکصد روحانی در جنگ کشته شد.

امیر عبدالرحمن خان آن فیودال های هزاره را که به طرف دولت خدمت کرده بودند عزاز نموده و رتبه و معاش داد و از آن جمله بود سلطان علی خان جاغوری پسر سردار شیر علی خان که مستمری سالانه چهار هزار و سه صد روپیه و پنجاه و چهار خروار غله گرفت، زیرا نامبرده اکثر سرکردگان شورش را بدست آورده و به دولت سپرده بود و هم تصادیق این خدمت را از جنرال شیر

محمد خان و کرنیل محمد حسن خان و سمندر خان حاکم ارزگان بدست داشت. امیر عده از افسرانی را که نسبت به مردم هزاره تعدی کرد بودند بعضاً مجازات نمود: جنرال میر عطا محبوس و دارائی او ضبط دولت گردید. او از ۵۰۰ خانوار هزاره هجرستان فی خانه چهل سیر جو و گندم، از مردم بی زمین فی خانه سه روپیه و از دایه فولاد و زاولی و سه پای هشتاد هزار روپیه به ظلم گرفته بود هم دختری نامزاد دار را خود نکاح کرده بود. کئتلل فرهاد که در هزاره جات مرده بود تمام مایملک او مصادره شد. او در جنگ شیخ علی هفت هزار مواشی مردم را به تاراج برد بود و ۳۵۰ نفر مرد و زن بیگناه جاغوری را محبوس به کابل فرستاد تا در بازار هر یک به قیمت ۲۰ تا ۱۲۰ روپیه فروخته شد و خودش مردم را تعذیب و توهین نمود. البته امیر عبدالرحمن خان در مجازات خفیف این افسران خود منظوری جز این نداشت که در نظر جامعه بار مسوولیت خود را بگردن آنان اندازد. در جمله افسران دولت سپهسالار غلام حیدر خان لندی و برگت امیر محمد خان کسانی بودند که در عین ایفای وظیفه و اوامر نظامی، اخلاق نظامی خود را تبارز داده بودند.

امیر عبدالرحمن خان بعد از آن که عده زیاد از مردم و روحانیون هزاره و قسماً فیودال های مخالف را دور کرده بود روش دلجوئی نمودن را در پیش گرفت. امیر دختر عظیم بیگ سه پای را که جزء اسرا بود به پسر خود سردار حبیب الله تزویج نمود و اعلانات طبع و منتشر نمود که شورشیان فراری به مساکن خود باز گردند و هم امر نمود که برای کشت و کار مردم گندم تخمی به نقاوی داده شود و در نقاط قحط زده امداد آذوقه بعمل آید. امیر در هزاره جات بین چراگاه های مردم هزاره و چراگاه های قبایل کوچی حدودی مشخص و معین نمود. در حالیکه قبلاً امیر چرا گاه ها را مال دولت اعلام و مستاجرینی مقرر کرده بود که آن ها قسمتی از چراگاه ها را به مالداران کوچی فروخته بودند. هم چنین امیر امر کرد که اراضی متنازع فیها بین دهقان هزاره و فیودالها قسماً از دست فیودالها کشیده شده و به دهقان های هزاره داده شود.

ولی این شورش ها طوری فجیع و با قساوت از طرف دولت خاموش ساخته شده بود که به هزار ها خانوار مردم در ماورای جیحون و ایران و هند انگلیسی فرار کرده بودند. حکومت انگلیسی هند از فراریان دو فوج عسکر منظم تشکیل کرد. وقتیکه بقیه مردم هزاره بعد از ختم جنگ های دو ساله به مساکن خود برگشتند آنقدر کم بودند که مثلاً از ۲۰ هزار خانوار مردم بهسود فقط شش هزار خانوار باقی مانده بودند. تمام قلعه ها و مساکن مردم هزاره تخریب و مزارع شان پایمال شده بود. طبق امر امیر هزار ها دختر و پسر بیگناه هزاره در داخل افغانستان و هم در ماورای سرحدات شرقی افغانستان فروخته شدند. مظالم امیر در هزاره جات سابقه نی در تاریخ کشور نداشت و فقط میتوان مثال آن را در تاریخ هجوم چنگیز مطالعه کرد و بس. امیر بعد ها امر کرد که غلام و کنیز هزاره به مردم خارج (یعنی هندی ها) فروخته نشوند و در ۱۸۹۷ تکسی را که بالای فروش غلام و کنیز هزاره گذاشته بود لغو نمود. اما آن چه که هزار ها نفر فروخته شده بودند در داخل افغانستان بحیث برده و بنده باقی ماندند تا در زمان پادشاهی شاه امان الله خان آزادی آنان اعلان شد. مردم هزاره نیز به این شاه طرفدار ماندند و در وقت اغتشاش بچه سقا تا آخرین لحظه سقوط او دست از طرفداری شاه نکشیدند. امیر عبدالرحمن خان علاوه تاً تفرقه مذهبی «سنی و شیعه» را در افغانستان هنگام قیام هزاره شدت بخشید و آن را بشکل يك زخم غیر قابل التیام در آورده بود که بواسطه يك عمل شاه امان الله خان رو به بهبود نهاد. در زمان این شاه مراسم مذهبی آزاد و پیروان هر مذهبی به شمول هندو ها در حقوق مساوی گردیدند.

۴- الحاق نورستان:

در جبهه شرق شمالی افغانستان ولایت کوهستانی دشوار گذار نورستان (نام قدیمی آن بلور و یا بولر بود) واقع است که یکی از منزوی ترین دامنه های هندوکش به شمار میرود. این سرزمین خاموش و جنگلدار وقتی به شمول چترال

و گلگت وسیع تر از این بود که است. در قرن شانزدهم هم این ولایت را مسلمین به نام «کافرستان» میخواندند زیرا سکنه آن بت پرست بودند. مردم این ولایت صنعت نجاری و آهنگری و چرمگری میدانستند. در قرن چهاردهم (۱۳۹۸) یک بار امیر تیمور گورگان از اندراب به راه حصه فوقانی وادی پنجشیر داخل نورستان شد ولی از سختی راهها و شدت سرما کاری انجام نداد و برگشت. بابر نیز بعد از این شوق اقتاد ولی سواران اعزامی او در چنین سرزمینی از پیشرفت عاجز بودند.

امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۹۱ متوجه نورستان شد که هنوز از مظالم و حرص دولت انگلیس محفوظ مانده و از قرن ها در داخل دره های دشوار گذار و منزوی استقلال محلی و عنعنه و لهجه و مذهب قدیم خویش را نگهداشته بودند. امیر به سپهسالار غلام حیدر خان چرخي که قوماندان و والی ننگرهار و لغمان بود هدایت داد که مقدمات کار را فراهم نماید. تا آن وقت بعضاً از مردم نورستان به دربار های کابل آمد و رفت داشته و احياناً داخل ماموریت هائی میبودند و قسمتی هم که در همسایه گي پنجشیر بودند مالیات به دولت میپرداختند. اما بعضی دسته جات آنان در جوار لغمان گاهی به حمله و یغما مبادرت میکردند و چون تباین مذهبی موجود بود حمله و دفاع شکل مذهبی بخود میگرفت.

سپهسالار چرخي برای انضمام نورستان بدو به کشیدن راهای عبور متوجه شد و هم یک قشون چهار هزار نفری آماده مارش نمود. اما این کار نمیتوانست عملی شود تا وقتی که مسایل سرحدی شرق افغانستان با دولت انگلیسی یکطرفه نمیگردید. در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ معاهده منحوس دیرند چترال را در ذهن استعمار انگلیس انداخت و آندولت در ۱۸۹۵ چترال را اشغال کرد. امیر عبدالرحمن مجدداً متوجه نورستان گردید در حالیکه علاقه اسما را قبلاً تخکیم کرده بود. اما امیر مراجعات مردم چترال، باجور، تیرا وزیر، مسعود و کرم را با مکاتیب و نمایندگان شان که قبول اطاعت امیر را برخلاف معاهده دیورند پیشنهاد میکردند، نپذیرفت و دیوار های طبیعی و

آه‌نین کشور را بدشمن گذاشت. سردار پسر امانی الملك مهتر سابق چترال در جلال آباد و شیر افضل خان مبارز مشهور چترالی در کابل و هم چنین بعد ها عمرا خان باجوری یکی پی دیگری- بعد از معاهده دیورند و تسلط انگلیس بر علاقه های شان در افغانستان پناهنده شیده اند.

در هر حال سپهسالار چرخي قبل از حمله به نورستان در بریکوت قشونی مقیم ساخت و با مردم نورستان ارتباط دوستانه قایم نمود تا جائیکه رجال نورستانی نزد او آمد و رفت شروع نمودند و بعضاً به رهنمونی او تادیه مالیات پذیرفتند. اکثر مردم کشتوز اظهار انقیاد و قبول اسلام نمودند. مردم کاموز دین اسلام نپذیرفتند ولی اطاعت دولت را گردن نهادند. این لیاقت سپهسالار بود که مردم جنگ جوئی را به تغیر دین اجدادی و به قبول اطاعت با حداقل تلفات و استعمال شمشیر واداشت. دیگر نه کشتار انبوهی صورت گرفت و نه مردم به برده گی، کشانده شد.

در سال ۱۸۹۶ سپهسالار که جاده نی تا اسمار و دهنه نورستان تمدید کرده بود به مردم نورستان ابلاغ کرد که هدف دولت فقط تمدید راهی بین نورستان تا بدخشان است و بس و متعاقباً خود با قشونی داخل نورستان شد. قشون چهار هزار نفری او با پانزده روز آذوقه در چهار ستون به استقامت کامدیش، کوردیش، بتی گل و بزگل مارش نمود و خودش پای پیاده در محل رود کوردیش کوهی را عبور کرد. در این جا مردم نورستان دو دسته شدند، دسته نی اطاعت سپهسالار را پذیرفت و دسته نی به دفاع برخاست. از آن جمله مردم بزگل مساکن خود را گذاشته به کوه ها بر آمدند. قسمتی از مدافعین بعد از يك تصادم مختصر دست از دفاع کشیدند. سپهسالار داخل دره کمو شد و روسای کاموز با اهالی آن اظهار انقیاد کردند و دین اسلام را پذیرفتند. همین ها بودند که يك نفر جاسوس انگلیس را با چهار نفر طرفداران وطنی او از بین خود ها اخراج کردند زیرا این ها مردم را به اطاعت از انگلیس و ضدیت با امیر دعوت میکردند. متعاقباً کامدیش و بتی گل و منده گل گرفته شد. مردمانی که در کوه ها فرار کرده بودند، همینکه از روش سپهسالار

آگاه شدند از کوه ها فرود آمدند و تسلیم شدند. آنانیکه از طرف سپهسالار به کابل فرستاده شده بودند هم به توصیه او از طرف امیر عبدالرحمن خان مخلص گردیدند. شدید ترین جنگی که بین سپاه و مدافعین رخ داد در موضع کلوم بود. تلفات قشون دولت به ۲۰۰ نفر رسید. مدافعین در این جنگ تفنگ و کتاره نیزه و تیروکمان استعمال کردند.

سپهسالار به شدت مشغول تمدید راه ها و ساختن پل ها بود تا ولایت را تحت کنترل آورده بتواند. سپهسالار «لندی سین» را نیز بگرفت و نشه کام را. مطیع ساخت و دره پیچ را تامین کرد. آنگاه او بت خانه ها را برانداخت، مساجد بنیاد نهاد، معلمین مذهبی بگماشت و بروسای اهالی چوخه ماهوت و لنگی های زرین انعام داد. سپهسالار ۱۹ مجسمه چویی (اریاب انواع نورستانی ها) و مقداری تیروکمان نورستانی به کابل فرستاد و ۸۰ نفر معلمین مذهبی بخواست و به تعلیم دین اسلام پرداخت. بعد ها سپهسالار معلمین مذهبی بیشتری از کاپیسا و پروان و لوگر و لغمان به نورستان آورد و توسط ترجمانان مستخدم از نورستان به تعلیم اهالی نورستان پرداخت. معهذا تبدیل دین قدیم به دین جدید به زودی میسر نبود و هنوز ۱۳۶۰ خاندان در قصبات، اوشیر، مونونر، پشسرو، سورنج، دره شنگر، ایلوری، منجا، دره بارگل، کوم دوم، پیکل، براده، مستر، گرام و غیره دریت پرستی باقی ماند، امیر امر نمود مسلمانان قدیمی لغمان در بین آن ها داخل و مخلوط گردند تا دین اسلام در نورستان تعمیم یابد.

سپهسالار برای مساحت اراضی مزرعه نورستان مساحین مقرر و مقدار مالیه نقدی و روغن معین نمود و شمار مال مواشی مردم را بغرض تعیین مالیات امر کرد. هم چنین مالیات مواشی را از چهل «یک» مقرر کرد و بالای اراضی مزرعه شان (دوازده هزار و چند صد روپیه) مالیات گذاشت. امیر که از عدم قبول سفید پوشان نورستان دین اسلام را شنید به جنرال تاج محمد خان قوماندان بدخشان امر سوقیات مکرر به نورستان و مسلمان ساختن سفید پوشان نمود. سپهسالار نگذاشت و کتبا امیر را قانع ساخت تا جنرال را با

عسکر و توپ خان اش از عرض راه بدخشان عودت داد.

به این صورت الحاق کافرستان تکمیل شد ولی مردم «بشنگل و کتور» (سفید پوشها) دین اسلام نپذیرفتند. نام این ولایت به «نورستان» تبدیل شد و سپهسالار در بریکوت برگشت. تمام این کار در مدت هشت ماه (سال ۱۳۱۳ مطابق ۱۸۹۶) به انجام رسید در حالیکه تفاوت قشون سپهسالار بیشتر از ۲۲۹ نفر کشته و ۳۰ نفر زخمی نبود. ۵۰ نفر عسکر در کوتل باندول از شدت برفباری بمردند ولی باندول، واینش و مو را گرفتند. مجموع اسرای مدافعین نورستان ۳۰۹ نفر بالغ می شد که در کابل آورده شدند. عده کمی از مدافعین به چترال فرار کردند. این عده اسرای کسانی بودند که از طرف محمد علی خان وکیل سیفانی به کابل فرستاده شدند نه از طرف سپهسالار. معهذا طبق توصیه سپهسالار برای ایشان از طرف امیر محل رهایش و خوراکه و پوشاکه مقرر گردید. و اما دسته های سه هزار نفره متعلق به محمد علی خان وکیل سیفانی و محمد صدیق خان حاکم تگاو و عبدالمجید خان حاکم پنجشیر که از طرف امیر عبدالرحمن خان به راه پنج شیر مستقلانه در نورستان سوق شده بودند، گرچه موضع «کوریتو» را گرفتند ولی تلفات جانی بیشتری دادند.

۵- مناسبات با دولت روسیه تزاری:

مردم افغانستان بعد از هجوم های دولت انگلیس در کشور خود يك احساس تنفر و انزجار نسبت به همسایه های اروپائی خود بهم رساندند. امیر عبدالرحمن خان که در کشور روسیه سال ها زیسته بود سیاست آن دولت را در شرق تحمیل کرده و میدانست که بدوستی دولت زاری اعتماد کردن خطا است. خصوصاً که تاریخچه دوستی امیر دوست محمد خان و امیر شیرعلی خان در برابر چشم او قرار داشت. به علاوه از قرار داد ۱۸۴۷ روس و انگلیس مطلع بود که دولت روسیه از داشتن هرگونه «ارتباطی بلا واسطه انگلیس با افغانستان» انصراف کرده و این تنزل سیاسی دولت روس زمینه نی برای

«تعدادل قوا» در افغانستان نگذاشته است. از طرف دیگر امیر با دولت انگلیس سازش کرده بود. لهذا امیر برای همیشه از نزدیکی با روس اجتناب میکرد و حتی در مکاتبات و رفت و آمد های جزئی نیز با روسیه محتاط بود. امیر به سرحد داران خود نوشت که پای هیچ روسی را این طرف سرحدات افغانی نگذارند و اگر نامه ئی داشته باشند خود شان در سرحد متوقف و نامه ها به کابل ارسال گردد.

سردار عبدالقدوس خان والی هرات به سببی مورد عتاب و عزل واقع گردید که خود سرانه يك نفر روسی را اجازه عبور از ولایت هرات به ایران داده بود. مع هذا امیر از دشمنی با روس احتراز داشت و حتی المقدور سعی میکرد پای خشونت و تصادم در میان نیاید. افسران و سرحد داران افغانی موظف بودند که هیچ گاه در برابر حرکات اشتعالی روس ها از جا در نرفته و دست به سلاح نبرند. وقتیکه سردار نصر الله خان پسر امیر در ۱۸۹۰ رسماً به لندن فرستاده شد امیر يك هدایت نامه ۳۳ فقره ئی به او نوشته داد که در ماده ۱۵ چنین نوشته شده بود: «اگر حرف دشمنی روس یاد شود و یا از نور چشم بپرسند که روس دشمن افغانستان است یا دوست؟ جواب مختصر تقلیل اللفظ کثیر المعانی بگوئید که: اگر روس اراده پامالی ما را ندارند ما هم خیال گرفتن آن طرف سرحد خود را نداریم فقط»^(۱)

۶- قیام عمومی هزاره ها:

امیر تازه از جنگ سردار محمد اسحق خان و آرام ساختن ترکستان فارغ شده بود که با قیام عمومی یکی از اقوام بزرگ کشور یعنی مردم هزاره مواجه گردید.

مردم هزاره که مخلوطی از نژاد مغول و تاجیکان محلی کوهستان غور

۱- افغانستان در مسیر تاریخ. صفحه ۶۶۲-۶۷۲

می باشند، به علت انتساب به مذهب شیعه از اکثریت مردم افغانستان که سنی مذهب اند، تفریق می شوند. تا عصر امیر عبدالرحمن خان، این «ها» در انزوا از سایر مردم بطور نیم مستقل در دره جات کم زمین و کوه های دشوار گذار افغانستان مرکزی زندگی می کردند و نظام اجتماعی شان مثل پشتون ها، قبیلوی بود و فیودالی بود، با این تفاوت که پشتون ها قسماً ده نشین بودند و قسماً خانه به دوش، در حالی که هزاره ها تقریباً همه بر زمین قایم شده بودند. از جمله عشایر متعدد هزاره تنها آن عشایری که در خارج کوهستان مرکزی حیات به سر می بردند، مثل هزاره شیخ علی در شمال کابل و هزاره سنی مذهب قلعه نو هرات، مالیه به دولت می پرداختند و توسط حاکم و قاضی اداره می شدند. در عصر امیر شیرعلی خان رئیس هزاره جاغوری که او هم شیرعلی نام داشت از طرف امیر لقب سرداری حاصل کرده بود با دربار ارتباط قایم کرده تاحدی از هزاره ها در نزد شاه فایندگی می کرد.

امیر عبدالرحمن خان که مانند تمام مستبدان، مردی سخت بدگمان بود، دو پسر سردار مذکور را به قتل رسانید و در نتیجه، این رابطه هم در بین دولت و مردم هزاره قطع شد. در سال های بعد، امیر هزاره های شیخ علی را که در سر راه کابل و مزار سکونت داشتند و متعرض کاروان ها می شدند، به سختی مجازات نمود و عده بزرگی از آن ها را به ترکستان و سایر نقاط کوچ داد. این اقدامات به قدری مؤثر بود که به روایت سراج التواریخ:

«دره ترمش و دره وادو و دره اشرف و سایر نقاط موطن و مسکن هزاره شیخ علی از وجود ایشان وغیره مردم تهی گردید... و حضرت والا فرمان کرد که از مردم افغانه سکنه غوری و بغلان در مواضع مذکوره جای بدهند.»

این فرمان توسط سید جعفر کنزی حاکم منطقه اجرا گردید. هم چنان وی هزاره های جاغوری و جغتو را که بعضی از آن ها در جنگ غلجایی علیه حکومت شرکت کرده بودند گوشمالی داد و حاکم و قاضی و برای اداره آن ها تعیین کرد.

هزاره ها که قبلاً مالیه نداده بودند، از تقاضای مالیه زمین و سایر عوارض شاکمی شدند، اما مهمتر از آن موضوع قضا بود که توسط قضات دولتی بر اساس فقه حنفی اجرا می شد، در حالی که هزاره ها چنانچه دیدیم شیعه مذهب و تابع فقه جعفری بودند و تطبیق فقه حنفی را تعرض بر مذهب و اعتقاد خود می شمردند. طبعاً ملاکان و عالمان دینی شیعه که این اجراءات بر حیثیت و منافعشان آسیب می رساند، بیش از سایرین متأثر شده به تبلیغات علیه آن آغاز کردند. چون هزاره ها از نظر مذهب به علمای شیعه ایران خصوصاً مشهد وابستگی داشتند از طرف آن ها هم به مقاومت در برابر نفوذ دولت سنی مذهب تحریک شدند.

در سال ۱۸۹۰، امیر پس از فراغت از امر ترکستان متوجه هزاره جات گردیده سردار عبدالقدوس را به حکومت بامیان مقرر کرد و به او وظیفه داد تا به داخل هزاره جات نفوذ نموده سلطه دولت را در سرتاسر آن منطقه قایم کند. در این وقت محکمترین مرکز قوم هزاره ارزگان بود که در شمال قندهار واقع است. سردار موفق شد تا به کمک بزرگان هزاره که در دربار زندگی داشتند مثل محمد عظیم خان پیش خدمت و امثال او، رؤسای هزاره را در دایزنگی و دایکندی و حتی ارزگان به قبول حاکمیت دولت مرکزی به شکل تعیین حاکم و قاضی و تأسیس ساخلوی نظامی قانع سازد. در بهار سال ۱۸۹۱ سردار عبدالقدوس خان با سپاه ده هزار نفری به ارزگان داخل شد، اما به زودی در بین قوای او مردم محلی روابط برهم خورده نیروی حکومت در ارزگان به مخاطره افتاد و اردویی که به کمک آن اعزام گردید، منهزم ساخته شد. علت این امر را هر يك از دو طرف به شکل جداگانه بیان کرده اند. قرار اظهار مقامات دولتی بزرگان هزاره پس از تسلیم شدن به مقابل قوای حکومت چون منافع و امتیازات و حاکمیت شان را در خطر دیدند اختلاف مذهبی را بهانه ساخته، به تحریک مردم اقدام نمودند و با خدعه قوای حکومت را مغلوب ساختند. اما به موجب روایت دیگر که قسماً شفاهی می باشد و قسماً توسط هزاره هایی که پس از جنگ به کویته و مشهد پناهنده شدند انتشار یافته است، علت اصلی قیام

مردم، دست اندازی و تعرض کارکنان لشکری و کشوری دولت بود برمال و ناموس مردم هزاره. کشف واقعیت امر که اقدام اول از کدام طرف صورت گرفت دشوار است، اما با درنظر گرفتن سختگیری و استبداد امیر و تبلیغات مذهبی و سیعی که علیه مردم هزاره به جریان انداخته بود و آن ها را به توهین به دو خلیفه اول اسلام متهم می ساخت، می توان رویه، نیروی اشغال کننده را در برابر مردم محلی تصور کرد. اما جرعه ای که این آتش را مشتعل ساخت، موضوع گل بیگم ملقب به شیرین جان، دختر یکی از سران هزاره بود که توسط یک نفر از افسران امیر عنفاً مورد تعرض قرار گرفت. می گویند با شنیدن این خبر امیر از روی مطایبه اظهار داشت:

«بلی این تلخی نتیجه آن شرنینی می باشد.»

بانشر این خبر قیام هزاره شکل عمومی گرفته حتی سرانی که تا آن وقت برای امیر در راه مصالحه کار می کردند مثل محمدعظیم خان سابق الذکر در زیر تأثیر همبستگی قومی و مذهبی به مبارزین پیوستند.

جنگ برای سه سال از ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ با نهایت شدت دوام کرد. امیر که توسط ملایان احساس مذهبی سنی را به درجه غلیبان رسانده بود، بزرگترین قوای مختلط نظامی و قومی را از پنج سمت کابل، غزنی، قندهار، هرات و مزارشریف به داخل هزاره جات سوق داد. بزرگترین سرداران او مثل سردار عبدالقدوس خان، سپهسالارغلام حیدر خان چرخ و جنرال امیر محمد خان در آن جنگ سهم گرفته دره جات مختلف هزاره جات را یکی بعد از دیگری به زور و قوه فتح کردند. هزاره ها که برای بار اول با هم متحد شده بودند، با شجاعتی که قسماً ناشی از مایوسی بود به رهبری رؤسای قومی شان مثل میر حسین بیگ ارزگان (که بعداً از اسارت فرار نموده به هند برتانوی رفت) سردار محمد عظیم خان و قاضی میر عسکر و دیگر میرها و سلطان های محلی دره به دره و قریه به قریه با قوای دولتی جنگیدند. هر قدر جنگ دوام می یافت قهر و عصبانیت و بی رحمی جانبین که تبلیغات روحانیون آن را

قمپین می کرد افزایش می یافت. اما در حالی که هزاره ها دست شان جز به افراد اردو به کسی نمی رسید، نیروی حکومت و سران ایشان بر مردم ملکی بیداد می کردند. این ها علاوه بر قتل و شکنجه مردان محارب و غیر محارب، بر زنان و اطفال هم ابقا نمی نمودند و ناموس زنان و دختران جوان را با کمال بی باکی مورد تعرض قرار می دادند، در هر منطقه که اردوی حکومت داخل می شد، پس از کشتار مردان، پسران و دختران و حتی زنان جوان را اسیر می ساخت و به عنوان غلام و کنیز در شهر ها به فروش می رسانید. در پایان جنگ، امیر پنجاه دختر زیبا را به عنوان صورتی برای تمتع خود و شهزادگان انتخاب کرد و پسران جوان میران و بیگ ها را بطور غلام بچه جزء عمده دربار ساخت. راجع به رویه سران سپاه در هزاره جات، سراج التواریخ می نویسد که:

«به مسمع فیصل... مع والای رسید که سردار عبدالقدوس خان چند تن از دختران بزرگان هزاره را که در حسن و جمال ممتازند به اسم سیرتی تصرف کرده هم چنان هریک از قوا و سپاه یک و یا دو دو را در آغوش تمنا کشیده، روز عشرت به ناز و نوازش می گذرانند و حضرت والا او را فرمان داد که بعضی از دختران بزرگان آن قوم را که شایان خدمت حضور و سزاوار پرستاری حرم محترم عفت دستور پادشاهی باشد، به رضا و رغبت ابونش برگزیده، گسیل درگاه عالم پناه بدارد و در خصوص دوشیزگان که خود او و سران و اعداد سپاه به دست آورده بودند، ارقام فرمود که چرا مرتکب چنین امر شده اند... سردار معزی الیه از کاری که در این باب ارتکاب ورزیده بود، تغافل نموده معروض پایه سریر سلطنت داشت که آنچه از دختران هزاره مشاهده افتاد همه بهایم صفت و بوژینه هیئت و خرس صورت اند که طبیعت انسان هرگز خواهش ندارد از ایشان به نکاح یا پرستاری برگزیده زیست کند.»

گویا بعد از همین سوال و جواب بود که فرمان صادر شد:

«اگر مردم هزاره بخواهند زن و دختر و پسر خود را بفروشند به سچل و

مهر قاضی و حاکم هر قدر که (کار کنان دولت) می خواهند غلام و کنیز خریده، ده یکه بهای آن را محصول به دولت بدهند.»

از صدور این حکم مردم هزاره مرم معیشت یافته به هزاران زن، فرزند و دختر را از دو الی ده سیر جو، جواری و گندم فروخته عسرت موقتشان به یسرت مبدل گردید. هر کدام از سپاهیان که رخصت منزل و مقام خود حاصل می کردند چند تن برده کنیز آورده می فروختند و در نتیجه، این امر، فروش پسر ها و دختر های هزاره ها چنان گسترش یافت که چون چندی بعد برخی از هندوان قندهار به جرم زنا ر بستن به کنیز و غلام هزاره، مأخوذ شدند و هندوان قندهار در مقام دفاع از ایشان عرض کردند که:

«غیر از این ها دختران و پسران و زنان بسیاری از این قوم را تاجران و بازرگانان مسلمان و هند خریده از راه تجارت در شالکوت و سند و هند برده حتی به نولیان شهر و بازار فروخته ایشان همه در آغوش هند و نصارا در آورده مزد می گیرند.»

قرار سنجش نماینده دولت انگلیس از ماه جولای ۱۸۹۲ تا جون ۱۸۹۴ در حدود ۹ هزار نفر هزاره به طور کنیز و غلام در بازار کابل در محل بیع و شری قرار گرفتند، در حالی که عده دیگر در سایر شهر ها به فروش می رسیدند. امیر برای توجیه این اعمال خود چنین استدلال می کرد که با رسیدن روس ها و انگلیس به سرحدات افغانستان هزاره ها که با سایر مردم افغانستان اختلاف مذهبی دارند، خطری را برای سلامتی و آزادی افغانستان تشکیل می دهند. اما در واقع چنین نبود، زیرا هزاره ها به سابقه احساسات مذهبی شان از همکاری با عناصر غیر مسلمان اجتناب می کردند و تنها عده محدودی از سران ایشان در جریان جنگ دوم با انگلیسان همکاری نمودند که آن هم با همکاری سران قبایل سرحد قابل مقایسه نبود. هر چند ویرسا بعد از انتشار خبر بیدادگری دولت در هزاره جات و هیجانی که در اثر آن در مشهد و سایر نقاط ایران رخ داد، در نامه ای امیر را به میانه روی دعوت نمود، اما امیر از

این مداخله رنجیده جواب داد که:

«چون مردم هزاره از اتباع او می باشند، بطوری که خواسته باشد با قتل، حبس و تبعید آن ها را مجازات می کند.»

هم چنان او در برابر دولت ایران و تبلیغات مجتهدین شیعه خصوصاً مشهد وضع شدیدی اختیار نمود، بطوری که می توان گفت این مداخلات به جای آن که به حال هزاره ها سودمند واقع شود فشار دولت و حس انتقام امیر را در برابر آن ها شدیدتر ساخت، در نتیجه يك عده زیاد از هزاره های ارزگان و جاغوری و سایر نقاط که عرصه را از هر جهت بر خود تنگ دیدند ملك و وطن خود را گذاشته با آن چه از عیال و اولاد برای آن ها باقی مانده بود بعضی به سوی مشهد در ایران و برخی به کویته در بلوچستان مهاجرت کردند و در آن نواحی متوطن شدند.

این امر هم با سیاست امیر موافق افتاد، زیرا در این وقت وی بی طرفی دوره اول پادشاهی خود را در بین اقوام مختلف کشور ترك گفته به سابقه حسن قومی صریحاً از پشتون ها و در بین آن ها از درانی ها طرفداری می کرد، بنابراین به جای آن که مانع خروج هزاره ها از افغانستان شود دوازده هزار خانوار درانی و چهار هزار خانوار غلجایی را به ارزگان کوچ داد و زمین هایی را که قبلاً ملك هزاره ها بود به آن ها بخشید. بطوری که در منطقه ارزگان که تا آن وقت قلب هزاره جات و مرکز آن محسوب می شد، فقط يك اقلیت کوچک هزاره، محروم از ملك و زمین باقی ماند و بس.^(۱)

آن روز که آب و خاک برهم زده اند
 بر طینت آدم رقم غم زده اند
 خالی نبود آدمی از درد و بلا
 کین ضسرت اولین بر آدم زده اند

یاغی و غازی از قطاع الطریقی دهات تا به اعتراضات سیاسی در شهر ها

با ثبات شدن روز افزون کشور بعد از جلوس ظاهر شاه در سال ۱۹۳۳ محراق فعالیت های سیاسی اهل تشیع از دهات و قصبات دور بسوی شهر گردانیده شده و این تغییر جهت چنین افاده نمی شود که هزاره ها بکلی خاموش شدند، بلکه نحوه و شکل اعتراض تغییر کرد و زیاد تر شکل محلی را بخود گرفت. و بصورت پراکنده از شکل مذهبی آن خارج گردیده و بسیاری این اعتراضات و نارضایتی سیاسی از سال ۱۹۳۳ با ینطرف بنام یاغی و یا قطاع الطریق نامیده می شد، و بطور آشکارا يك تعداد مردم که با حکومت مخالف بودند و به مشکلات مواجهه می شدند، به کوه ها پنا برده و اسلحه بر علیه دولت برداشته و بنام استبداد می جنگیدند و هم بین کوچی ها و هزاره ها زد و خورد ها صورت می گرفت، و رپوچی های هزاره ها اطلاع میدادند که کوچی ها اشخاص بی گناه را به قتل رسانده محصولات شان را برده مواشی شان را تغذیه میکنند، که عناصری گماشته شده از بیرون این نوع شایعات را پخش میکردند و نقاضت را دامن میزدند. و هم شایع میگردد که خانه ها را چور میکنند، که اکثراً اغراق آمیز و تحریک کننده بود، بانهم فهمیده نمی شد که چنین اطلاعات راعمومیت دادند. صحت و سقم آن را معلوم کرده نمی توانستند، اما کوچی ها از جانب دولت حمایه می شدند، و از چراگاهها در

مناطق مرکزی کشور استفاده میکردند، حتی به زراعت شان تجاوز صورت میگرفت. این عمل توسط دادن قرض به هزاره ها که بین کوچی ها و پشتون ها از سالیان متمسادی این نوع معامله جرایان داشت صورت میگرفت. و این پشتون ها حتی در هند و برما به چنین معاملات داد و ستد متهمک بودند، به يك روایت این نوع معامله از وقت امیر عبدالرحمن خان به اساس محروم ساختن از حق طبیعی انتخابات جریان داشت، اما در دهه شصت ۲۰٪ زمین بدست کوچی ها افتاده ۶۰ تا ۸۰٪ هزاره ها زیر بار قرض گور شده بودند، چون کدام طریق اصلاح و جبران از جانب حکومت دیده نمی شد، همانا که اشخاص یاغی را مردم هزاره جانب داری میکردند و تقویه مینمودند، يك حادثه را حکایه میکنند که شخص بنام یوسف بیگ که در منطقه شهرستان از چنگ دولت فرار کرده و نزده سال در حالت یاغی گری بسر برد تا بالاخره توسط عبدالله خان وردک حاکم دهننگی دستگیر گردید، و به کابل نزد هاشم خان صدراعظم آورده شد و بالاخره اعدام گردید. بعد در سال ۱۹۴۰ حوادث دیگری رخ داد، شخصی بنام ابراهیم گاؤ سوار و یا بچه گاؤ سوار در شهرستان بغاوت کرد و آن را چنین باز گو میکنند، بعد از بغاوت یوسف بیگ و اعدام آن ظلم و استبداد حکومت بیشتر گردید و آن ها در جمع آوری روغن برای دولت به زور متصل گردیده و مردم فرار میکردند و مردم راغل و زنجیر و زولانه نموده و با پا های برهنه بالای خار استاده می کردند، تا روغن دولت را بدهند، میگویند در دوران امیر حبیب الله خان شهید روغن را از هزاره ها بنام سر چربی بی بی ها جمع میکردند: چون مظالم مامورین دولت بیشتر قابل تحمل نبوده، همانا بچه گاؤ سوار بغاوت نموده و حکومت شهرستان را تصاحب کرد، و از بین برد و يك زمستان بصورت مطلق وی پادشاه شهرستان بود، در بهار همان سال حکومت يك تعداد کلان شوندگان هزاره را به شهرستان فرستاد و بچه گاؤ سوار را عفو کرد، و بغاوت فرونشست و خاتمه یافت، و نامبرده را هیئت با خود به کابل آوردند و ظاهر شاه وی را عفو کرد، با وجود بغاوت و شهرت بچه گاؤ سوار وضع به همان حالت سابقه خود باقی ماند یعنی مامورین

حکومت و کوچی ها کماکان به بهره برداری اقتصادی شان دوام دادند و مردم هزاره از نگاه سیاسی و اقتصادی فاقد قدرت بودند که این وضع را علاج کنند، اما بصورت تدریجی در شهر کابل و دیگر شهر های بزرگ قدرت سیاسی و اقتصادی را بدست گرفتند، و به صفت يك قوه اقتصادی و قوه کار تبارز کردند، دوکانداری، لیلای فروشى تا پرزه فروشى موثر ها را قبضه نمودند و در عین زمان مرد ها و زن های شان در موسسات خارجی و خانه های خارجی ها مشغول کار بودند، هم چنان بانک های خصوصی داشتند تا با نو واردین هزاره قرضه بدهند تا مشغول کار شوند.

هم چنان يك کالونی قوی در جمال مینه تشکیل دادند و مانند لانه زنبور در آن جا سکنا گردیدند. و بعضاً با برخورد های پراکنده زور بازوی شان را به حکومت و مردم اهل سنت نشان میدادند و مزید بر آن يك کالونی بزرگتری را در دشت برچی تشکیل دادند، و همه سازمان های سیاسی شان را به آن جا انتقال دادند که از نظر دولت بیرن بود و دست آخوند های ایران بیشتر در اشتعال آتش برضد پشتون ها بازی میکرد و از سفارت ایران دستور میگرفتند.

در تحلیل فعالیت های یوسف بیگ و بچه گاو سوار ابراز نظر میکنند که آن ها نماینده مردم با این پدیده جدید بوده که آن را بنام قطاع الطریق اجتماعی یاد میکنند: Hobsbawm میگوید که در جامعه های عشیر یوی و قبیلوی و نژادی با چنین تاخت و تاز ها آشنا میباشد لکن فاقد تشکیلات داخلی بوده که نمیتواند چنین يك گروه قطاع الطریق ها اعتراض اجتماعی را ایجاد کنند. اما وقتیکه خود شان يك سیستم فوق، طبقه را طرح کنند و یا در راه خلق بوجود بیآورند، با وجودیکه این ارتباطات پیچیده هزاره ها و کوچی ها بصورت درست درین تعریف مبارزات نژادی یا طبقاتی تطابق نمیکند، اما هزاره ها درین سیستم بزرگ اقتصادی و اجتماعی مدغم ساخته شدند که با طرز خرد شان تفاوت داشت، در نتیجه هزاره ها در صدد آن بر آمدند که هویت اصلی شان را در جامعه تبارز دهند و هم نبودن الترناتیف دیگر و تلافی گذشته ها

کابل را راکت باران کردند و آن را به مخروبه و تل خاک یکسان ساختند. نا گفته نماند که میران و سیدها یا علمای قزلباش که در قم مشهد و کربلا و نجف تربیت شده بودند در بین هزاره‌ها نفوذ کرده و به تبلیغات سیاسی و مذهبی میپرداختند و هزاره‌ها را بر علیه پشتون‌ها و دولت تحریک می نمودند. دست رهبران ایرانی درین نارضایتی هزاره‌ها مشهود بود. البته هزاره‌ها هم در امور مذهبی، اعیاد، ماه رمضان، سال نواز ایرانی‌ها پیروی کرده و به عنعنه افغانی‌شان بکلی پشت دور داده و همه چیز افغانی را نادیده گرفته بودند. مجذوب تبلیغات زهر آگین آخوند‌های ایران و مجتهدین آن گردیده و هم سالانه یک تعداد ملا‌های هزاره به قم و مشهد رفته، در آن جا‌ها مغز شوئی میگردیدند، و با یک نفرت خاص به افغانستان عودت مینمودند و در روز‌های مذهبی در تکایا و در مجالس خصوصی بر علیه دولت و قوم پشتون زهر افشانی کرده تخم نفاق و شقاق و بد بینی را بذر مینمودند. کست‌های خمینی و دیگر آخوند‌ها در منازل و تکایا شنونده می‌شد.

البته فرصت که مردم دیگر افغان در دستگاه دولتی داشتند کمتر به هزاره‌ها میسر بود، چنانچه هزاره‌ها مانند سایر اقوام کشور در عسکری سهم مساری می‌گرفتند، اما افسر و صاحب منصبان ارشد اردو اکثریت شان پشتون ویا دری زبان‌ها بودند و عده انگشت شمار هزاره و قزلباش در کدر افسران اردو پذیرفته شده بودند، زیرا دولت هراس داشت که روزی به کودتا دست نزنند و قدرت را نگیرند و کمتر به هزاره‌ها موقع و فرصت میدادند و عده قلیل از بچه‌های هزاره را در لیسه حربی و پوهنتون حربی می‌پذیرفتند و نمی‌خواستند که در کدر نظامی نفوذ کنند، مگر برعکس قزلباش‌ها هسته حیاتی کشور را به خود اختصاص دادند و رویه پوهنحی طب آوردند و ۹۰٪ محصلین طب را مردم چنداول تشکیل میدادند، و بازار طب از میر و سید و آغا پر شده و در شفاخانه علی آباد کالونی دوکثوران قزلباش ایجاد گردیده، و به تعداد انگشت شمار دوکثوران اهل سنت در آن شفاخان فعالیت داشتند، و به دوکثوران غیر قزلباش موقع نمیدادند، تا این که دولت ملتفت موضع گردید، و دست‌شان را

به تدریج کوتاه کرد و دوکتوران اهل سنت را به مرور زمان در کدر علمی پوهنچی ضب پذیرفتند، و تعادل را برقرار ساختند، بانهم تعداد زیاد شان در راس شعبات مهم طب به صفت شف سرویس قرار داشتند.

اما در کدر سیاسی وزارت خارجه به اهل تشیع و هزاره ها و هم به مردم دیگر اهل سنت نیز موقع داده نمی شد، و این وزارت خانه را مخصوص سرداران، چوچه های سرداران، و کاسه لیسان سرداران، و دودمان محمد زانی ها ساخته بودند، و بنام وزارت خانه خاندانی مسمی شده بود، و کشوری را در بین کشوری بوجود آورده بودند، که آغا زاده ها با دریشی های لندنی و ساعت های طلّتی و مود فرانسوی با بوت های براق در دهلیز های وزارت خارجه تا و بالا میرفتند، به سائر مردم کوچکترین اهمیت و قیمت قائل نبودند، و پُست های سیاسی در خارج در انحصار شان بود و هم در داخل کشور وظایف پُر در آمد نیز به محمد زانی ها و جیره خواران شان داده می شد.

البته گروپ بزرگ دیگر سنی در کشور همانا تاجک ها میباشد، که در کدر دولتی فعالیت داشتند. باز هم مطلب چند را مورد آغا زاده های وزارت خارجه افغانستان:

ملت بینوا، غریب، علیل و ناتوان و مریض افغان در آفتاب سوزان افغانستان و در سرمای طاقت فرسای زمستان، با دست ها، و پا های ترکیده و آبله دار شان در مرور سال کار میکردند، مالیات سپرداختند، مواد تهیه و تولید مینمودند، و اسعار تهیه میکردند، تا در راه رفاه و آسوده حالی ملت به مصرف برسد، و در اعمار کشور از آن کار بگیرند و کشور را معمور و آباد سازند و در پروژه های عام المنفعه جهت بهبود وضع مردم از آن استفاده کنند، برعکس پول ملت بلا کشیده و غریب را چند نفر طفیلی نا فهم و پرازیت های سلطنت، در وزارت خارجه و سفارت های افغانی در خارج در دعوت ها، شب نشینی ها، تفرج، قطع نظر از وضع فلاکت بار مردم به مصرف میرساندند، و بر ریش ملت می خندیدند، و این جوانان و پسران پریکی دیپلومات نما خود ها

را از يك طبقه بکلی جدا از ملت افغان میدانستند، و با يك غرور و تکبر خاص وزارت خارجه را اجاره کرده بودند و آن را مال میراثی آبا و اجداد شان تلقی میکردند. پس برادران هزاره نباید گناه رژیم را به گردن ملت افغان به اندازند، و به عین نحوه مردم اهل سنت از تبعیض رنج میبردند، و رژیم به آن ها کوچکترین ارزش قائل نبود.

در مکاتب ثانوی و پوهنتون ها اکثریت محصلین و شاگردان از طبقه تاجک ها و پشتون ها بودند و عده قلیل از هزاره ها، و مکاتب لیلیه را نیز برای پسران قبائل پشتون ماورای سرحد و جنوبی تاسیس کرده بودند، و چنین فرصت برای هزاره ها میسر نبود، اما این را هم باید تذکر بدهم که در همین دوره برای بار اول محصلین هزاره و قزلباش در کدر نظامی پذیرفته شدند، و دروازه فرصت بروی شان باز گردید، و هم در پوهنتون روز به روز به تعداد محصلین هزاره افزوده می شد، مزید بر آن در کدر تعلیمی یعنی استادان پوهنتون از طبقه هزاره و قزلباش به تعداد کافی وجود داشت و در پوهنچی های مختلف پوهنتون به ویژه طب دوش بدوش استادان اهل سنت مشغول تدریس بودند و از کلیه امتیازات برخوردار بودند و کدام تبعیض وجود نداشت.

يك موضوع قابل یاد دهانی است که تعداد بیشتر محصلین قزلباش به تناسب دیگر اقشار مردم افغانستان بیشتر از مزایای تحصیلات عالی برخوردار بودند، که پوهنچی طب نمونه بارز آن بود، با آن هم آن را هزاره ها ناچیز شمرده و حس بد بینی را بیشتر ساخته و به ویژه از این که استیشار و بهره برداری و رقابت در قصابات دور دست به مشاهده میرسید، و از این وضع و نارضایتی همسایه ها مانند ایران و پاکستان و روس ها این نقاضت و تفرقه را دامن میزدند، و به آتش هیزم می انداختند و به هزاره ها تلقین میکردند که سلطنت مربوط قوم پشتون بوده و باید بر علیه پشتون ها و سلطه شان به پا خاست، اگر چند که هزاره ها در کابل زیست میکردند، عین احساسات ضد پشتون را مانند هزاره های اطرافی داشتند، اما فعالیت سیاسی در چوکات مختلف و جداگانه صورت میگرفت. طوریکه قبلاً تذکر دادم مخالفت و ضدیت برضد

دولت و کوچی ها از جانب هزاره ها تنها صورت محلی بخود گرفته بود و به آسانی سرکوب میگردید، حوادث به صورت انفرادی رخ میداد در ترکیب آن احساسات مذهبی و سیاسی به مشاهده نمی رسید. در کابل گروپ های مختلف شیعه خود ها را بنام شیعه ها منسجم نموده و سازمان واحدی را تشکیل دادند و به اسم اهل تشیع مجادله و مبارزه میکردند و پرابلم اقتصادی و اجتماعی را پرابلم مشترک شان میدانستند، و آن را به حادثه کربلا و قتل امام حسین از جانب یزید سنی توجیه میکردند.

محل تمرکز و ظهور هویت فرقه ای تکیه خانه ها بود که بقسم يك محل واحد تجمع شیعه ها از نژاد های مختلف بوده و بطور جایگاه تضمین و وحدت از آن کار میگرفتند، و یکی از هزاره ها چنین اظهار نظر کرد: «يك زمانی شخص در کابل نمیتوانست در کابل بگوید که من هزاره هستم» البته این گفته برادر هزاره به هیچ وجه واقعیت ندارد، و ساختمان اناتومیکی، سیما و علامت مخصوص شان نمایان گر نژاد هزاره بودن شان را به وضاحت نشان میداد، و این يك نوع افترا و بهتان و تهمت است که به برادران کابلی و سنی می بندند.

در دوره ظاهرشاه به رهبران مذهبی اجازه داده شد که عقاید مذهبی شان را آزادانه اظهار نمایند. و یک عده از علماء و میرها و سیدها از حکومت اجازه خواستند و اجازه دریافت نمودند، که ممبرها را تاسیس نمایند که از آن به بعد اظهار عقاید هزاره ها در کابل آزاد گردید، چنانچه در ماه محرم صد ها نفر از اشخاص مختلف و مربوطه نژاد های مختلف، هزاره و قزلباش، سنی در تکیه خانه آقای بلبل تجمع نموده و به اظهارات و سخنان تحریک انگیزوی گوش میدادند، و نامبرده روز شهادت امام حسین را يك روز ماتم و عزا به زدن و کندن، یعنی سینه زنی، زنجیر زدن بحد افراط و اغراق میرساندند، که با این تاثر و احساسات خون ها جاری میگردید، و بصورت کلی يك بدعت محسوب میگردید و با تعالیم اسلام و نصوص قرآن منافات دارد، و هم بروز دهم محرم در کابل تعطیل عمومی بوده، و در تکایا علمای قزلباش از وقت سؤ استفاده کرده هزاره ها را در اثنای گفتار و وعظ های مذهبی شان به شور و وجد می

آوردند و تحريك ميکردند.

در روز دهم محرم معمولاً یکی از اعضای خاندان سلطنت در آن مجلس عزا داری شرکت ورزیده که بالعموم مارشال شاه ولی خان شرکت میورزید و هم اعضای سفارت ایران و دیگر سفارت خانه ها با دلچسپی خاص شرکت میکردند، به ویژه اعضای سفارت ایران به آتش هیزم میریختند.

ما نمیتوانیم که تجلیل روز عاشورا را از مسایل سیاسی و اجتماعی مجزا بدانیم، مخصوصاً در بین نفوس که در مدت کوتاه يك طبقه پایه اقتصادی محکم در شهر تشکیل داده بودند، هزاره ها و اهل تشیع عموماً هویت ملی شان را به اساس مذهب شان تعیین میکردند و نه به اساس ملیت و تابعیت کشور، به عباره دیگر این ها مذهب را مظهر هر چیز دانسته، و به اساس رهنمائی و رهبری مجتهدین و علمای قزلباش مذهب شیعه را تعیین کننده هویت ملی شان دانسته، و هزاره ها از نعمت سواد و دانش بی بهره بودند، کور کورانه علمای قزلباش را پیروی میکردند، و میکنند، و آنچه از حنجره شان بیرون میگردد به صفت نجات دهنده دنیا و آخرت شان آن را می پذیرفتند. چنانچه در مرور سال ها برادران هزاره و قزلباش روز عید را مانند سایر مردم افغانستان تجلیل نمیکردند، همیشه بین مردم سنی افغانستان و اهل تشیع و هزاره های افغانستان يك روز تفاوت در تجلیل اعیاد، ماه مبارک رمضان، سال نو و روز مولود شریف موجود بود و آن ها از ایران پیروی میکردند. و همیشه گوش به آواز اعلامیه رادیو تهران میبودند، و هم بزرگترین عید شان را عید نوروزی یا عید غدیرخم تشکیل میداد، چنانچه چند نروروز تا چهل روز در کابل و مزارشریف در حال اهتزاز میبود و از روز تجلیل استقلال کشور طوریکه شاید وباید استقبال نمی کردند، تنها از جنبه اقتصادی آن استفاده کرده و جنبه معنوی آن را نادیده میگرفتند و به تاریخ و کار نامه های رهبران و بزرگان افغان کدام ارزش واقعی قائل نبودند، بجز يك عده قلیل شان باقی اکثریت شان خود را يك اقلیت محروم دانسته و با همین لطایف الحیل از جامعه افغانی دوری میجستند، و فاصله میگرفتند و کشور ایران و رهبران مذهبی آن را

ما فوق هر چیز می دانستند و اکثریت علمای قزلباش و هزاره با لهجه خاص ایرانی با افتخار تکلم کرده و به آن مباحثات میکردند، زیرا همه این زوحنانیون در قم نجف و مشهد تربیت دیده بودند، و مغز شونی شده حتی طرز لباس، گفتار، کردار شان ایرانی بوده و در خانه های هزاره ها، قزلباش ها عکس های رهبران مذهبی و سیاسی ایران چه در دوره شاه و چه در دوره آخوند ها در خانه های شان آویخته بودند، به اصطلاح افغان نان، لباس و مسکن از ما و تو، تو شان در صلاح خانه ایران بود. چرا؟ خاص از باعث این که مذهب مشترک شیعه داشتند اما افغان ها به مذهب شیعه احترام خاص داریم و از روز عاشورا مانند سایر روز های مذهبی با خیرات دادن و ختم قرآن کریم تجلیل میکنیم.

ما از برادران هزاره و قزلباش ما يك توقع داریم که باید خود را شیعه های افغانی بدانند و از حق شان در چوکات افغانیت شان دفاع کنند، و دريك گلیم غم و خوشی با دیگر برادران افغانی شان قرار گیرند ما دیدیم که در هفده سال جهاد به ویژه در وقت رژیم ملا سالاری رهبران هزاره ها قدم به قدم از تعالیم آیت الله های ایران پیروی کرده و عبدالعلی مزاری و حزب وحدت را به شمول يك گروه دیگر وطن فروشان را آخوند های ایران تا دندان مسلح ساختند، و هزار ها هم وطن شان را به استشاره آخوند های ایران بنام عمری، اهل سنت یا پشتون یا افغان یا تاجک به فجیع ترین وضع به قتل رساندند و به ناموس زنان افغان تجاوز کردند و بعد به صورت برهنه، در قبرستان های دسته جمعی بالای هم انباشتند، پستان های زنان را قطع و بطن زنان حامله را دریدند و طفل را از شکم بیرون کردند. در سر مریضان افغان میخ کوبیدند و توسط اره از تنه جدا کردند و زنان حامله را در ملای عام در درخت بستند تا طرز ولادت شان را به سبیل تفتن قماش کنند و هم دختران و زنان افغان را در میدان قمار شرط زدند و بعد پرده عفت دریدند و شهید ساختند و صد ها جرایم و جنایات را مرتکب شدند که تذکر هر کدام آن مو بر اندام راست میکند و همه این فجایع به صواب دید آخوند های ایران و علمای مذهب قزلباش و هزاره و به اساس عقده های مذهبی و نژادی شان صورت گرفت. کاکر مینوسد که روز محیم

کمتر در هزاره جات تجلیل میگردید، اما تجلیل با شان و شوکت و طنطنه، آن در تکیه خانه های کابل که همه آن صیغه سیاسی داشت، برای هزاره های نو وارد به کابل تازه و نوین بود که بیشتر به چنین چیزی، کلتوری یا عنعنوی و قصه های احساساتی و تحریک انگیز کریلا برخوردار نکرده بودند، اگر چند که صریحاً ابعاد سیاسی در تکیه خانه ها و تجلیل روز عاشورا واضح نبود، اما ایجاد چنین جا های مذهبی یک پروسه ضروری و شرط لازم الاجرای قبلی برای سیاسی ساختن جامعه شیعه محسوب میگردید. و از این تکایا و روز های تجلیل عاشورا جهت تنویر مردم هزاره و شوراندن شان و مغز شویی شان بر علیه مردم اهل سنت به ویژه پشتون ها کار میگرفتند، در حالیکه زمامداران قلدر وگردن کلفت سلسله دودمان محمد زائی کوچکترین خدمتی به سائر مردم افغانستان نکرده و بدبختی های بیشماری را دامن گیر ملت افغان و سائر اقوام افغان ساختند. و سیاه روزی امروز ما، قتل دو ملیون افغان بی گناه و ویرانی مطلق کشور به ویژه شهر کابل و مهاجرت پنج ملیون افغان زاده پالیسی غلط و دیوانه و ارزعمای فاسد و منحط سابق و نوکران و اجیران امروز یعنی رژیم ملا سالاری میباشد و رهبران کشور همیشه پیروان هر دو مذهب سنی و شیعه را در یک سیخ کباب و بریان کرده اند، و تفاوت در نحوه کردار شان در میان نبوده و منفعت خاندانی و حکمرانی در کشور یگانه هدف و غایه و مرام شان را تشکیل میداد و آبادی کشور و آرامی مردم هرگز مطمح نظر شان نبوده است و نخواهد بود و با شیعه و سنی یکسان معامله می کردند.

۱- سید اسماعیل بلخی

و ظهور سیاست اسلامی در افغانستان:

قرار اظهارات علمای شیعه و مورخین و نویسندگان اهل تشیع و طرفداران اهل تشیع سید اسماعیل بلخی را موسس و بنیان گذار سیاست اسلامی در افغانستان میدانند، نه تنها وی را مفکر شیعه و بنیان گذار بلکه بانی جنبش

اعتراض اسلامی در افغانستان می شناسند و حتی سید جمال الدین افغانی و دیگر علمبرداران نهضت اسلامی و ملی گرانی اهل سنت و افغان ها را نادیده می گیرند و از اسماعیل بلخی یک زعیم سیاسی و مذهبی قرن حاضر ساخته اند، و بصورت منظم و متواتر نویسندگان اهل تشیع و طرفداران شان در مورد اسماعیل بلخی قلم فرسایی مینمایند و در خارج مرز اخبار امید کوشان ها که با قوم پشتون ها ضدیت خاص دارند در مورد اسماعیل بلخی نشریات دارد و مرتب در پیرامون شخصیت وی به سفسطه وار اجیف میپردازند. سید اسماعیل بلخی در سال ۱۹۱۹ در ولایت بلخ در نواحی جوزجان در نزدیکی شمال هزاره جات چشم به جهان کشود. بلخی از اصل و نژاد سید بوده و از جمله علمای جید شیعه محسوب میگردد. علوم ابتدائی و مذهبی را از نزد پدر خود آموخته، و بعد به عتبات و نجف و کربلا، در عراق، قُم و مشهد در ایران رفته، تحصیلات مذهبی را به پایان رسانید، زیرا یگانه مرجع تقلید و تعلیم علمای شیعه مذهب نجف و کربلا بوده و بعد در ایران تربیه مجدد و مغز شونی مذهبی می شدند.

تفصیلات در مورد خط مشی سیاسی بلخی در مراحل اولی زندگی مبهم و پیچیده است و معلوم نیست که این قدم بی سابقه را در جهت فعالیت های سیاسی از کجا الهام گرفت، و تحت تاثیر چه چیز درسیاست مذهبی گیر آمد، اما بعد از عودت خود به افغانستان و زندگی در ولایت بلخ به صفت یک سخن گوی سیاسی و مذهبی کسب شهرت و اهمیت نمود، که بعداً دستگیر و به کابل تبعید گردید. که این هم یک خبط بزرگ سیاسی رژیم سلطنت محسوب میگردد، و موقع بهتر و خویتر برای تبلیغات و پخش افکار سیاسی وی مهیا میسازد و همانا که بلخی در کابل با قزلباش ها، منورین و ناراضیان دولت در تماس شده و به تبلیغات سیاسی خود در پشت پرده مذهب، آزادانه دوام میدهد.

در سال ۱۹۴۷ اسماعیل بلخی با عده از یاران خود در صدد کودتا بر علیه حکومت شاه محمود خان برآمد و دو نفر دیگر در توطئه، کودتا همانا بچه گاو سوار «ابراہیم» که ظاهر شاه دو سال قبل وی را نسبت بغاوت وی در شهرستان

عفو کرده بود و نفر دیگر کودتا خواجه محمد نعیم قوماندان امنیه کابل بود و نامبرده به صفت قوماندان امنیه کابل از تمام حرکات و پروگرام های صدر اعظم و دیگر مامورین عالی رتبه خیر داشته کودتا طوری طرح و پلان شده بود که ظاهر شاه جهت تداوی چشم به فرانسه رفته بود و بهترین موقع برای کودتا محسوب میگردید.

چون روز اول سال یا نوروز بنام روز دهقان هرسال تجلیل میگردید، و صدر اعظم در آن روز در محفل تجلیل حاضر میگردید، و نمایشات زراعتی را میدید، و توسط وی مراسم افتتاح میگردید که همه ساله در دامنه کوه علی آباد و کارته جمال مینه امروز صورت میگرفت. و پلان مطروحه طوری پی ریز شده بود که یک گروه کودتا چیان صدر اعظم شاه محمود خان را در راه بطرف جمال مینه دستگیر و ترور کنند و گروه دوم به سرکردگی میر احمد شاه رضوانی قصر شاهی را اشغال نماید، و ابراهیم بچه گاو سوار. رادیو را اشغال نماید، و کودتا را اعلان و حکومت جمهوری اسلامی را به ریاست سید اسماعیل بلخی تاسیس نمایند. و خواجه محمد نعیم به صفت وزیر دفاع قبول شده بود و هم ظاهر شاه در اثنای کودتا در خارج باقی بماند، چنانچه سردار محمد داود عین پلان را انجام داد. و در غیاب ظاهر شاه کودتا را به راه انداخت. و رژیم شاهی را ساقط ساخت. در آن وقت و قبلا از رفتن شاه محمود خان و تطبیق پلان کودتا یک منجر دولت بنام گل جان وردک همه پلان مطروحه، کودتا را بدولت اطلاع داده بود.

گل جان وردک قبلاً در قضیه قتل در وردک به حبس محکوم شده بود و بعداً در کابل تحت نظارت دولت بود و کودتا چیان به خیال این که وی از دولت دل خوش ندارد، و از جمله ناراضیان حکومت به شمار میرفت و به اساس همین مفکوره کودتا چیان از وی دعوت کرده بودند که در کودتای شان سهیم شود و هم از مردم پشتو زبان و اهل سنت بوده و آن ها در نظر داشتند که از مردم اهل سنت نیز در آن توطئه، سهیم گردند، اما برعکس گل جان وردک کلیه قضایا را یکایک به دولت اطلاع میداد و حکومت، شاه محمود خان کودتا را در نطفه

خنثی ساخت. عده دیگران نیز از پلان کودتا خبر داشتند و اطلاع داده بودند. بر علاوه اسماعیل بلخی، بچه گاو سوار و خواجه نعیم طراحان کودتا و عده دیگری از اشخاص سرشناس اهل تشیع مانند میرعلی احمد گوهر، میرعلی احمدضیاء و عبداللطیف سرباز دستگیر و زندانی گردیدند. در زندان بلخی و گاو سوار به فعالیت های سیاسی شان دوام دادند، اما در دو جناح مختلف و هر کدام شان سازمان های مخفی را ایجاد کردند و هسته سازمان تحت نام پیام اسلامی را اسماعیل بلخی گذاشت و قیام اسلامی را بچه گاو سوار بنیان گذاشت و تاسیس کرد. آنان که اسماعیل بلخی را بنیان گذار جنبش اسلامی در افغانستان میدانستند و علت جدائی را بین گاو سوار و اسماعیل بلخی را به علتی محکوم میکردند، که گاو سوار بسوی حکومت تمایل پیدا کرد و پیمان تسلیمی امضاء کرد، زیرا نامبرده قبل از بلخی از زندان رها شد و اسماعیل بلخی تا سال ۱۹۶۴ در حبس باقی ماند، و بلخی به عهد خود به امام ثابت قدم ماند.

حقیقت هرچه که باشد اما جدائی بین گاو سوار و اسماعیل بلخی نشانه و علامه بود که کلیه توافقی ها و انتلاف ها سابقه نقش بر آب گردید، در واقعیت امر چنین یک تحول بیان گر عدم ارتباط آیدیالوژی را نشان میداد و گروه گاو سوار از هیئت رهبری هزاره های مخالفین دولت بیرون شدند، با آن هم به صفت یک شخص قابل قدر در گروه ملی گرایان هزاره باقی مانده و این گروه اسلام و کمونست را اساس اهداف سیاسی شان میدانستند، اما اسماعیل بلخی به صفت یک مرکز یا نقطه عطف سمبولیک جنبش های سیاسی در کابل شناخته شده بود که آن هم از طریق سرودن اشعار انقلابی خود که در بین محصلین جوان شیعه و سنی پخش می گردید، مخصوصاً آن محصلین که مورد خطاب بلخی بودند و اهداف خود را تعمیم میداد و جوانان را به دادن قربانی و مبارزه تشویق میکرد و به جوانان حالی میساخت که یگانه راه پیروزی ریختن خون است و بس. با اظهار این اهداف انقلابی بلخی اولین شخص در تاریخ معاصر افغانستان بود که عقاید اسلامی خود را در چوکات قربانی جهت آزادی ابراز

داشت و عقیده خود را در بدل آزادی شخصی معاوضه نکرد، و بلخی در افغانستان نمونه و مثال قربانی کریلا را تبلیغ میکرد و میخواست که قربانی دادن کریلا را در مجادلات و مبارزات سیاسی خود در افغانستان در سال ۱۹۶۰ در عمل پیاده کند و اهمیت عمل وی تا مدت ها طولانی تبارز نکرد، اما موضوع به صفت قربانی شخص بلخی و نقطه عطف باقی ماند و بلخی آیدیالوژی سیاسی را در افغانستان تغییر شکل داد و یک سمبول ثابت و محکم در اجتماع باقی ماند که یک تغییر بنیادی و اساسی از خود بجا گذاشت.

۲- اعتراضات اسلامی

در دهه قانون اساسی ۱۹۶۴-۱۹۷۳:

رهائی بلخی از زندان در سال ۱۹۶۴ مصادف با تدوین قانون اساسی و تجربه دموکراسی پارلمانی در کشور بود و تا کودتای ۱۹۷۳ در افغانستان بطور نیم بند پیش برده شد، و بعد از رهائی بلخی مریض و تا روز مرگش علیل و ناتوان باقی ماند، با آن هم در همان وضع و حالت ناتوانی و مریضی حزب جدید سیاسی بنام پیمان اسلامی را تاسیس کرد که در سال ۱۹۶۹ در راس آن میر علی احمد گوهر قرارداشت، نامبرده یک رهبر مذهبی شیعه از ولسوالی غوربند ولایت پروان بوده که در مسئله کودتای سال ۱۹۴۹ با بلخی یک جای زندانی شده بود. و چهارده سال را در زندان گذرانده و در عین وقت قیام اسلامی بصورت مخفی تحت قیادت جنرال میر احمدشاه رضوانی دوباره احیاء شده و نامبرده نیز از جمله گردانندگان کودتای سال ۱۹۴۹ بر علیه دولت محسوب میگردد، این گروه در بین اردو فعال بودند و اعضای شان را مردمان اهل تشیع و سنت تشکیل میداد.

دو گروه دیگر نیز در اواخر دهه شصت سنی و شیعه در پوهنتون فعالیت داشتند و به نام جوانان مسلمان یاد می گردیدند و گروه سوم توسط مولانا فیضانی رهبری میگردد و بنام مدرسه قرآن یاد می شد. و در اساس توسط

استاد غلام محمد نیازی رهبری و رهنمائی میگردید و نامبرده از زمان تحصیل در مصر به گروه اخوان المسلمین پیوسته بود و گروه جوانان مسلمان مریی و رهبر خود غلام محمد نیازی را دانسته و از تعلیمات وی الهام میگرفتند و در مسایل سیاسی کمتر سهم داشتند اما به تدریس خود در پوهنتون ادامه میداد و شاگردان وی بصورت روز افزون مبارز و جنگجوی میگردیدند. مخصوصاً بعد از آن که محصلین چپ گرا بیشتر در پوهنتون فعالیت سیاسی را به راه انداخته و محصلین را به طرفداری کمونست ها سازمان میدادند و در پوهنتون اعتصابات و هرج و مرج را ایجاد کرده بودند. بین گروه جوانان مسلمان و محصلین چپ گرا، مخاصمت و دشمنی شدید در پوهنتون ایجاد شده بود و در هر موقع بر علیه يك دیگر مبارزه و مشاجره رخ میداد، و حتی مسئله به زد و خورد و اسلحه گرم می کشید. بر عکس این گروه مدرسه قرآن مولانا فیضانی سلسله صوفی گری را ایجاد کرد که فیضانی را پیر نامیدند، که بعد ها ابعاد سیاسی فعال را به خود گرفت و فیضانی به پیروان خود انکشاف سیاسی را در چوکات پیشرفت مذهبی تدریس میکرد. مزید بر آن فیضانی در مورد پرابلم اساسی دیگر که توسط گروه های دیگر اسلامی نادیده گرفته شده بود و اندیشه داشت، همانا علم ساینس و تکنالوژی امروزه بود و در اواخر دهه شصت علمای عنعنه پسند و متعصب پیشرفت علوم طبیعی را در غرب و در چوکات تعالیم اسلام عوض که بپذیرند، آن را با قاطعیت رد می کردند و از آن پیشرفت چشم پوشی میکردند و زمانیکه در سال ۱۹۶۰ در مورد فرود آمدن بشر در کره ماه از آن ها سوال میکردند، در جواب میگفتند که زمین توسط يك جسم کروی شفاف احاطه شده، لهذا هر نوع راکت با برخورد به آن منفجر میگردد و سفر به کره ماه بکلی ناممکن است و این طرز تفکر يك نوع پریشانی و خلق تنگی را برای محصلین مسلمان به بار آورد و برای کمونست ها حربه خوبی مسخرگی بر علیه اسلام بود آن ها اظهار میداشتند که دین اسلام با نورم قرن بیست سازگار نیست، فیضانی سعی هیورزید که نشان دهد که دانش و علوم ساینس را قرآن کریم پیش گوئی کرده و قرآن کریم حاوی فلسفه ای است

که با اساسات علمی امروز توافق کامل دارد، جنبه و ابعاد دیگر پژوهش خواهی مولانا فیضانی این بود که این نظریه بعد ها در ذهن وی انکشاف کرد که بصورت ضمنی اشاره به شخصیت نوع مسیحانی وی میکرد و پیروان وی او را پیرو شخصیت مسیحانی میدانستند. او را بالاتر از يك پیر تلقی میکردند، و او را نماینده مهدی آخرالزمان میدانستند که به روز باز پرس در جهان فانی ظاهر میگردد. که این قوه روحانی فوق العاده هیچ گاه در وجود فیضانی تبارز نکرد، نه در مرحله نخستین ادعای وی و نه در اواخر زندگی وی، و در واقعیت وی به تشوشات روانی مصاب شده، زیرا بعضی مریشان روانی به چنین اندیشه های بیهوده مصاب گردیده به خطای حسی مبتلا میباشند و خیال باطل اعراض روانی چنین مریشان میباشد و فیضانی به گمان غالب چنین اندیشه های باطل را به پیروان خود تبارز داده و آنها وی را بالاتر از پیر میدانستند، در این شك نیست که وی صوفی بوده باشد، نه يك پیر و ناجی مافوق قوه انسانی.

فیضانی سنی مذهب بوده و مسکن اصلی وی هرات بود و هم پیروان شیعه مذهب نیز داشت مخصوصاً از محصلین جوان و يك فکتور جذب مردم و قابلیت فیضانی در این نهفته بود که در تفرقه های فرقه ای کدام ارتباط نداشت، و آن را نادیده گرفته و به هیچ کدام طریقت صوفی ایزم مربوط نبوده و از خود يك طریقه خاص مذهبی یا پیری را انکشاف داد و روش وی اساساً بدون کتگوری باقی نماند و از تفرقه و جدائی فرقه ای عنعنوی جلوگیری نمود و پیروان فیضانی وی را خلیفه آخرالزمان میدانستند، که این عقیده پیروان وی را محکوم میکردند، که وی به صفت شیخ مردم را بسوی گمراهی سوق میدهد نه سیاسی، درین مرحله انکشافی چنین اتهامات را نادیده گرفتند و کدام انشعاب در احزاب متشکله بوجود نیامد.

فیضانی در اپارتمان خود در نزدیک مسجد پل خستی کتاب خانه اسلامی را ایجاد کرده و در آن جا اجتماع تصوفی با ذکر را دائر میکرد، و جوانان در آن شرکت میورزیدند، بسیاری از پیروان فیضانی محصلین گروپ جوانان مسلمان

و پیمان اسلامی و قیام اسلامی با هم ائتلاف کرده و کمپاین پیروز مندانه را در انتخابات سال ۱۹۶۹ پوهنتون به راه انداختند، چه چیز باعث ائتلاف و همکاری متقابله بین شان گردید همانا مفکوره و آیدیالوژی مشترک شان یعنی پیشرفت اسلام بود که مفکوره انشعاب را تحت الشعاع خود قرار داد، مزید بر آن چنین استنباط گردید که انشعاب انعکاس کننده اختلافات آیدیالوژی نبوده بلکه ظهور گروه جدید بود که قسماً ساختار عنعنوی، نژادی و قبیلوی را در کابل تعویض کرد.

برای يك مدت موقتی که حایز اهمیت بود همانا جنبش هزاره ها بود که بکدام حزب اسلامی سیاسی پیوندند. طوریکه فعالیت های افراطی و متقابله سیاسی بر هر چیز دیگر غلبه کرده و سیستم پارلمانی بیشتر تبارز کرد و این مقابله های سیاسی که قبلاً نامرئی بود، دفعتاً به شکل مخاصمت های سیاسی ظهور کرد و اولین درز در بین گروه سنی و شیعه ای جوانان مسلمان افتاد و علت این درز بین پیروان سنی و شیعه حزب جوانان مسلمان این بود، که بعضی از پیروان سنی جوانان مسلمان با جمعیت اسلامی پاکستان ارتباط قایم کرده بودند و معاشرت داشتند و جوانان شیعه مذهب با آیدیالوژی خارجی مخالف بودند و آن را مردود شمرده که با نورم های افغانی سازگار نبود، در حالیکه بعد تر همین جوانان شیعه مذهب پیروی از آیدیالوژی آخوند های ایران را نصب العین شان قرارداده و آیت الله خمینی را ناجی خویش میدانستند و تا امروز از وی پیروی کرده جیره خوار و فرمان بردار رژیم آخوند های ایران هستند. این معضله در سال ۱۹۷۰ بین این جوانان مسلمان شکل حاد را به خود گرفت و بصورت آشکار با هم به مبارزه پرداختند و يك عده از محصلین که بصورت مخفی و زیر زمینی عضو قیام اسلامی و جوانان مسلمان بودند، به شمول يك محصل بنام فرید اختر محمد سلیمان خیل و سید اسماعیل پاسخ که وی مثل فرید شیعه بود، از عضویت حزب جوانان مسلمان استعفی داده از آن جدا شدند و دیگر محصلین که آن ها اعضای پیام اسلامی و جوانان مسلمان بودند حزب را ترك گفتند، بر علاوه گروه فوق عده زیاد دیگر محصلین هزاره

در فعالیت های سیاسی شرکت داشتند و فعال بودند به همان طریقی که انشعاب و اختلاف نظریه در گروه های اسلامی دیده می شد، در گروه های چپ گرای کمونستی نیز انشعاب رخ داد، مثلاً احزاب ستم ملی و شعله جاوید توسط محصلین غیر پشتون تشکیل گردیده و آن ها از تفوق و برتری پشتون ها و روس ها هراس داشتند و گروه دیگر جوانان مغل و تنظیم نسل نون هزاره که کدام نظر سیاسی خاص را دنبال نمیگردند مگر برای حقوق حقه اقلیت و کلتور خاص مغل مبارزه پیکیر را به راه انداخته بودند، و درین دوره مردم هزاره در افغانستان نیز فعالیت داشتند، اگر چند که این گروه کدام هدف خاص شیعه ایزم را دنبال نمی کردند و اعتراضات سیاسی اسلامی یکی از خواسته های شان را تشکیل میداد که درین دوره تبارز نموده بود و فهم این انکشافات سیاسی ایجاب فهم و تعقیب جریان آیدیاالوژی و شکل سازمان دهی را مینماید.

۳- داود خان و فرونشاندن اعتراض های مخالفین اسلامی ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸:

در این جا لازم به یادآور است و ناگزیرم که در مورد فعالیت ها و اشخاص زندانی در دوره داود خان تذکر بدهم یگانه رهبر جوانان مسلمانکه مستقیماً درین قیام ها و کودتا ها زیدخل بود و تا امروز نجات یافته احمدشاه مسعود میباشد، که بعد ها وی را غربی ها به نام شیر پنجشیر مینامیدند، با در نظر داشت وضع بعدی، حملات احمدشاه مسعود بالای حکومت به علتی توقف کرد که مردم محلی پنجشیر برای چنین حملات آماده نبودند و یا رای مساعدت را نداشتند و شخص دیگری درینقیام ها سهم داشت انجنیر گلبدین حکمت یار رهبر حزب اسلامی فعلی بود: با وجود پلان مطروحه گلبدین به بهانه ای در پشاور باقی ماند، درحالی که دیگر رهبران قیام شخصاً در آن شرکت داشتند، و گلبدین به بهانه ای در پشاورباقی ماند و مورد سوظن رهبران قیام اسلامی که قبل از کودتای سال ۱۹۷۸ زندانی شده بودند قرار گرفت و هم شایع گردید

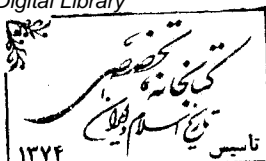
که گلبدین مخالفین رهبران قیام را اسلحه و کارتوس میداد.
 رهبران قیام اسلامی که قبل از کودتای سال ۱۹۷۸ زندانی شده بودند قرار
 آتیست:

- ۱- انجنیر حبیب الرحمن.
- ۲- مولوی حبیب الرحمن.
- ۳- انجنیر سیف الدین نصرت یار.
- ۴- خواجه محفوظ و داکتر عمر از جوانان مسلمان.
- ۵- پروفیسر غلام محمد نیازی.
- ۶- عبدالرسول سیاف.
- ۷- جنرال میر احمد شاه رضوانی.
- ۸- اختر محمد سلیمان خیل. *
- ۹- سید اسماعیل پاسخ از قیام اسلامی افغانستان.
- ۱۰- مولوی فیضانی.

با پیروزی کودتای جولای ۱۹۷۳ سردار داود فعالین سیاسی اسلامی به
 پاخاسته و یا مخالفت شان بر علیه رژیم داود خان به فعالیت های سیاسی
 متوصل گردیدند. زیرا داود خان به یاری و کمک گروپ چپ گرای پرچم به
 قدرت رسیده بود و اعضای همین گروپ در پوهنتون با فعالین مسلمان در گیر
 بودند و هنوز هم کینه و حسادت سابقه در بینشان موجود بوده و است. در
 بحبوحه این حوادث بسیاری از جوانان مسلمان لکه دار بودند و اکثریت شان
 کابل را ترک و به پاکستان گریختند و بسیاری از اعضای احزاب پیمان
 اسلامی، قیام اسلامی، و مدرسه قرآن کمتر در معرض سوظن رژیم داؤد خان
 قرار داشتند، زیرا در پوهنتون کمتر با پرچمی ها در گیر بودند و هم از تغیر
 رژیم خیلی ها ناراحت بودند، از این رو ظاهرشاه را هم این گروپ دوست
 نداشتند خاصاً مخالفین اسلامی و بصورت عموم افغان ها همه شان اطرافیان
 ظاهر شاه را مسوول این بی نظمی ها میدانستند «قبل از سال ۱۹۵۳ شاه
 محمود خان و هاشم خان را». بعد ها سردار داؤد و سردار عبدالولی را مسوول

این بی سر و سامانی در کشور قلمداد می‌کردند نه شیخ‌ظاهر شاه را با در نظر داشت این مفکوره فیضانی هرنوع کودتا را بر علیه ظاهرشاه رد می‌کرد، باوجودیکه بعضاً پالیسی‌های وی با نوزم اسلامی منافات داشت با آنهم بی عدالتی نبود. اینوضع و طرز تفکر بعد از کودتای سال ۱۹۷۳ داؤد خان تغییر کرد و از زمان صدارت خود (۱۹۵۳-۱۹۶۳) گروه‌های اسلامی را به خوبی می‌شناخت، همانا که با تعقیب کودتای داؤد خان و سقوط رژیم شاهی با مدرسه قرآن با قیام اسلامی و پیمان اسلامی بنام مدرسه توحید اسلامی ائتلاف کردند و فیضانی را بنام امیر ائتلاف جدید منصوب کردند و بلادرنگ ائتلاف توحید اسلامی فیضانی پلان کودتا را طرح نمود، تا رژیم داؤد خان را ساقط سازند و از همکاری نظامی احزاب ائتلافی استفاده نمایند، همان طوریکه کودتای بلخی در سال ۱۹۴۹ در نطفه خنثی شد و کودتای فیضانی قبل از عمل افشاء گردید و بلا وقفه و ضیاع وقت فیضانی وانجنیر حبیب الرحمن و یک عده از افسران نظامی بازداشت شدند، «انجنیر حبیب الرحمن از زمره اعضای جوانان مسلمان بوده و از فیضانی پشتیبانی می‌کرد مخصوصاً بعد از انشعاب سال ۱۹۷۰» در تابستان سال ۱۹۷۵ کودتای ناکام دیگر از جانب ناراضیان ولایات و جوانان مسلمان در خارج به راه انداخته شده بود، اگر چند که از این توقع کامیابی را می‌بردند اما منجر به ناکامی گردید، زیرا اعضای کودتا به کمک مردم در داخل حساب می‌کردند، برعکس در جا‌های که حمله کرده بودند مردمان محل بچه‌های فعال مکتب را دستگیر کرده و به حکومت تسلیم می‌دادند و کدام حمله مؤثر بر علیه رژیم صورت نگرفت و حکومت توانست که عده زیاد کسانی که در حمله بر علیه حکومت شرکت داشت باز داشت نماید و در یک حمله عده از رهبران جوانان مسلمان را تار و مار کردند.

در سال ۱۹۷۶ کودتای سوم طرح گردید، و قبل از تطبیق، افشاء شد و این کودتا توسط جنرال میراحمدشاه رضوانی پیریزی شده بود و به تعقیب افشای آن سید اسمعیل پاسخ، اختر محمد سلیمان خیل و یک عده دیگر از اعضای قیام اسلامی که قبلاً دستگیر شده بودند دوباره بازداشت شدند.



در نتیجه، این کودتا های ناکام، اکثریت سران عمده سیاسی اسلامی در افغانستان یا در زندان افکنده شده بودند و یا بعد از کودتای اپریل ۱۹۷۸ اعدام شده بودند. آن هایکه زنده مانده بودند بالای يك دیگر خود سؤزن داشتند و به اساس آیدیاالوژی انشعاب نموده بودند و به اساس این ناکامی های عبرت انگیز باید جنبش دوباره احیا، گردد.

یکی از انشعاب مهم و عمده همانا انشعاب بین فعالین شیعه و سنی صورت گرفت و یک بی اعتمادی مطلق و ثابت بین گروه های مختلف باقی ماند و هر کدام شان یکی دیگر خود را به تخریب کاری متهم میکردند که منجر به افشای کودتا ها و توطئه، های شان گردید و همکاری های قبلی جای خود را به جدایی کلی گذاشت و گروه های سنی اسلامی مرکز شان را در پشاور در ایالت شمال غرب تاسیس کردند. و گروه های شیعه مرکز شان را در کویته که عده کثیری هزاره ها فراری دوره عبدالرحمن خان در آن جا مسکن گزین بودند تاسیس کردند. و هم گروه مدرسه توحید مشتمل از سنی ها و شیعه ها به اساس فرقه از هم جدا شدند که یک گروه سنی های پشتون در پشاور باقی ماندند و گروه دوم شیعه ها به رهبری اسدالله نکته دان مرکز شان را به ایران نقل دادند، البته بعد از سقوط شاه و تاسیس رژیم خمینی در ایران و این گروه مخصوصاً در اشاعه و نشر اوراق بنام اسلام مکتب توحید خیلی ها فعال بودند. و رژیم آخوند های ایران درین مورد با آن ها مساعدت میکردند و زیر چتر خمینی فعال بودند.

۴- دوره اعتراض عمومی ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹:

با وجود بی نظمی در وضع احزاب اسلامی جای تعجب نبود که بعد از کودتای روس و سیاه ۷ ثور ۱۳۵۷ و یا ۲۸ اپریل ۱۹۷۸ و روی کار شدن حکومت کمونستی خلقی و ساقط شدن رژیم داؤد خان و اولین قیام بر علیه رژیم کمونستی از جانب مردم صورت گرفت و در دو محل نورستان و زمین داور در

قندهار و بعدتر در هزاره جات مخالفت آغاز گردید و همین در محل بود یعنی نورستان و هزاره جات که در آخرین مرحله به عبدالرحمن خان تسلیم شدند و طبق گفته های بزرگان هزاره قیام بر علیه رژیم کمونستی خلقی ها در ماه اکتوبر ۱۹۷۸ در ناحیه پساوند هزاره جات شروع گردید، البته بعد از قیام مردم نورستان که هسته اصلی قیام در آن جا گذاشته شد و شش ماه بعد از روی کار شدن رژیم خلقی ها مردم نورستان قیام کردند. که در واقعیت امر نخستین قیام در نورستان صورت گرفت نه در هزاره جات، قیام پساوند ناکام گردید، لکن در بهار سال آینده به اثر قیام های مردم محل بر علیه حکام محلی شهرستان و دای کندی، لعل و سرجنگل، ناور دره صوف و بهسود موفق گردیدند و اظهار داشتند که انگیزه این شورش ها و قیام ها بر علاوه ضدیت بر علیه کمونست ها فکتور دیگری نیز در قبال خود داشت و از همه بیشتر بر علیه عمل کرد های حکام محلی رژیم کمونست و هم بر ضد رهبران محلی رژیم کمونست خلقی بود، و از دخالت این بی خردان نو به قدرت رسیده مرم به ستوه آمده بودند این قیام ها قبل از اصلاحات ارضی و پروگرام های اصلاحی آغاز شده بود و هم زمانی رخ داد که رژیم خلقی ها خود را به صفت مدافع حقوق اقلیت ها در افغانستان قلمداد میکردند؟ طوریکه قبلاً تذکر داده شد اولین مخالفت و ضدیت بر علیه عمل کرد های رژیم کمونستی در نهایت امر بر علیه مامورین رسمی محلی دولت بود. نه رهبران رژیم کابل. از آنجایکه این مامورین رسمی توظیف شده رژیم خلقی به صفت حکام و مامورین دولتی فارغان جنگدید پوهنتون بودند، که از محل شان هزاره جات مدت ها دور بودند. و از مشکلات محلی آگاهی نداشتند و بر ضد اسلام و عنعنات باستانی مردم عمل می کردند و آن را بقایای فیروال ها میدانستند که باید توسط قوه فعلی اصلاحی قلع و قمع گردد و بدون کدام هدایت و امر حکومت مرکزی این مامورین رژیم خلقی در محلات بر علیه بزرگان محل دست اندرکار شدند و اکثریت این بزرگان قوم را دستگیر و زندانی نمودند و هم اشخاص را که بیالای شان مظنون بودند خلع سلاح ساختند. درین وقت خانه های مردم را تلاشی کرده و در زندگی مردم

مداخله می‌کردند و به ناموس مردم و عنعنات مردم تجاوز مینمودند که هرگز در افغانستان مردم این گناه خلقی ها و پرچمی ها را نخواهد بخشید، طوریکه الآن پیروان احزاب اسلامی چه سنی و چه شیعه به ناموس، عزت، حرمت و شرف مردم تجاوز کردند، خانه ها را غارت نمودند، چورکردند و شهر تاریخی کابل را به تل خاک برابر ساختند و هنوز پروسه ویرانی شان تکمیل نشده و دیده شود که تا سقوط رژیم ملا سالاری چقدر خون دیگر خواهد ریخت.

خوب به اثر مداخلات بیجای مامورین رسمی رژیم خلقی و حوادث غیر مترقبه و دور از عدالت و انصاف از جانب خلقی ها در محیط تطبیق می‌گردید و مانند صاعقه، در بین مردم اشاعه یافت، نه تنها در هزاره جات تحمیل می‌گردید بلکه در ولایات و محلات دیگر کشور مانند آفت ساری انتشار یافت و به تدریج این مخالفت و شورش به شکل سازمان داده شده آن ابعاد گسترده را بخود گرفت، و باعث اندیشه رژیم گردید که نتوانست بصورت مؤثر برعلیه آن مقابله نماید.

در ماه جون ۱۹۷۹ تمام قوه رژیم خلقی ها از هزاره جات بیرون رانده شدند و با درمحل شان محصور ماندند و اکثریت قسبات از کنترل رژیم خارج گردید و بسیاری دهات آزاد گردید و هسته سازمان سیاسی در ورس ولایت بامیان گذاشته شد و این اولین سازمان مقاومت هزاره که بنام شورای اتفاق اسلامی افغانستان یاد گردید، پایه و بنیان گذاری شد که شامل روحانیون، سیدان، سران قبایل و یک عده بزرگان و کلان شوندگان هزاره به شمول و کلای سابق ولسی جرگه بود که همه شان در ورس جمع شدند و از کلیه مناطق هزاره جات نمایندگی می‌کردند.

درین گروپ عناصر غیرمذهبی نقش رهبری را ایفا می‌کردند اما در مدت کوتاه زعامت شورا را سیدان بدست گرفتند، و از بین عده زیاد شان آیت الله بهشتی را که در عراق، نجف و کربلا تعلیم دیده بود به صفت رهبر یا رئیس شورا انتخاب کردند، و معاون بهشی آیت الله حسین نصیری برگزیده شد و

قوماندان سید محسن جگرن، که بعد ها به نام سیدجگرن شهرت یافت به صفت قوماندان نظامی شورا تعین شد، نامبرده یکی از رهبران قیام درغزنی شناخته شده بود که سابقاً به صفت جگرن در اردوی افغانستان ایفای وظیفه مینمود.

اگر چند آیت الله بهشتی و آیت الله محسنی را بنام آیت الله ها مینامند، اما معلوم نیست که آن ها این لقب را یا عنوان آیت الله بودن را در عراق یا ایران بدست آورده بودند یاخیر؟ اما هر دو شخصیت را به صفت علمای جید می شناختند و مورد احترام خاص اند، اما باید توضیح گردد که در گروپ های مقاومت صدها انجیر، داکتر، مولوی مانند سبزه سبزه گردیده حتی مانند گلبدین و احمدشاه مسعود که یک یا دو سال در پوهنتون درس خوانده باشند، باز هم آن ها را به نام انجیر و غیره یاد میکنند. طوریکه طالبان یا چلی را مولوی و مولوی را بالاتر از هرچیز میدانستند و بجز از یک دام تزویر و فریب این القاب دیگر کدام ارزش در قبال خود نداشت.

برگردم به اصل موضوع که سیدجگرن را بهترین شخص سازمان دهی میدانستند، چون شورا در قسمت کنار شرقی هزاره جات واقع شده بود و بصورت منظم با دولت کمونستی مبارزه داشت و با گروپ های مقاومت خارج از هزاره جات تماس مستقیم داشت به شمول گروپ احمد شاه مسعود در پنجشیر و قاری تاج محمد بنام قاری بابا در غزنی و دیگر جبهه ها شورا در نواحی مختلف هزاره جات مانند رؤفی در شرق بامیان و گروه در شمال بامیان فعالیت داشتند.

به استثنای فعالیت های این جبهات شهرت شورای اتفاق اسلامی افغانستان متزلزل بود. زیرا سازمان رامتهم به طرفداری و منافع ملا ها و روحانیون میدانستند، نه به نیازمندی های هزاره ها و مردم غیر هزاره نیز شورا را متهم به عدم شرکت در جهاد مینمودند و ازین عدم فعالیت و بی علاقه گی چنین استنباط میگردد که هزاره جات از حملات حکومت مصون بوده و آخرین حمله دولت در تابستان ۱۹۸۰ به ناکامی منجر گردیده و علت آن هم این بود که

حکومت عملیات نظامی را در هزاره جات به تعویق می انداخت و هم که منطقه کوهستانی و دور تر از سرحد بین المللی واقع شده و از نگاه استراتژی ارزش آن را نداشت که با مصرف گزاف آن را اشغال کرد، مزید بر آن صدراعظم سلطان علی کشتمند که خودش هزاره بود و در دستگاه دولتی و پرچی ها نفوذ زیاد داشت از منطقه هزاره جات به شدت حمایت کرده و هم از خواسته های اقلیت هزاره جانب داری میکرد تا در مردم هزاره طرفدارانی برای خود جلب نماید، هرگاه پالیسی پرچی ها این بوده باشد، که هوا خواهی هزاره ها را جلب کنند، بطور یقین که موفقانه نبود و درین جا به فعالیت های کشتمند بیشتر نظر اندازی میکنم:

در دوران سلطه روس ها و حکومت نوکر «ببرک» سلطان علی کشتمند از برادران هزاره غند های قومی در هزاره جات و کابل تشکیل داد. و افراد هزاره در این غند های قومی به صفت ملیشای کشتمند تربیه نظامی دیده و در کارته سه در سرک شورا سه حویلی ضبطی دولت را پهلوی هم بدسترس غند قومی گذاشته که دفتر مرکزی و دفاتر سران غند های قومی هزاره ها در آن خانه ها قرار داشت. غند های قومی توسط افسران روسی و کمونستی در کابل تربیه نظامی می شدند و در مرکز هزاره جات توسط افسران ایرانی تربیه نظامی می دیدند، و بر علیه مجاهدین و سایر اقوام کشوریه طرفداری روس ها می جنگیدند. و کشتمند رتق و فشق این غند ها را بدست داشت و از افراد هزاره تحت تربیه و مغز شویی گرفته بود، زیرا خود کشتمند از نژاد هزاره به اصطلاح مردم کابل هزاره گدی بود و در مدت ده سال جنگ بین افغان ها و قشون سرخ مناطق هزاره نشین به مقایسه سایر نقاط افغانستان کمتر خساره مند گردیده، بلکه بعضی جا ها دست ناخورده مانده بود و در عوض مناطق پشتون نشین مانند ننگرها، لوگر، پکتیا، قندهار و مناطق شمالی شدیداً خسارات مادی را متحمل شده بودند. و تلفات جانی بیشماری دادند و در خفاء کشتمند ارتباطات با آخوند های ایران قایم کرده و وسیله اسلحه و دیگر لوازم جنگی و ارتباطات جمعی را به نام کمک های بشری توسط طیارات فرو

میربخشستند و در بامیان و مشراکز مرکزی هزاره جات توجه خاص مبذول داشته بودند.

در دوران صدارت خود به تکیه خانه های هزاره ها در تایمی وات زمین های دولتی را به قیمت نازل از طریق اروالی توزیع کرد و ها نمره زمین را به برادران هزاره توزیع کردند و به تکیه خانه مردم شیعه اسمعیلیه بیست حریب زمین را بر علاوه تکیه خانه سابقه داد. و در کلیه ارگان های دولتی طرفداران خود را جایجا کرد و امتیازات خاص را به برادران هزاره میداد و تلافی مافات کرد.

خوب اگر پالیسی رمت کمونستی این بوده باشد، که هزاره ها را بحال خود شان گذاشت نیز خالی از منفعت حکومت نبود، نادیده گرفتن هزاره جات و تمرکز قوا در جاهای دیگر باعث میگردد که مانع کمک هزاره ها به گروه های غیر هزاره گردد، مزید بر آن شش سال مقاومت ناراضی بودن مردم روز افزون بوده و در مورد حکومت روحانیون نیز شک و تردید داشتند، اما از اینکه احزاب طرفدار ایران در حال رشد و انکشاف بودند، زیرا خواسته بودند، زیرا با کامیابی انقلاب اسلامی در ایران آخوند های ایران بصورت روز افزون نقش عمده را در سیاست مردم هزاره بازی میکرد.

۵- دسته بندی در مقاومت شیعه ها ۱۹۷۹-۱۹۸۴:

قبل از آن که تاثیر و نفوذ انقلابی رژیم ایران را در مورد وضع هزاره جات بحث کنیم، باید تذکر بدهم که در مرحله نخستین قیام مردم بر علیه حکومت کمونستی، شورا تنها سازمان سیاسی در بین هزاره ها نبوده و چندین گروه که باشورا هم آهنگی داشتند، مخصوصاً اعضای جوان نیز به چندین احزاب تعلق داشتند. که بعد از وجود آمدن حکومت کمونستی تبارز کرده بود و یکی از آن ها حرکت انقلاب اسلامی افغانستان به رهبری و سرکردگی

آیت الله شیخ محسنی میباید، که توانست جبهات متعدد مقاومت را بر علیه رژیم کمونستی بوجود بیاورد.

موضوع قابل تذکر اینست که همکاری زیاد بین گروه های هزاره و غیر هزاره به پیمانانه بزرگ وجود نداشت اما حکومت خواست که پشتون های وردک را بر علیه هزاره های همسایه شان استعمال نماید و به مردمان وردک اسلحه توزیع کرد تا بر علیه هزاره ها داخل پیکار شوند و هزاره و پشتون ها را بهم اندازند، و همانا که دولت کمونستی اسلحه کافی بدسترس مردمان وردک گذاشت اما مردمان وردک عوض استعمال اسلحه بر علیه هزاره ها، آن را بر ضد خود دولت کمونستی بکار بردند. دیگر گروه اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان مربوط عبدالحسین مقصودی چند جبهه را ایجاد کرد و در آوردن اسلحه از پاکستان نقش مهم را بازی نمود و در بین تمام احزاب مربوط این دو حزب استثناء بود و اکثریت دیگر آن موجودیت ناچیز شان در خارج از جامعه در کویته نام اسلام را به خود چسپانده بودند، و تنها به منظور حمایه و حفاظت از برخوردار با چپی ها از آن نام ها استفاده میکردند، برای این که زنده بمانند بیشتر از نام اسلام کار میگرفتند زیرا بدون نام اسلام آن ها قادر به جلب و همکاری مردم شده نمیتوانستند و هم بزودی از صحنه بیرون رانده می شدند. در وهله نخست جهاد موجودیت این احزاب مورد قبول واقع گردید که با اقتدار شورا تطابق داشت، که آن را بنام اتفاق یاد میکردند، که از نگاه کیفیت و ساختار و هدف از حزب اسلامی تفاوت داشت و این وضع به تدریج از بین رفت، علت آن هم نفوذ روز افزون ایران در منطقه بود.

بادرنظر داشت تاثیر انقلاب آخوند های ایران در هزاره جات این بود که عکس العمل اولی هزاره ها در برابر ظهور آیت الله خمینی خیلی ها موافق بود و از آن به شدت و قاطعیت طرفداری میکردند و عکس های خمینی را در سرتاسر منطقه هزاره جات و در خانه ها پخش کرده بودند و آیت الله خمینی نماینده اهل تشیع در جهان اسلام میدانستند، که این طرز تفکر دیر دوام نکرد و مساعدت های که از ایران توقع داشتند، ای شان نرسید و هم ایران در جند با

مراق درگیر شد و کلیه انرژی و قدرت بشری و اقتصادی خود را به آن طرف سوق داد.

ایرانی ها عوض این که از حرکت اسلامی افغانستان جانب داری نمایند، برعکس از حزب اسلامی گلبدین حکمت یار که یکی از اعضای جوانان مسلمان بود، طرفداری میکردند و از نگاه ایرانی ها شورا رو به انحطاط بوده و در اولین فرصت آیت الله محسنی را رد کردند، که مایه تعجب گردیده و هم يك معمای لاینحل بود که تا امروز آن را حل کرده نتوانستند.

محسنی از اهل تشیع قندهار بوده و یکی از علمای مشهور این مذهب به حساب میروید و شهرت زیاد دارد و قبل از انقلاب ثور آیت الله محسنی در سیاست دخالت نداشته و نامبرده يك گروه را به نام صبیح دانش سازماندهی داد که اعضای آن به شدت و جدیت برعلیه رژیم کمونیستی فعالیت میکردند، در سال ۱۹۸۰ ایرانی ها دفتر محسنی را در ایران بستند و از گلبدین حکمتیار بنیادگرا افراطی که با خط امام خمینی یکسان بود جانب داری شان را اعلان کردند، با وجودیکه وی شیعه نبود و این کار ایرانی ها نمایانگر صحنه گذاری شان بالای حزب اسلامی میباشد، البته در آن زمان ایرانی ها درغم خود بودند و زخم خود را می لیسیدند و کدام گروه منظم سازمان داده شده در بین شیعه نبود تا بصورت اساسی و درست از داعیه هزاره ها پشتیبانی نماید، بعد ها اولین گروه و نماینده بنام سازمان نصر اسلامی افغانستان به میدان آمد. نصر را جوانان با ایدئالوژی افراطی بنیاد گرایی رهبری میکردند و در بین این گروه معاون سابقه آیت الله بهشتی به نام صادقی وجود داشت و نامبرده سعی میورزید که رهبری شورا را بدست گیرد و هم يك شخص بنام عبدالعلی مزاری که مدتی را با آیت الله خامنه ای رهبر فعلی مذهبی ایران يك جای در دوران شاه در زندان های ایران بسریده بود^(۱) نیز در صدد کسب قدرت و رهبری حزب بود. با جلب همکاری محدود مردم و جبهات عملیاتی در قسمت شمالی هزاره

جات سازمان نصر به تدریج نفوذ خود را در منطقه پخش کرد، آنهم از طریق سازمان دهی بهتر، اما زیادتر از باعث کمک های مالی و لوژستیکی رژیم آخوند های ایران، که این وابستگی نصر با ایران از جانب مردم هزاره بصورت عموم از جانب شورا بصورت خاص محکوم میگردد ورد می شد و از عمل کرده های افراطی نصر ناراضی بودند و به آن ها اعتماد نداشتند و مانند متفقین سنی شان یعنی حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، حزب نصر را متهم میکردند که احزاب دیگر را مکرر مورد حمله قرار میدهد چنانچه در سال ۱۹۸۲ در برخورد بین حرکت اسلامی محسنی و نصر پنجصد نفر مجاهد به قتل رسیدند. مزید بر آن حزب نصر را مسوول قتل و اختطاف يك شبعه ترکمن حاجی نادر سرخ پارسانی میدانند که وی با شورا پیوستگی و همکاری داشت، و فعالیت های حزب نصر را در منطقه خود در سرخ پارسا رد و مردود می شمرد، با وجود مخالفت شورا و ترکمن ها حزب نصر در تابستان سال ۱۹۸۴ حملات قاطع بر علیه شورا انجام داد، و آیت الله بهشتی را مجبور ساختند تا که از مرکز خود در ورس فرار کند و در زیر چتر و حمایت سید جگرن زندگی نماید و نامبرده یگانه قوماندان شورا است که با قدرت کافی و نفوذ فراوان درین درگیری های فرقه ای خود را حفظ نماید البته با تزئید و انکشاف قدرت روز افزون حزب نصر و مخالفت از جانب شورا که خود شان روبه انحطاط میرفت، بلکه مخالفت از جانب جیره خوران دیگر ایران بنام سپاه پاسداران بروز نمود.

پاسداران در سال ۱۹۸۲ بوجود آمدند، آن هم از باعث عدم رضایت ایرانی ها از عمل کرد نصر و در آن وقت حکومت ایران هیئت را به هزاره جات گسیل داشت، تا فعالیت های حزب نصر را از نزدیک بررسی کنند، که چگونه از پول و اسلحه ایرانی ها استفاده کرده اند و آن ها از عمل کرد نصر ناراضی بوده و تصمیم گرفتند که عوض نصر نوکر دیگری را بنام سپاه پاسداران خلق کنند و این گروه و سازمان ایجاد گردید، و افغان های هزاره را از زیر تور شان کشیدند و به میدان آوردند که مستقیماً تحت نظارت و رهبری ایرانی ها فعالیت نمایند. بادر نظر داشت سیر تکامل اعتراضات سیاسی در نود سال گذشته بعضی

اشکال و نمونه‌ها و مراحل آن را میتوان درک کرد، در اواخر قرن نوزده هزاره‌های که در مناطقی هزاره جات در سرزمین ابائی شان زندگی و سکنا گزیده بودند، برعلیه قرای دولتی یعنی رژیم عبدالرحمن خان قیام کردند، و بصورت طبیعی در چنین مواقع گروپ‌های مختلف هزاره باهم اتفاق نموده و برعلیه رژیم سنی تحت رهبری سید یا میر و یا مجتهد شان قیام مینمودند و عدم توانایی چنین ائتلاف‌ها که نتوانست از دست اندازی عمال دولت جلوگیری نماید و این عمل تا سال ۱۹۷۹ دوام کرد و در همین سال مردم هزاره به اساس فرقه‌ای باهم اتفاق نموده و به اعتراضات شان شروع کردند تا به هدف مورد نظرشان نائل گردند اما فعالیت سیاسی در هزاره جات بصورت پراکنده و غیر مذهبی صورت میگرفت و آخرین اعتراض سیاسی به شکل بغاوت و اغتشاش در دوران سلطنت ظاهر شاه مانند قیام بچه گاوسوار بود که نتوانست قیام عمومی را برانگیزد، با وجودیکه مردم از شان کرد های مأمورین دولت و کورپی‌ها ناراضی بودند، در دوران نارضایتی مردم، فعالین سیاسی سیدان و میران شیعه بیشتر جنبه مذهبی داشته و در ساختارمحور دلچسپی و علاقه شخصی شان دور میزد و بصورت عمومی دای نامیزم جنبش سیاسی در هزاره جات به وضع عمومی مردم ارتباط نمی گرفت، اما وضع در کابل شکل دیگری داشت و اعتراضات سیاسی در لفافه مذهبی در بین مردم شیعه تبارز کرد مخصوصاً در ده چهل «۱۹۴۰ - ۱۹۵۰» و اولین مرحله تاسیس تکایا در شهر کابل بود که محراق اصلی فعالیت های سیاسی را تشکیل میداد، و مردم هزاره و اهل تشیع بصورت کل مذهب را به قسم يك میکانیزم سیاسی جهت بر آوردن اهداف شان بکار میبردند. برای بار اول مردم را به کلتور و فرهنگ مذهبی شان آشنا ساخت و به همین نحو تکیه خانه‌ها به قسم هسته نمو و مشی سیاسی مردم شیعه بکار برده می شد، و به صفت يك مکتب سیاسی از آن استفاده میکردند و قبل برین تجلیل روز عاشورا کدام محل مخصوص نداشت و بالاخره امکانات بسته شدن آن در بحبوحه حوادث موجود بود و با افتتاح تکیه خانه های متعدد در نواحی مختلف کابل زمینه را برای تجلیل روز عاشورا و احیای خاطرات

قربانی های کربلا را از تکیه خانه ها بیرون کردند و به صفت يك وجیزه دراماتیک اشتراک مردم گردید، و با رشد و انکشاف احزاب قربانی حضرت حسین در کربلا به قسم يك سمبول زنده بهره برداری در آورده شد، و از آن معرکه به نفع خود بهره برداری سیاسی مینمودند و قربانی ها را بیشتر از این بشکل مجازی آن در مورد تحمل مظالم بکار نبرده بلکه يك شکل آیديالوژیکی فعالیت سیاسی را بخود گرفت و به اساس آن از هر فرد شیعه توقع میرفت که از خود قربانی دهد و انتقال این نظریه را سید اسماعیل بلخی در بین هزاره ها و اهل تشیع تزریق میکرد.

جهت ارزیابی نقش سید اسماعیل بلخی نامبرده جهت فعالیت سیاسی به مردم رو آورد تا در این مدت سریع اجتماعی قربانی ها را متحمل گردند، و بلخی اسلامرا بقسم حربه بکار برد و به صفت يك آیديالوژی و فراهم آوری تغییرات در سیستم عنعنوی استفاده کرد و درعین وقت احزاب سیاسی الترناتیف دیگری جهت تغییرات اجتماعی نداشتند که انعکاس دهنده علاقه مندی گروپ های دیگری از قبیل مامورین دولت، محصلین، و افسران نظامی بحساب رود و در محیط شهری از اهمیت قومی و عنعنوی تا حدی کاست.

با رویکار آمدن رژیم خلقی ها در سال ۱۹۷۸ مقاومت از جانب احزاب که در شهر فعالیت داشتند تبارز نکرد بلکه از بین توده های مردم نشست نمود و از روی شواهد انکار ناپذیر واضح گردید که قوام برعلیه رژیم در مدت شش ماه نشان دهنده نارضایتی از وضع فعلی و گذشته بود و منشأ آن همانا سوء استفاده مامورین دولت از موقف شان بوده و کدام منشاء خارجی نداشت. شورا یا اجتماع سیاسی که با اسم آهنگی و مقامت بر علیه دولت بود و این مقاومت در سال ۱۹۷۹ ایجاد گردید و بالعموم توسط رهبران عنعنوی مذهبی و غیر مذهبی کنترل و رهبری می شد. و مثال زنده ائتلاف ضد دولتی را باید در دوران امیر عبدالرحمن خان جستجو کرد، اساساً این حزب سیاسی نقش ناچیزی در مقاومت ایفاء کرد، زیرا کدر رهبری آن در توطئه ناکام کودتای سال

۱۹۷۰ به آخرین حد تقلیل یافته بود، اما به تدریج دوباره خود را انسجام دادند و خود را به صفت يك مخالف رژیم خلقی ها تبارز دادند و هم موازی به آن خود را جانشین شورا های عنعنوی غیر اسلامی اعلان کردند، و این انکشافات مخصوصاً بعد از سال ۱۹۸۰ در صحنه سیاسی نمودار شد، و علت عمده آن هم درگیری ایران و آخوند های آن در مسایل هزاره ها و دیگر احزاب در هزاره جات میباشد و علناً ایرانی ها در مورد حیات سیاسی هزاره ها دخالت را شروع کردند، و زیر حربه مذهب شیعه ایزم مانند طاعون در نفوس هزاره و اهل تشیع ریشه عمیق و تباکن دوانیدند. این احزاب سیاسی هزاره ها رابطه شان را با ایران استحکام بخشیده و ایران را احیاء کننده تعالیم اسلامی تلقی میکنند. لکن بسیاری از شیعه های، افغان که از پیروزی علیه انقلاب اسلامی در ایران خوشنود بودند، اما از کنترل و فرمانبرداری و انقیاد از ایرانی ها ناخشنود بوده و بر علیه آن مبارزه میکردند، و از نگاه ایران و جیره خواران شان این عمل توسط رهبران مذهبی عنعنوی مانند سیدان و میران به منظور حفظ منافع و حاکمیت شان بالای مردم بیسواد پیش برده می شد و به انقیاد و اوامر ایرانی ها پشت دور داده بودند. اکثریت از هزاره ها با صدور آیدیا لوزی افراطی از ایران که تغییرات خطرناک را بوجود آورده که با شیعه ایزم منافات کلی دارد و قدرت را بدوش کسانی می اندازد که آن ها در بین توده های هزاره طرفدار ندارند، و هم در فرهنگ هزاره ارزش آن ها ناچیز بوده و آن را از دل و جان رد میکنند، سر انجام احزاب طرفدار ایران شاید ائتلاف احزاب دیگر را از بین برده و در عین زمان این انشعاب در ارگان ائتلاف و مقاومت مردم صدمه ای جبران ناپذیر وارد کند، و هم توانائی هزاره ها را در مسابله با رژیم کمونسستی مضمحل سازد. که عین شکل امروز با رژیم ملا های سنی به مشاهده میرسد، و در نهایت امر سبب پیروزی رژیم ملا ها گردد، و پیروزی که اکثریت مردم افغانستان به آن مخالفت داشته و آن را با خون شان و اولاد شان از دامان کشور خواهد زدود، و به زبالدان تاریخ سپردند و می سپارند.

راه حل معضله های امروز و فردای برادران هزاره را باید در چوکات مصالحه

ملی و هم آهنگی و همکاری با دیگر اقوام و قبایل کشور جستجو کرد، و يك قوم به تنهائی در افغانستان حکمرانی و پاداری کرده نمیتواند و در يك مملکت مانند افغانستان با نفوس غیر متجانس تفوق و برتری يك قبیله بالای قبیله دیگر اصلاً گنجایش ندارد و نه اجازه بدهند که این دیگ جوشان را بیشتر به غلیبان پیاورند، برادری، برابری مسالمت آمیز را در چهار چوب افغانستان يك پارچه و متحد و داری حاکمیت ملی بوجود آورده، و مداخلات اجنبی ها را به هر اسم و رسم که باشد مردود شمرده و با قاطعیت به آن برخورد کرد. اجازه ندهند که از مذهب جهت مقاصد شوم سیاسی شان در افغانستان بنام شیعه و سنی بهره برداری کنند و برادران هزاره و اهل تشیع بدانند که افغانستان وطن مشترک همه اقوام و قبایل و نژاد ها بوده و به هیچ وجه و قیمت اجازه نمیدهند که دشمنان آن را به نام ملیت شیعه و یا سنی، پشتون، تاجک، ازبک و هزاره تجزیه کنند و هم ملیت هزاره نمیتوانند که در شرایط کنونی بدون اشتراک مساعی سایر اقشار کشور بحیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شان دوام بدهند. بیایید برادروار با سایر مردم افغانستان در آبادانی و اعمار مجدد کشور تان سهیم شوید، دست برادری دهید، پهلوی هم زیست کنید و هر گذشته ها خط بطلان بکشید و در غم آینده خود و اولاد تان باشید. در شمر آن زورگوئی و قلدری و از چشمه دیگران آب نوشیدن و در خون دیگران چریدن و درد به سنگ انداختن و ویران سازی وطن سودی نیست و به نفع هیچ يك از اهل افغانستان نخواهد بود. علاوه به منابع دیگر جنبش هزاره در اندازم:

۶- منابع دیگر جنبش:

بر علاوه تکاپا در خانه های شخصی نیز بعضی عناصر اهل تشیع به فعالیت های سیاسی پرداخته و در تنویر جوانان ناراضی و مخالفین رژیم سلطنتی به نحوی از انحاء استفاده میکردند. بر علاوه مناطق اهل تشیع مانند چنداول، مرادخانی، جمال مینه در نواحی دیگر مانند کارته ۴ فعالیت های سیاسی

قزلباش ها جریان داشت.

در کارته ۴ در خانه پدر دوکتور قاسم صابری مرحوم این نوع فعالیت های سیاسی توسط يك شخص بنام عبدالباقي نابینا به راه انداخته شده بود. باقی جان کور «نابینا» مامای داکتر قاسم صابری و نصیر صابری بوده و خانه شان مرکز فعالیت سیاسی و فرهنگی تنویری را بخود گرفته بود. وی با چشمان نابینا يك عده جوانان ناراضی و مخالفین دولت را بسوی خود جذب و جذب کرده و به شیوه خاص تبلیغ میکرد وی یکی از روشنفکران ناراضی قزلباش بوده با اشعار و سخنان موجز و گیرای خود در بین جوانان ناراضی و روشنفکران شهرت یافته و خانه شان در کارته ۴ مقابل غرب سرک خانه تره کی هسته فعالیت سیاسی را تشکیل داده بودند. باقی جان نابینا شخص اجتماعی و سخنور خوبی بود و سخنان گیرا داشت و از هر طبقه مردم بدیدن وی می آمدند و توسط همشیره زاده هایش بوی معرفی میگرددند، به اشعار وی و سخنان وی گوش میدادند و به جر و بحث سیاسی میپرداختند، موضوعات سیاسی و اجتماعی روز را ارزیابی و تحلیل میکردند.

همشیره زاده های وی قاسم صابری و نصیر صابری باوجودیکه شاگردان لیسه های نجات «امانی» و غازی بودند درین مباحث سیاسی سهم میگرفتند، وهم از مردم در سراچه خانه شان پذیرایی میکردند و اشخاص را به باقی جان مامای شان معرفی مینمودند، طوریکه نگارنده نیز گاه گاهی به خانه شان سرزده و با باقی جان نابینا به جر و بحث سیاسی میپرداختم و از صحبت های وی مستفید میگرددیم، و در بسی ماورد اختلافات عقیده بروز میکرد که هیچ گاه در دوستی ما خلل وارد نکرد، و از فحواي سخنان و گفتارها از ناراضی بودن وی از وضع کشور و تبعیض حکایه میکرد، و از رژیم سلطنتی دل خوش نداشت و از تبعیضات با طنز و کنایه تذکر میداد حتی جوانان مکاتب، پوهنتون از اقوام پشتون، تاجک، ازبک، شیعه و سنی بدیدن وی می آمدند. البته حکومت از آن مطلع بود بعضاً راپورچی های خود را به نام جوانان روشنفکر میفرستاد.

در اینجا يك موضوع نزد من مبهم، مغشوش و مشکوک بود و تا امروز بحل آن معما موقت نگردیدم. يك شخص به نام استاد انگلیسی لیسه غازی اهل هند البته مسلمان در خانه نصیر صابری به نام معلم لیمان / انگلیسی بود و باش داشت، و قرار حکایه وی در انگلیسی با نصیرجان صابری کمک میکرد و نامبرده را در همان خانه جاه داده بودند، يك آدم آرام، خاموش زیرک به نظر می آمد، اما از طرز نگاه های وی انسان چیز های را پیشگویی کرده میتوانست، طوری وانمود میکرد که اصلاً به سیاست علاقه ندارد. و بالاخره فهمیده نشد که این معلم هندی چه منظور داشت (الحکم عند الله) باقی جان از هردو چشم نابینا بوده و میگویند که از اثر آن مرض سفلیس رویت خود را از دست داده بود و یکی از اختلالات سفلیس هم کوری میباشد، و از این که چگونه آفت را گرفته بود؟ برایم چیزی نگفت، اما همه میدانیم که این مرض از طریق فعالیت های جنسی سرایت مینماید و طرق دیگر سرایت هم وجود دارد که خیلی ها نادر است و بالعموم از طریق تماس های جنسی از شخص مریض به شخص سالم انتقال می یابد.

باقی جان این موضوع را به صراحت برایم حالی ساخت که از باعث مرض سفلیس رویت خود را از دست داده. وی خیلی ها بذله گو و اجتماعی بود همشیره زاده های وی از نامبرده به خوبی مواظبت میکردند و هم وسایل مورد نیاز وی را بدسترس وی گذاشته بودند و در سراچه حویلی اطاق خاص برای باقی جان اختصاص داده، که مرکز فعالیت های سیاسی ناراضیان را تشکیل میداد. و برائتان جهت پیر و بحث سیاسی بدورش جمع می شدند، مزید بر آن اشعار انقلابی، بزمی نیز میسرود که اکثراً استاد رحیم بخش اشعار بزمی وی را در رادیو و محافل زمزمه میکرد.

درد بساقتی بی دوا باشد

چشم باقی بی شفا باشد

البته باید يك موضوع را واضح سازم که قزلباش های چنداول، مراد خانی اشخاص نخبه دانشمند، نویسندگان بزرگ، مبارزین دلیر داشتند، و اکثراً

صدای مخالفت از عملکرد های رژیم ها از چنداول برمیخواست و نسبت به اکثریت اقلیت ها پیش قدم بودند و در گروه های مخالف رژیم ها روشنفکران قزلباش ها نقش عمده داشتند.

مثلاً قیام مردم چنداول برعلیه رژیم مزدور خلقی ها مثال بارز آن است و قربانی های بی شماری دادند، مزید بر آن يك تعداد از قزلباش های افغان و فامیل های سرشناس در زنده نگهداشتن تاریخ، کلتور و فرهنگ کشور خدمات ارزنده و فراموش ناشدنی را انجام داده اند که من به طور مثال از فامیل کهزاد و شخص بزرگوار و مورخ شهیر و دانشمند مرحوم احمد علی کهزاد و برادران وی نام میبرم که ملت افغان به نام نامی این مورخ شهیر احمد علی کهزاد مرحوم مباحثات میکنند، روحش شاد، و به همین سلسله فامیل های وطن پرست دیگر قزلباش ها مانند فامیل نجم، طاهری، حکمت، شعاع را نباید نادیده گیریم و فراموش کنیم، و اشخاص لایق، وطن دوست درین فامیل ها در راه خدمت به وطن شان از هیچ گونه خدمت گذاری دریغ نکرده اند، که من از چند دانشمند این فامیل ها که از نزدیک با آن ها همکاری بودم نام میبرم: مانند پوهاند عبدالفتاح نجم طبیب ظاهرشاه و استاد پوهنهی طب و بعد ها وزیر صحت عامه در کابینه حسن شرق. پوهاند داکتر رجب علی طاهری استاد کرسی چشم در پوهنهی طب، پوهاند حکمت استاد کرسی امراض داخله در پوهنهی طب، پوهاند علی احمد استاد کرسی عقلی و عصبی در پوهنهی طب، پوهاند سیدسرور عالی استاد کرسی عقلی و عصبی در پوهنهی طب، پوهاند محمد رحیم رشیدی استاد فزیولوژی پوهنهی طب، پوهاند عبدالفتاح همراه استاد پتالوژی پوهنهی طب، پوهاند حسینی استاد کرسی جراحی پوهنهی طب و هم از مبارزین دلیر دیگر مانند شعاع مرحوم، سرورجویا، فتح فرقه مشر، باقی جان ناپنا و عده دیگر که اسمای شان را فراموش کردیم نیز افتخار کشور اند، و در قبال آن عده از هم وطنان قزلباش وجود داشتند که اصلاً خود را به جامعه افغانی منسوب نمیدانستند و ایرانی میگفتند و دهن شان تا بنا گوش شان پس میرفت و دل شان جفو میزد.

من نقش همیشره زاده های باقی جان نابینا یعنی داکتر قاسم صابری و نصیر صابری را در زیست آزادی خواهی نادیده نمی گیرم با وجودیکه بعضاً تعصبات و دروجنات شان و طرز افاده شان دیده می شد، با آن هم جوانان روشنفکر سالم و از قریحه خوب و اهلیت و ذکاوت برخوردار بودند قاسم صابری تحصیلات خود را در رشته طب به پایان رسانیده و به صفت داکتر جراحی ابتدا در شفاخانه علی آباد، بعد در این سینا و اغلب گمان در وزیراکبرخان ایفای وظیفه مینمود و با یک دختر هم صنف خود از مردم اهل سنت به نام تورپیکی ازدواج کرد.

داکتر تورپیکی در روغتون وزیراکبر خان توظیف شده و در دیپارتمنت جراحی فعالیت داشت و با روی کار شدن رژیم کمونستی خلقی ها داکتر قاسم صابری مانند سایر وطن دوستان و روشنفکران از بین برده شده، که مایه تاسف دوستان وی گردید «روحش شاد باد» برادرش نصیر صابری این جوان خوش صحبت و ذکی از پوهنچی انجینیری فارغ و در وزارت فواید عامه یا شهر سازی به صفت انجینیر کار میکرد و با استفاده از یک بورس تحصیلی جهت تحصیلات اختصاصی به انگلستان رفت و در ختم دوره تحصیل به وطن عودت نموده و به وطن خود و مردم خود مشغول خدمت گردید، نامبرده با دختر انگلیس ازدواج کرده و تا امروز با وی در انگلستان به سر میبرند، اما این که چگونه از چنگ خلقی ها خطا خورده و فرار کرده از آن مطلع نیستم. امید که خودش موضوع را روشن سازد.

البته به همین ترتیب در عصر شاهان منور چون امیر شیرعلی خان شخصیت های عمده هزاره صاحب مقام و القاب عالی بودند، مانند سپه سالار سردار شیرعلی خان بیات و هم در دوران شاه امان الله خان به رتبه های نائب سالاری، وزیر مالیه، جنرالی نایل گردیدند. وطن دوستی از شعایر ذاتی قوم هزاره افغانستان است که شواهد پر افشخار تاریخی دارد. و مادران یک عده پسران امیر حبیب الله خان شهید یعنی عبدالکریم سراج، عبدالواحد سراج، داکتر عبدالصمد سراج و امین جان سراج هزاره بودند. هزاره ها نباید عمل کرد

های حفیظ الله امین و تره کی را معیار قضاوت شان در مورد برادران پشتون شان قرار دهند و به تحریک همسایگان طماع و دشمن تیغ برخ هم وطنان شان بکشند، طوریکه عبدالعلی مزاری با فیر راکت به سوی کابل یا علی یا مهدی میگفت و در ویرانی وطن وزادگاه خود از حضرت علی و مهدی استمداد میخواست.

طوریکه در فوق تذکر دادم تاریخ کشور از کارنامه های هزاره های وطن دوست با افتخار نام میبرد و برادران قزلباش و هزاره جزو لایتجزای خانواده افغان بوده و ایشان نباید به کدام کشور خارجی به اساس مذهب خود را پیوند دهند و تیشه به ریشه خود بزنند. برادران هزاره و قزلباش ما نیک ملتفت باشند که یگانه راه نجات صلح و ثبات را کشور همانا وحدت ملی، زیست باهمی برادری، برابری با دیگر اقوام در افغانستان است و اجنبی های طماع هرگز حلال مشکل برادران هزاره شده نمیتوانند. اجازه ندهند درین مقطع زمانی شیرازه وحدت ملی و برادری ما از ۶۰ بپاشد که به نفع هیچ یک از اقوام افغانستان نبوده و هرگز روا دار نباشیم که وطن و زادگاه خود را ملعبه هوا و هوس چند رهبر جیره خور سازیم و خانه مشترک خود را ویران و تجزیه نکنیم و افغانستان دو - داشتنی را قربان مذهب نکنیم.

بخش دوم

تجهیز سیاسی هزاره های افغانستان (۱۹۷۸ - ۱۹۹۲)

هدف درینجا اینست که معلومات و توضیحات درمورد عملیه تجهیز یا بسیج سیاسی در میان نفوس هزاره های افغانستان از تاریخ کودتای بد نام شور در ماه اپریل ۱۹۷۸ تا سقوط رژیم کمونستی در ماه اپریل ۱۹۹۲ داده، و تغییرات در سازمان سیاسی پانزده سال اخیر در میان هزاره ها بزرگتر از تبدلات است، که در صد سال گذشته رخ داده بود، هنگامیکه کابل در ماه اپریل ۱۹۹۲ در دست گروپ های مختلف مقاومت سقوط کرد، اکثریت از هزاره ها در پهلوی حزب وحدت قرار گرفتند، و به اساس نژاد حزب وحدت در سال ۱۹۸۹ تاسیس گردید، و برای هزاره ها حق سیاسی را تقاضا کردند، بعد از سقوط رژیم کمونستی، وحدت نیمه از کابل را اشغال کردند و زمینه را برای تقاضای سیاسی شان مساعد ساختند.

حزب وحدت یکی از چندین گروپ های بود، که به اساس اقلیت بودن بوجود آمد قاعدتاً حکمرانان افغانستان در گذشته ها از نژاد گروپ های پشتون بودند. که دوره کمونست ها را از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ نیز در بسر میگیرد.

سقوط رژیم کمونستی به اساس ائتلاف شمال صورت گرفت، که هر چهار گروپ از زمره اقلیت ها بودند، که در بین شان حزب وحدت از هزاره هانماینده میگرد. و هدف شان تقاضای سیاسی بر علیه تبعیض بود.

در ختم جنگ سرد، زد و خورد مسلحانه بین کشور ها خاتمه یافته، و در سال ۱۹۹۳ تقریباً ۴۷ مراتبه زد و خورد رخ داده، و ۸۲ مراتبه بین ۱۹۸۹ و

۱۹۹۲ رخ داده بود، که از آن جمله ۴۱ آن اساس نژادی و ملیت خواهی داشت. وحدت سیاسی به اساس هویت نژادی هزاره ها از نگاه تاریخ منحصر بفرد است. رقابت های تاریخی جهت تعیین هویت در نفوس هزاره ها با موجودیت رهبران و اشخاص نخبه در جامعه هزاره ارتباط خاص پیدا میکند، در جامعه روستائی همبستگی بین مردم بین میرها، و سید های مذهبی وجود دارد، و هر دوی آن با محدودیت های شان در بین جامعه فعالیت دارند. درین اواخر روحانیون شیعه و روشنفکران جوان غیر مذهبی بوجود آمد، که روحانیون هویت اسلامی را تبارز داده و جوانان روشنفکر هویت نژادی را تبلیغ میکردند.

درینجا رابطه بین هزاره ها و دولت را از سال ۱۹۸۰ که نقطه آغاز کنترول دولت بالای مناطق شان میباشد، مطالعه میگردد: سازمان های سیاسی در سال ۱۹۶۰ بنام اسلامیت ها، چپی ها ملی گرایان هزاره بوجود آمد.

وضع قومی یا نژادی در افغانستان:

مشخصات نژادی نکات یا صفات را بازگو مینماید که نفوس را از هم تفریق و مشخص نماید، که درینجا پنج مشخصه هزاره ها معرفی میگردد: این مشخصات عبارت اند از Phenotype یا وضع طبیعی یا مشخصات جسمی، منطقه، آئین، حالت اجتماعی و لهجه ها:

هزاره ها قیافه مغلی یا منگولونید داشته و از دیگر اشخاص به آسانی تمیز شده میتوانند. روی گرد، بینی پهن، چشم های کوچک، و کوسه مانند استند و به تناسب دیگر اشخاص قد کوتاه دارند، اساس شان واضح نیست، لاکن آنها را بر ترکان شرقی و مغول ها نسبت میدهند. هزاره جات یا سرزمین هزاره ها در نواحی کوهستانی مرکزی افغانستان موقعیت دارد، و سرحدات مشخص داشته، و هر نو وارد میدانند که داخل منطقه هزاره ها شده است، در حالیکه دیگر مناطق و نواحی افغانستان از اقوام و نژاد های گوناگون تشکیل

گردیده. سرحدات جغرافیائی با سرحدات سیاسی توأم نفوس شان را مشخص میسازد. اکثریت هزاره ها اهل تشیع بوده و يك عده دیگر آن شیعه اسماعیلیه و سنی هستند. سرحدات نژادی به اساس عضویت مذهبی مشخص میگردد مانند شیعه های امامی از پیوستگی با هزاره های اسماعیلیه خود داری نموده، با وجودیکه از نگاه مشخصات و لسان با هم مشابهت دارند. هزاره های سنی مذهب در باهمیان خود را تاجک مینامند، و اقلیت مذهبی در افغانستان اند. و شیعه های امامی بیشتر بسوی ایران تمایل دارند، مخصوصاً از نگاه عملکرد های مذهبی، و اکثر شیعه های مسلمان تقیه را انجام میدهند، تا از تغییر مذهب و عقیده جلوگیری کرده باشند. و همین مشخصات Pheno type یا وضع طبیعی و جسمی هزاره ها باعث استفاده تقیه گردید. مذهب و سیاست در افغانستان با هم مخلوط یا مدغم شده اند. اسلام يك قانون نامه یا مجمع القوانين محسوب میگردد. قانون افغانستان را قانون اسلامی مینامند، که متکی به فقه حنفی میباشد، و مطیع ساختن يك نژاد توسط طبقه نژادی دیگری يك مذهب توسط مذهب دیگر صورت میگردد. يك مشخصه دیگر همانا رابطه نژادی از طریق از دواج ها میباشد. هزاره ها با اکثری از گروه ها ازدواج میکنند دختر میدهند مگر دختر نمیگیرند. يك پشتون هیچ گاه دختری خود را به هزاره نمیدهد، و هنگامیکه پشتون زن غیر پشتون بگیرد، عموماً زن دوم وی میباشد، لسان کمتر مورد بحث است. و کمتر تمیز میگردد، زیرا هزاره ها به فارسی تکلم میکنند، که لسان مشترك و آمیخته در افغانستان است، و لهجه هزاره گی مانند فارسی مخلوط کلمات ترکی و مغولی میباشد. هزاره هائیکه در شهر ها رفت و آمد دارند، به لسان دری خود را آشنا ساخته اند. لهجه هزاره گی با مناطق ارتباط دارد، و هم از نگاه جسمی یا Pheno type منطقه، مذهب و وضع اجتماعی بین هزاره و گروه های نژادی یا قومی دیگر تفاوت وجود دارد، و به اساس لهجه ها فرق میگرددند و هر کدام ازین صفات و مشخصات حائز اهمیت میباشد.

۱- هویت نژادی در افغانستان:

سه هویت و اصلیت عمده نژادی در افغانستان عبارت اند: از پشتون ها، تاجک ها، و ازبکها، هم چنان نظر به پالیسی دولت ترکمن، بلوچ و نورستانی و هم سه کتگوری دیگر مانند ایماق ها، فارسی وان ها و قزلباش هانیز مانند هزاره ها حائز اهمیت اند.

الف- پشتون ها:

در جنوب و جنوب شرق اکثریت دارند، و نیمهء از نفوس کشور را تشکیل میدهند و نیمه، دیگر آن آنطرف خط فرضی دیورند بود و باش دارند، و اکثریت شان کوچی اند.

پشتو يك زبان مشخص بوده و بادری توام زبان های رسمی افغانستان را تشکیل میدهد. تعلقات قبیلوی پشتون ها مهم بوده و از نگاه تاریخی در مقابل تهاجم تهدید اجنبی ها همیشه با هم متحد اند. دودمان سلطنتی به قوم محمد زائی تعلق داشته که از سلسله بارکزائی و کانفدرا سیون درانی استند. و قدرت سیاسی همیشه در دست پشتون ها بوده، و کلمه افغانی یعنی پشتون، و افغانستان یعنی سر زمین پشتون ها نامیده شده، که درست نیست؛ و افغانستان وطن همه افراد آن خطه محسوب میگردد. بهر صورت، اگر حکمران پشتون درانی، بارکزائی یا محمد زائی باشد، متکی به همین ترکیب است.

ب- تاجک ها:

عموماً در روستا های شمال شرقی مسکون بوده و حالا اکثریت شان در شهر ها بودو باش دارند، که در تجارت اداره دولتی نقش مهم را ایفاء میکنند. و یگانه نژاد غیر پشتون اند، که در طبقه متوسط قرار دارند، آنها سازمان قبیلوی ندارند. لکن خود را به محل مسکونی مرتبط میدانند.

ج- ازبک ها:

نیز در همین نواحی سکنا اند، مخصوصاً در شمال و به تجارت، زراعت و

صنعت مشغول اند، مشخصه قبیلوی را حفظ کرده و از هویت ازبکی شان دفاع نموده، و اکثریت شان بعد از انقلاب بلشویک به افغانستان مهاجرت کردند، و زبان شخصی دارند، و دری را نیز بخوبی تکلم میکنند.

د- **ترکمن ها:** در شمال بود و باش دارند، مانند ازبک ها و تاجک ها نیز در نفوس مشخص اند. و اقتصاً نیمه کوچی ها را حفظ کرده و نقش شان در سیاست محدود است.

ه- بلوچ ها:

عموماً در جنوب غرب زنده گی میکنند و یک قسمت عمده نفوس بلوچ ها در پاکستان و ایران سکنا گزین اند و تعداد زیاد شان در افغانستان بشکل کوچی بسر میبرند، و به محیط نیمه زراعتی خود را تطابق داده اند. سازمان های شان قبیلوی بوده، و این سازمان ها به اساس سلسله تشکیل گردیده و رهبران مقتدر دارند. که به اسانی آنها را تعویض کرده نمیتوانند.

و- نورستانی ها:

در کوهستان های منطقه شرقی زنده گی کرده و به زراعت مشغول اند و در سابق آنها را بنام کافر مینامیدند، و در اخیر قرن نژده بدین اسلام تغیر داده شدند نورستانی ها خود را مربوطه منطقه خود دانسته و به دیگران خود را نورستانی معرفی میکنند. و یک نفوس کوچک طایفه کلاش «KALASH» در پاکستان، غیر مسلمان که اصلاً به همین مردم تعلق دارند.

ز- ایماقها:

سنی مذهب بوده و مشتمل از چندین گروپ بوده و قبائل نسبتاً آزاد محسوب شده و با اقوام دیگر تفاوت دارند، و در ترکیب فعلی ایماق های هزاره خیلی ها مورد دلچسپی واقع میگردند. آنها سنی بوده و در جمله هزاره ها بحساب نمیروند. نه خود شان و نه دیگران آنها را به طایفه هزاره نسبت

نمیدهند، و مذهب، تفاوت و خط فواصل را بین این ها و هزاره ها تعیین میکنند.

ک- فارسی وان ها:

از طایفه تاجک بوده و دیگران آنها را گروپ خاص میدانند و مشخصه شان همانا مذهب شان بوده، که همه شیعه مذهب اند، در غرب کشور زنده گی دارند و یا در شهر های جنوب زیست میکنند، و در سیاست داخلی کدام تاثیر خاص نمی اندازند.

ل- قزل باش ها:

یک گروپ کوچک شهری بوده و در زمان نادر افشار در نیمه قرن هجدهم به افغانستان آورده شدند، که بعداً در اداره و تجارت کشور نقش مهم را بازی کردند، و به اساس مذهب در مورد شان تبعیض بکار بردند و بیشتر ایرانی مشرب اند. و تقیه را بکار میبرند. در مفهوم نژادی از طریق مختلف کار میگردند. بویژه دلچسپی در نیجاست، که هویت نژادی خط فواصل بین هویت هزاره ها میکشد، چنانچه هزاره های سنی را بنام ایماق یاد میکنند، و مذهب شیعه را مشخصه هزاره ها دانسته و به اساس آن تعیین هویت میشوند. و قزلباش های شیعه از نگاه اجتماعی در افغانستان موقف خوبی دارند و تفاوت های مذهبی را بخوبی تحت الشعاع قرار داده اند.

فارسی وان های شیعه مذهب با هزاره ها کدام رابطه ندارند، با وجودیکه هم مذهب اند. عملکرد های سیاسی بالای منابع دیگر تاثیر انداخته میتواند، زمین، مالداري، منبع اساسی جهت امرار معیشت میباشد. وضع زراعت در هزاره جات دشوار ست، آب و هوا مساعد نبوده. و فصل نشو و نما و زراعت کسوتاه است، در حالیکه آب فسران دارد، زراعت يك معضله است، زیرا کوهستانی بودن منطقه، و منابع زمینی خیلی ها مشکل بوده، مخصوصاً بعد از آنکه در قرن نژده دولت بالای آن کنترل شانرا قائم کرد، و نفوس هزاره ها از تپه های جنوبی به عقب رانده شده و به همین روال منطقه هزاره جات به کوچی های پشتون باز گردید، در حالیکه سطوح مرتفع کم نبود، اما گله های

مواشی در وادی های باریک باعث خرابی ها گردیدند. مهاجرت برای یافتن کار يك فكتور عمده در اقتصاد هزاره جات بوده مخصوصاً در زمان جنگ بر ضد شاه از باعث خشك سالی نارضایتی را بار آورد و عده زیادی مردم در کویته، مشهد و پاکستان زمینه را برای مهاجرت جهت کار یابی مساعد گردانید.

از سالهای ۳۰ باینطرف هزاره ها به شهر های بزرگ و یا مناطق زراعتی مهاجرت نمودند اکثراً در شهر ها به صنعت کارگر های غیر فنی استخدام گردیدند. و به کار های که دیگران نمی خواستند منهنم گردیدند، در شهر های بزرگ سکنا گردیدند و طبقه پرولتاریا را تشکیل دادند، در سال ۱۹۶۰ - ۳۰ تا ۵۰٪ مردان در قریه های غریب، کار گرهای هزاره بودند، و متکی به منابع مالی گردیدند آنها خارج منطقه شان نقش هزاره ها در بازار کمتر بود، تولید هزاره جات به مارکیت ها که میرسید، همانا تولیدات اضافی بودند نه تولید برای دریافت پول، تجارت در مناطق هزاره جات در انحصار کوچی ها قرار داشت و با دادن قرضه، زمین های هزاره جات را بدست می آوردند. از سال ۱۹۶۰ حکومت قیودات به تجارت کوچی ها وارد کرد، و از سال ۱۹۷۵ واردات از پاکستان منع گردید، و به شدت تجارت کوچی ها را محدود ساختند و تعلیم در بین هزاره ها خیلی ها محدود بود، در حالیکه تعلیمات ابتدائی از سال ۱۹۳۱ باینطرف اجباری محسوب میگردد.

در هزاره جات وضع از باعث اولویت های حکومت و مردمان نادار اطفال شانرا به کار تشویق میکردند وضع خراب بود، زمانیکه تحصیلات عالی در سال ۱۹۴۰ معرفی گردید به نسبت منابع مالی بُعد مسافه و عدم تماس مشکل را بار آورد، و همه این محدودیت های تعلیمی را بار آورد، اثرات سیاسی به اشکال مختلف دیده می شد، قوانین رسمی نافذ گردید، مامورین دولتی نیز مانند کوچی ها عمل میکردند، و از کوچی ها طرفداری مینمودند، در محاکم قانون به اساس دوکتورین سنی ها تطبیق میگردد، و تا حدی تبعیض را بار آورد، بسویه ملی نماینده گی هزاره ها محدود بود، در تقسیمات اداری هزاره ها در اقلیت واقع می شدند و قصبات هزاره نشین از نگاه اعداد بزرگ نشان

داده شده اما نماینده های شان محدود بود.

زمین، مارکیت و تعلیم و تربیه منابع جنگجالی بود، و به تصامیم سیاسی ارتباط میگرفت. و مامورین دولتی به آسانی در جامعه هزاره ها نفوذ میکردند و تا سال ۱۹۷۸ موانع را جهت تبارز سیاسی بار آورد.

۲- اصلیت یا هویت میان هزاره ها:

درینجا به چهار اصلیت عمده طبقه روشنفکران یا نخبه مانند، میرها، سیدها و شیخها و رادیکالها عطف توجه میکنیم:

الف- میرها:

این میرها رهبران عنعنوی در اجتماع هزاره ها هستند، قدرت شانرا از دو منبع کسب میکنند، کنترل اقتصادی و ارتباطات اجتماعی که چنین شخص را بنام خان مینامند و نامبرده را به صفت نماینده مردم تعیین میکنند، که با دولت در تماس باشد که عموماً بنام ارباب یا ملک یاد میکنند، و هم قدرت سیاسی و اقتصادی را بدست میگیرد.

قبل از توسعه نفوس، دولت در هزاره جات در سال ۱۸۸۰ هزاره جات شکل قبایل آزاد و متخصص توسط میرها، سازمان دهی شدند. هنگامیکه هزاره ها را مطیع ساخت بازهم قدرت در محیط فامیل باقی ماند، و میرها از رهبری به دلالتان بین مردم محل و حکومت تغیر کردند، و میرها به تدریج نفوذ شانرا از دست دادند و در جنبش و بسیج مردم کمتر نقش ایفاء کردند.

ب- سیدها:

قدرت شانرا از دوکتورین مذهب شیعه میگیرند و متکی به اصل ۱۲ امامی اند و سیدها خود را مربوطه فامیل پیغمبر (ص) میدانند، سیدها کرامات می آورند، آنها را عرب میدانند و ندرتاً با هزاره ها تزویج میکنند، و

مسئولین مذهب شیعه در ایران و عراق محسوب میگردند، و هزاره ها به سید ها خمس میپردازند، بسیاری از سید ها تعلیمات مذهبی ندارند، اما آنهائیکه دارند پرستیج شانرا مضاعف میسازد. قبل از کودتای ۱۹۷۸ در هماهنگی اجتماعی هزاره ها مخصوصاً در اثنای بحران نقش عمده را بازی میکردند، و هم در حل مناقشات و منازعات بین اسامی ها در زمان صلح عامل مهم بحساب میرفتند. سید ها هویت مذهبی داشتند و با مردم رابطه شخصی قائم کرده و از هزاره ها نمایندگی میکردند. اما از نگاه نمایندگی سیاسی تا حدی محدودیت داشتند.

ج- شیخ ها:

در افغانستان به آنها کمتر اهمیت قائل بودند، شیعه ایزم عنعنه را نسبت به علم دین یا الهیات رسمی اهمیت زیاد میدهند، از سال ۱۹۶۰ روحانیون در سیاست ایران علناً نقش داشتند در شهر ها سید ها، شیخ ها را به صفت رهبران مذهبی چلنج دادند، مراکز عمده شیعه ها در قم ایران و نجف عراق موقعیت داشت، و دارد، و هم شاگردان از افغانستان را می پذیرفتند، و آنائیکه بوطن بر میگشتند از سال ۱۹۵۰ به تشکیل گروه های سیاسی پرداختند، و تا سال ۱۹۶۰ چندین مکتب مذهبی را تاسیس کردند. هر شیعه باید مجتهد را تعقیب کند، و آیت الله ها را به اساس توافق روحانیون پائین رتبه تعیین میکنند، و مردم به آنها خمس امام میپردازند- که برای مقاصد و اهداف تعلیم و تعاونی بکار برده شود، قبل از سال ۱۹۷۸ روحانیون شیعه، کمتر با موسسات عنعنوی ارتباط داشتند، اجتهاد يك اختلاف عمده بین اسلام سنی و شیعه میباشد. این شکل اساسی الهیات شیعه بوده و روحانیون شیعه، نظریات غیر اسلامی شانرا نیز به شکل مذهبی تبارز میدهند.

فرق بین سید و شیخ خیلی ها دشوار است، زیرا هر دوی شان دارای هویت مختلط استند رادیکال های غیر مذهبی در بین هزاره ها از سال ۱۹۶۰ تبارز نمودند و اکثریت این تعلیم یافته ها از طبقه متمول بودندو پسران میر ها

بودند. و در اثنای تحصیل رادیکال شده و به گروه های چپ و ملیگراها پیوستند و عده دیگری با اسلامت ها يك جای شدند.

ارتباطات فامیلی بین میر ها و جوانان رادیکال یا افراطی در سیاست دیده شد که بنام همبستگی یاد گردیده که این جنبش ها شکل ضد پشتون ها را بخود میگیرد؛ این ها هويت هزاره ها را هويت خود تلقی میکنند. پير ها به صفت آورنده ثواب و خوبی های مذهبی عمل کرده و پیروان شان با دادن خمس آنها را تقویه میکنند. هر دو طایفه سید ها، و روحانیون به اساس مذهب تبارز کردند برای میر ها و جوانان تعلیم یافته غیر مذهبی اساس نفوذ شان موضوع غیر مذهبی بودن شان است. به عباره دیگر سیاست عنعنوی در افغانستان شامل عناصر مذهبی میباشد و موقف میر ها متکی به مشروعیت مذهبی شان بود. جوانان میخواهند که مذهب از سیاست مجزا گردد.

کسی کز صرصر ظلمش دمام
چراغ عیش مظلومان ببسرد
نمی ترسد از آن کسایزد تعالی
اگر چه دیر گبیرد سخت گبیرد

تاریخ سیاسی ۱۹۷۸ - ۱۹۸۸ میلادی

با رقابت روس ها و انگلیس ها جهت تسلط و کنترل منطقه و تاسیس سرحدات جدید، پشتون ها بدو حصه، بدو طرف خط فرضی دیورند از هم مجزا ساخته شدند، و به اینطرف و آنطرف دیورند تقسیم شدند و اکثریت پشتون ها در افغانستان زندگی میکنند، بصورت عنعنوی افغانستان نفوذ در هزاره جات دارد، و امیر عبدالرحمن خان از شروع سلطنت خود در سال ۱۸۸۰ تبدلات را شروع کرد، و ادارات دولتی و مالی را در هزاره جات تاسیس نمود و مالیه گزاف بالای مردم وضع کرد، این قوانین بالای تمام طبقه های هزاره تاثیر منفی انداخت، و زمینه را برای بسیج مردم توسط عناصر غیر مذهبی مساعد ساخت، و مقاومت بر علیه حکومت شروع گردید، و هم حکومت بر علیه هزاره ها تدابیری اتخاذ نمود و فتوای روحانیون سنی مذهب را علیه هزاره ها بدست آورد، و جنگ را بر علیه هزاره های شیعه شروع کرد، و جهاد را اعلان نمود «خبیط سیاسی بزرگ امیر عبدالرحمن خان» و به اساس فتوا لشکر را بسیج نمود، آنهم از قبائل پشتون بر علاوه، به لشکر وعده داده شد، که همه چیز را ببرند، حتی نوکر های هزاره برای شان وعده داد «طوریکه حفیظ الله، امین و ترکی بر علیه هزاره ها خروتی ها را به بامیان فرستاد» دو سال جنگ در سال ۱۸۹۳ خاتمه یافت، در نتیجه قریجات، موسسات زراعتی، ساختمان ها و

هزار ها نفر از بین رقت، و هزاره ها از تپه های جنوبی عقب رانده شده و هزاره جاتی برای گروپ های دیگر باز گردید، و چراگا ها به کوچی های پشتون فروخته شد، و دولت اداره ها را در هزاره جات تاسیس کرد. هزاره هائیکه در وقت امیر عبدالرحمن خان و طن شانرا ترك گفته بودند، امیر حبیب الله خان اجازه عودت شانرا دادند. «۱۹۰۱ - ۱۹۱۹».

امان الله خان بردگی را غیر قانونی اعلان کرد و مالکیت زمین و چراگا ها را به نفع هزاره ها تغییر داد، در زمان سقاؤ، هزاره ها از امان الله خان پشتیبانی کردند، و برای چند ماه هزاره جات بکلی مستقل بود، حکومت، منطقوی تاسیس گردید، و تقاضای شانرا به حکومت ارائیه کردند. و این تقاضاها در مورد لغو مالیه، زمین، عسکری و بیرونکردن ادارات دولتی و مامورین آن بود. نادر شاه سعی ورزید، که اداره دولتی را دو باره قانیم سازد و کشمکش را بین نفوس محلی و ادارات محلی بیشتر ساخت، بعد از رفتن نادر شاه در سال ۱۹۲۳ و سلطنت ظاهر شاه از تاریخ ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۰ افغانستان آرام بود، دولت قدرت خود را در هزاره جات مستحکم ساخت و کدام مقاومت بچشم نخورد، بعد از سال ۱۹۴۰ يك آزادی نسبی به اساس تقاضای روشنفکران و نخبه، های شهری در کشور آمد، و اخبار های آزاد به نشریات آغاز نمودند تا نقش پارلمان را پشتیبانی کرده باشند. هئیت مردم هزاره در شورای ملی لست تقاضاهای شانرا به پارلمان ارائیه کردند، و خواستند، که يك ولایت خاص هزاره تشکیل گردد، که پنجاب «پنج او» مرکز تابستانی و پارلمان مرکز زمستانی آن باشد، و کوچی ها از چراگا ها منع و قدرت مامورین محلی تقلیل یابد، و تبعیض تعلیمی بر علیه هزاره ها از بین برده شود. از سال ۱۹۶۳ دموکراسی جدید، و در سال ۱۹۶۴ قانون اساسی جدید تدوین گردید- هئیت هزاره ها تقاضاهای سابقه شانرا تکرار کردند و گفتند، قانون جعفری باید در پهلوی قانون حنفی سنی ها قبول گردد. که مورد قبول واقع نگردید، به اصطلاح يك پیام دو هوا مسخواستند. اما دو پست وزارت به آنها تخصیص یافت.

در سال ۱۹۷۳ داؤد خان ظاهرشاه را ساقط ساخت و دموکراسی ختم شد

و داؤد خان دو باره قيودات را مانند دوره صدارت خود وضع کرد.

۱- بوجود آمدن احزاب سیاسی - ۱۹۶۵ - ۱۹۷۸:

با انکشاف تعليم و تربيه از سال ۱۹۵۰ به بعد يك طبقه روشنفکر ظهور نمود و در سال ۱۹۶۰ قيودات از بالای احزاب بر داشته شد و يك عده احزاب سیاسی در کشور تبارز نمود.

احزاب بدو کتگوری تقسیم شده:

۱- جنبش اسلامی

۲- رادیکال های غیر مذهبی که میلان چپی و ملی داشتند

این احزاب نظریات مشابه داشتند و بنام روشنفکران از طبقه عوام دوری میکردند، و میخواستند که اصلاحات سیاسی و اجتماعی را بیاورند، و جوانان مسلمان گروه خاص اسلامی در کشور بودند و با اخوانی های بین المللی رابطه داشتند، و اعضای شیعه آن انشعاب نمودند و هم به صوفیزم عقیده مند بودند، بعد تر به اساس عقاید سنی و شیعه از هم جدا شدند.

در سال ۱۹۷۳ مدرسه توحید را ایجاد کردند، اما بعد تر فیضانی و طرفداران وی توقیف گردیدند در سال ۱۹۷۸ گروه به اساس فرقه یا طایفه انشعاب کردند، شیعه ها تحت رهبری اسدالله نکته دان در ایران سکنا گزیدند، بعد از انقلاب خمینی مدارس جدا گانه و مکتب تاسیس کردند، مانند صبح دانش، محسنی، که در قندهار تاسیس کرده بودند، در عین زمان ملیگراهای هزاره عروج کردند، آنها در مورد حقوق اقلیت ها مبارزه میکردند و فرهنگ مغل را در افغانستان میخواستند، که دو تنظیم یعنی جوانان مغل و تنظیم نسل نو هزاره درین مورد فعال بودند، این تنظیم نسل جوان توسط ذالفقار علی بوتو تقویه میشد و بر علیه داؤد خان تحت تربیه گرفته شده بودند.

به همین روال حزب دموکراتیک خلق در سال ۱۹۶۵ بوجود آمد، که بدو شعبه خلقی و پرچمی فعالیت داشتند. و پرچمی ها در سال ۱۹۷۳ با داوه خان

همکاری میکردند و هر دو گروه در بین شاگردان نفوذ کرده بودند. و در سال ۱۹۷۸ خلقی ها نسبت پرچمی ها زیاد بودند و شعله ای ها نسبت به هر دو گروه طرفداران زیاد داشتند، خلق و پرچم در سال ۱۹۷۰ انشعاب کردند، و اکثریت شعله ای ها را هزاره ها تشکیل میداد، و از اقوام و نژاد های دیگر نیز در آن عضویت داشتند و از حقوق اقلیت ها جانب داری میکردند، اخبار شعله جاوید را نشر و اعتصابات را براه می انداختند، و هم ظاهر بدخشی در سال ۱۹۶۸ ستم ملی را تاسیس کرده وی ماو وست بوده و خود را تاجک میلگیرای بدخشی میخواند، ستمی ها بر علیه داؤد خان در بدخشان در سال ۱۹۷۵ قیام کردند، و خارج از کابل کمتر نفوذ داشتند، بر علاوه برادران اکرم یاری جاغوری در غزنی با این ها همبستگی داشتند، رهبران شعله طرفداران محلی نیز داشتند. و تمام احزاب غیر اسلامی نیز از نژاد های مختلف تشکیل یافته بودند حتی در بین گروه اسلامی جدائی فرقه ای احساس نمیگردید. در سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ تغییرات و تبدلات چشم گیری در جنبش سیاسی هزاره ها بوجود آمد و با آمدن روس ها در سال ۱۹۷۹ پشتیبانی از شورای اتفاق بیشتر گردید. و در سال ۱۹۸۲ چندین گروه اسلامی سوا از شورای اتفاق فعالیت داشتند. اسلامیست ها کودتا را براه انداختند، و در سال ۱۹۸۴ شورا ساقط گردید و هم عملیات دولت در هزاره جات توقف کرد، و اسلامست ها را ایران پشتیبانی و تقویه میکرد. در سال ۱۹۸۷ ایران وحدت را از بین گروه های شعیه، در افغانستان بوجود آورد.

با بیرون شدن شوروی ها و عدم عضویت در حکومت عبوری در پاکستان سیاست مداران هزاره حزب وحدت را ضروری دانسته و حزب وحدت را در سال ۱۹۸۹ بوجود آوردند. که اساساً همه اعضای آنرا هزاره ها تشکیل میداد، در اوآنیکه در اپریل ۱۹۹۲ حکومت نجیب الله سقوط کرد، هزاره ها در کابل کنترل اسلحه در دارالامان، تعمیرات دولتی را در کابل اشغال کردند، و به اساس گروه های نژادی مردم بسیج گردیدند، و تغییرات اساسی موقع رخ داد که جنبش در نفوس شهری صورت گرفت، و خط فواصل را بین حکومت و

مخالفین بوجود آورد، اکثریت هزاره ها از حزب وحدت پشتیبانی میکردند، اما يك عده خاص از باعث امنیت شان دران عضویت داشتند، و عده زیادی از حزب دوری میکردند. و رژیم آخوند های ایران عبدالعلی مزاری را برای همین منظور تربیه کرده بودند.

۲- کودتای روشنفکران یا طبقه نخبه، قیام و فرو نشاندن: (۱۹۷۸ - ۱۹۷۹):

خلقی ها در ۷ ثور ۱۳۵۷ یا اپریل ۱۹۷۸ قدرت دولتی را با کودتا گرفتند. با آوردن فشار خواستند که اصلاحات سیاسی را با قوه و زور تحمیل کنند، و قیام در سرتا سر کشور شروع گردید، و در هزاره جات در تابستان ۱۹۷۹ قیام محلی با استشاره میر ها آغاز گردید و مامورین دولتی را از منطقه شان بیرون کردند، به استثنای شوروی که از کمونست ها پشتیبانی میکرد، و پاکستان از مجاهدین، بساقی جهان به کودتای ثور بنظر سطحی نگرستند.

انقلاب اسلامی در ایران يك سر مشق برای شعیه های افغانستان بود. بعد از سه ماه خلقی ها و پرچمی ها را کنار زدند، و اصلاحات رادیکال شانرا براه انداختند، چون با ظلم و اجحاف اصلاحات را تطبیق میکردند، لذا مردم ناگزیر قیام کردند، در هزاره جات به اساس فرقه ای آغاز گردید، حکومت بر علیه روشنفکران عنعنوی تجدد پسند ها مذهبی، غیر مذهبی کمپاین نموده و در قلع و قمع شان پویان بوده، و در هزاره جات حکومت موفق به تشکیل کدام سازمان نگردید و مقاومت را تسریع نمود.

روشنفکران در شهر ها فعالیت داشتند، و گروپ های اسلامست نقش عمده نداشتند در عین روال حکومت تمام طوائف هزاره را در يك وقت چلنج داد، و همین چلنج مقاومت را بیشتر و گسترش ساخت، قیام غیر قابل

جلوگیری بود. و حکومت کدام چاره دیگری نداشت. ایران و پاکستان کمک های ناچیزی برای گروه های مقاومت میسرساندند، مگر هرج و مرج سیاسی در ایران نمونه ای برای شیعه های افغانستان بود، بوتو از باعث قضیه پشتونستان، تنظیم ملیگرایان هزاره را در کوئته پشتیبانی و تقویه میکرد. مزید بر آن سازمان های اسلامت سنی مذهب را مساعدت مینمود، همه این تنظیم ها با آی اس آی رابطه قائم کرده بودند، و از آنها کمک های ناچیزی بدست می آوردند. در ایران وضع هر روز به وخامت گرائیده، مردم در بازار ها بر علیه رژیم شاه مظاهرات را براه می انداختند، و تمام مخالفین رژیم درین مظاهرات و ناراضی شرکت ورزیده بشمول اسلامت ها، ملیگرایان و مارکیست ها.

در ماه فبروری ۱۹۷۹ شاه ایران را ترك گفت و انقلاب واقعیت پیدا کرد. البته در وقت شاه برای دازد خان وعده های کمک اقتصادی داده شده بود و رژیم جدید آخوند ها با مجاهدین همدردی نشان میدادند و اسلامت ها علناً از شوروی ها انتقاد مینمودند، مزید بر آن محدودیت کمک های شانرا برای مجاهدین در نظر داشتند.

در بهار سال ۱۹۷۸ هزاره های طرفدار خمینی را در هزاره جات تریبه نظامی میدادند و خواستند که حوادث هزاره جات را با انقلاب ایران رابطه و پیوند دهند. و اولین قیام در هزاره جات در خزان سال ۱۹۷۸ شروع گردید، و پیوند این قیام ها با قیام های محلی در بهار سال ۱۹۷۹ دیده شد، و هم در ایران انقلاب موفقانه صورت گرفت، و همین موفقیت انقلاب در ایران بین همه مذاهب زمینه را برای مقاومت و قیام در هزاره جات آماده ساخت. و جنبش را در هزاره جات براه انداخت، البته کمک های خارجی ناچیز بود.

۳- اصلاحات اساسی و فرو نشانی:

کودتای سال ۱۹۷۸ کشمکش های وسیع را در افغانستان دامن زد و فضای تشنج سیاسی را بار آورد. حزب دموکراتیک خلق در ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ توسط عساکر کودتا کردند، و قتل میر اکبر خیبر پرچی زمینه مظاهرات خیابانی بر علیه رژیم داؤد خان را مساعد ساخت و در ۲۴ ساعت رهبران حزب دموکراتیک خلق کودتا را شکل دادند که اصلاً در ماه جولای و یا اگست در نظر گرفته شده بود، و داؤد خان آنطوریکه شاید و باید مقابله کرده نتوانست، و این کودتا تصادفی رخ داد، خلقی ها در کودتا سهم بیشتری داشتند و با پرچی ها در سال ۱۹۷۷ از اثر مساعی شوروی ها ائتلاف کرده بودند، در اول جولای خلقی ها، تره کی و امین، تمام وزرای پرچی ها را از حکومت کشیدند.

پرچی ها پالیسی تدریجی اصلاحات را خواهان بودند، در حالیکه خلقی ها مخصوصاً حفیظ الله امین شدت عمل را بر علیه مردم میخواست، فرمان نمبر ۶ در ۱۷ جولای در مورد گروهی و قروض صادر گردید، و پرداخت قروض و گروهی را در مدت پنج سال اعلان کرد، و کدام تاثیر خاص نه بخشید.

فرمان نمبر ۷ در ۱۸ اکتوبر حقوق زنان را تضمین میکرد، و مهریه شانرا سه صد افغانی تعیین کردند. اما کدام مقاومت را این فرمان بوجود نیاورد. فرمان نمبر ۸ اصلاحات اراضی در تاریخ ۲۹ نومبر صادر گردید و مالکین زمین حق داشتند، که ۳۰ جریب زمین اعلی را بخود اختصاص دهند، و باقی را به مردم توزیع کنند، طبق این فرمان مردم بی زمین ۵ جریب زمین توزیع میگردد، حکومت با این عمل خود پشتیبانی مردم را توقع داشتند برعکس در اکثریت مناطق شورش و قیام را بوجود آورد، و در هزاره جات اصلاحات ارضی ناچیز بود. و هم کمپاین سواد آموزی حکومت در ماه می ۱۹۷۸ عنصر دیگری در تشدید مقاومت مردم محسوب میگردد، خلقی ها، جامعه افغانی را فیودال خوانده که دهقانان را استثمار کرده، یعنی خان ها با کمک ملاها از مردم بهره برداری میکردند، و اصلاحات زمین را براه انداختند، البته محتویات

اصلاحات سیاسی را مردم پذیرفتند، و اساس مقاومت در تطبیق اصلاحات بود، سهو و خطای خلقی ها و پرچمی ها این بود، که بیروکراسی جهت اداره حکومت ایجاد گردیده بود، نه برای تطبیق اصلاحات اجتماعی و سیاسی: اعضای حزب جوانان بی تجربه بوده، روش و سلوک شان آتش مقاومت را بیشتر شعله ور ساخت، و هم طرز پیش آمد شان با مردم نیز عامل قیام بشمار میرفت، مزید بر آن فرار از اردو، رژیم خلقی ها را ضعیف ساخت، و در خزان سال ۱۹۷۹ نیمه از افسران ترك وظیفه کرده بودند، و وضع برای رژیم خلقی ها خراب شده میرفت، و مردم با آنها مخالفت میکردند: رژیم اصطلاح ملیت یا پالیسی ملیت خواهی را ابداع کرد، و تعلیم را به زبان های ملیت های مختلف اعلان کرده به پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، و بلوچی نشریات میکرد، و در خزان سال ۱۹۷۹ شروع گردید. هم زمان بعد از کودتاء نشریات به زبان نورستانی آغاز یافت، و کدام راه مصالحه، در مورد هزاره جات و جود نداشت، و روس ها آنها را «هزاره» يك گروه نژادی محروم میخواندند.

هزاره ها بر علیه رژیم خلقی ها قیام کردند، و موفقیت های شیعه ها در ایران و در جهان اسلام باعث گردید، که هزاره ها متوجه خود شوند، و بدون رژیم مسائل ذات البینی شانرا پیش ببرند، تره کی جرگه های اقوام پشتون را دائر کرد. بویژه از شرق افغانستان «قبائل» در بحبوحه آن در ماه جون ۱۹۷۹ ملیشینیای قوم خروتی را حفیظ الله امین بوجود آورد، چون پشتون ها در رژیم خلقی ها در اکثریت قرار داشتند، پالیسی ملیت ها را نادیده گرفته، و این پالیسی نا مفهوم و مغشوش ملیت ها را مانع در دیده، تا حکومت مردم را بسوی خود بکشاند، رژیم تلاش میورزید که پالیسی ملیت ها را تطبیق کند، تا وضع اقلیت ها را بهتر سازد، اما موفق نگردید، و هم اصلاحات اساسی شان و رویه خصمانه، آنها در تطبیق اصلاحات خشم اکثریت مردم را بر انگیخت و مقاومت شروع شد.

۴- احزاب جدا گانه سنی ها و شیعه ها:

آغاز جنگ داخلی در سال ۱۹۷۸ صفحه جدید را در ارتباطات طوائف شیعه و سنی کشور و جدائی فرقه ای بسویه سازمان ها رخ داد، سنی ها در پشاور تنظیم ها و سازمان های شان را تشکیل دادند، و شیعه ها در کویته بلوچستان و بعد تر در مشهد و تهران خود را سازمان دهی دادند. و انتخاب محل انعکاس دهنده آن بود که در کجا سکنا گزیده اند، قبلاً سنی و شیعه در تنظیم ها عضویت داشتند و با تأسیس احزاب در بیرون مرز، باب جدید را در جدائی سیاسی کشور.

در مناطق که نفوس سنی ها و شیعه ها مخلوط بودند، مقاومت مشترک صورت میگرفت، مثلاً وردک ها به رژیم عرض کردند که برای شان اسلحه بدهند، که بر علیه هزاره ها برزمتد و بکار برند، و حکومت اسلحه زیاد به آنها داد تا بر علیه هزاره استعمال کنند، بر عکس وردک ها اسلحه را عوض هزاره ها بر ضد رژیم خلقی ها بکار بردند، بهر صورت کشمکش به اساس نژادی و قومی به ندرت رخ میداد، اما بسویه حزبی، جدائی بین سنی ها و شیعه ها رخ داد، تأسیس مراکز سیاسی در خارج و منبع کمکها خط فواصل را بین سنی ها و شیعه ها ایجاد کرد، و هم هزاره ها نقش جداگانه را برای مقاومت شان درک کردند.

۵- در میان هزاره ها:

هسته اصلی مقاومت مردم روستا ها و میر ها بودند، که از جانب حکومت بنام ارتباط فیودال تهدید میگردیدند، و حزب دموکراتیک خلق، رهبران شیعه را از هر طایفه که بودند در صدد از بین بردن شان بودند و هم روشنفکران که مخالف رژیم شناخته می شدند، نیز مورد تاخت و تاز قرار میگرفت، کنترل حکومت در هزاره جات به اساس توازن سیاسی صورت میگرفت، و میرها وظایف میانجی را ایفاء میکردند. میرها امنیت سرزمین

شانرا به عهده داشتند و يك جزوه وظيفه وی بحساب میرفت، و مشکلات مؤکلین را با حکومت حل و فصل مینمودند، مزید بر آن منازعات را بین کوچی ها و هزاره ها حل میکردند. میرها نتوانستند که از رژیم ها اعتماد سیاسی را بخود کمائی کنند، اما بسویه محلی میرها یگانه وسیله، بودند که اعتماد و اعتبار سیاسی را بدست آرند، و همانا که حزب دموکراتیک خلق میرها را چلنج دادند، و برای شان در رژیم خود اهمیت قائل نبودند، و از تمام منابع محروم ساخته شده بودند، و حکومت در قلع و قمع فیودال ها معروف بوده و برای میرها کدام چاره، باقی نمی ماند و تنها نجات شان را در نظر داشتند. حزب دموکراتیک خلق هیچ نوع نماینده در هزاره جات نداشت و میرها در چوکات سازمان های موجوده فعالیت داشتند.

۶- رهبری در هزاره جات: ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹:

رهبران شعبه، چه سید، چه شیخ، توسط قوای دولت برده شدند و اکثریت شان ناپدید گشتند، و بسیاری بدون مقاومت دستگیر گردیدند و رهبران مذهبی متکی بدولت نبودند، و دولت رهبران مذهبی را در دو جبهه جسمی و مذهبی مورد حمله قرار میدادند، و درین دوره در نظر بود که بکلی از بین برده شوند و روحانیون شیعه هدف خاص شان قرار دشت و به همین روال میرها به مقاومت شروع کردند و قیام را مشروعیت دادند. و گروه دیگری هدف شان قلع و قمع روشنفکران جوان بود، و حزب دموکراتیک در توده های مردم پشتیبان نداشتند.

مزید بر آن ماویست ها و چپی های دیگر در شهرها بر علیه رژیم خلقی فعالیت داشتند. رژیم تمام روشنفکران موجود را چلنج دادند و در خاموش کردن جنبش های رادیکال شهری تا حدی موفق گردیدند، مقاومت در روستاها در محور میرها میپرخید و سیدها آنها پشتیبانی مینمودند، و در چوکات سازمان های محلی مقاومت را بجریان انداخته و مردم را بسیج کرده میرفتند.

۷- تجهیز و مبارزه برای نجات:

قیام همه گانی در هزاره جات منطقه را از کنترل دولت خارج ساخت، و شبکه های انکشافات اجتماعی مختلف در قریجات و دیگر جاها با هم اتحاد نمودند، و ساختار ارتباطات کمتر موقع را برای همبستگی مساعد ساخت. حزبی ها آیدیلوژی شانرا تحمیل و تاکید میکردند، اهمیت و قابلیت سازمان ها را نادیده میگرفتند، و توسط کدر اعتمادی شان انقلاب را تعمیم مینمودند، و مامورین سابقه را توسط خلقی های جوان تعویض میکردند.

حزبی ها با مردم ارتباط نداشتند، و مامورین محلی در مرحله اول بر علیه رژیم بپاخواستند و عمال دولتی به مامورین محلی چلنج دادند، و کدام پیشنهاد دیگری ارایه نکردند و در نتیجه فشار سیاسی وارد کرده رفتند.

در دره صوف مردم بر علیه کورس های سواد آموزی بپاخواستند، زیرا مردم زراعت پیشه بوده و خواستند که کورس ها در زمستان دایر گردد و تقاضای شان رد گردید، و مردم در مقابل بر مامورین رژیم با چوب و سنگ حمله کردند، قوای دولتی شورش را با حبس ۴۳ نفر خاموش ساخت. که بعد این اشخاص را در زندان ها از بین بردند.

در دره ترکمن نیز مشاجره رخ داد، و سفر را بدره و از دره به کابل بمشکلات مواجه ساخت و بالاخره نقل مراد غذایی را نیز مانع شدند، و منجر به زد و خورد مسلحانه گردید، و اولین قیام هزاره ها بشمار میرود. البته دولت مردم را ناچار ساخت که مقاومت نمایند. در ماه مارچ ۱۹۷۹ مراکز اداری در هزاره جات مورد حمله قرار گرفت، بدون اینکه از وقایع اطراف شان و کابل آگاهی داشته باشند، هم چنان مقاومت در دای کندی شروع گردید و در ماه اپریل مردم محل تمام ادارات محلی را اشغال کردند، در بامیان نیز قیام آغاز شد. اما سرکوب گردید، و با همکاری دو جانبه میرها و سیدها جنبش و بسیج مردم در چوکات محسوب میگردد، با وجودیکه مقاومت دفاعی بوده با نهم مردم کنترل شانرا در موسسات حکومتی قائم کردند. و کوچی ها را

از استفاده تابستانی چراگاه‌ها مانع شدند. لغو قرضداری و گروهی توسط هزاره‌ها رد گردید، و اداره دولتی از منطقه بکلی کشیده شد.

حرکت اسلامی و نصر بر علیه رژیم مقاومت می‌کردند، حزب نصر دست پرور ده ایران، و از طرفداران پُریا قرص خمینی بودند، و جوانان مُغل نیز فعالیت داشتند و نصر طرفداران خمینی تلاش داشتند که کنترل هزاره‌جات را بدست گیرند. در بعضی مناطق نصر زعامت را به اشاره ایرانی‌ها بدست می‌گرفتند. و اسلامست‌ها یک گروه کوچک را رهبری مینمودند، و در کمیته‌های نظامی در راس آن قرار داشتند که میرها، قومانده میدادند، البته با نمایندگان سیدها یک جای بکار مصروف بودند.

حرکت اسلامی غیر طایفه هزاره، توسط آصف محسنی در قندهار تشکیل گردید، وی اسلامیزم اعتدالی را توصیه می‌کرد. و ادغام دین و سیاست را که خمینی براه انداخته بود رد می‌کرد، حرکت اسلامی مردم را از قزلباش‌های شهری جلب می‌کرد، و هزاره‌ها هم در حزب حرکت عضویت داشتند. و حزب به تناسب دیگر احزاب کمتر تحت تاثیر روحانیون قرار داشت، رادیکال‌های غیر مذهبی در سال ۱۹۷۸ منحصراً به مرکز یعنی کابل بود، و شبکه‌های شان در عسکری و حزب باعث پریشانی رژیم گردید. بعد از آنکه خلقی‌ها ظاهر بدخشی را بقتل رساندند و با قی رهبران ستم ملی با حزب دموکراتیک خلق پیوستند. در سال ۱۹۸۰ قبل از آن ستمی‌ها سفیر امریکاء «ادولف دیز» را گروگان گرفتند و در هتل کابل با چند نفر ستمی توسط پولیس رژیم بقتل رسیدند. شعله جاوید در شهرها را بخود جلب کرد، و مانند حزب نصر در روستاها اشخاص وفادار پیدا کردند، و در سال ۱۹۷۸ اکرم یاری هزاره از جاغوری عضو برجسته شعله جاوید اعدام گردید. برادرش صادق علی را هم اعدام کردند. در بهار سال ۱۹۷۹ شعله با سازمان ساما «SAMA» پیوست و با گروه رادیکال‌هایک‌جا شدند، و سازمان ساما را مجید کلکانی رهبری می‌کرد، و از سال ۱۹۶۸ بر علیه رژیم‌ها فعال بود. و یک اتحاد رادیکال را بشمول رادیکال‌های اسلامی تشکیل داد، ساما در شهرها خیلی

فعال بودند، اما در روستاها کمتر نفوذ داشتند و رژیم این رادیکال ها را در شهرها سرکوب نمود. به همین نحوه اصلاحات در روستاها به مقاومت مواجه گردید. قیام در هزاره جات در سال های ۱۹۷۸ و سال ۱۹۷۹ يك عكس العمل بدون تیاری قبلی بود، و مردم محل در مقابل عملکرد حکومت عكس العمل نشان دادند.

عموماً مردم هزاره جات در قریه های کوچک بسر میبردند، که شبکه میرها تا حدی نیازهای شانرا بر آورده میسازد. حکومت در گذشته موضوع کنترل شانرا از طریق محلی با میرها حل مینمودند و تعداد مردم محدود بود و به آسانی کنترل می شدند. و این تقاضا توسط انقلابیون بر هم زده شد. در تابستان سال ۱۹۷۹ حزب دموکراتیک خلق از هزاره جات بیرون شدند.

برای بار اول بعد از سال ۱۸۹۰ کمپاین امیر عبدالرحمن خان تصمیمات سیاسی مردم محل سپرده شد.

این عمل يك شکست برای رژیم کمونیستی محسوب میگردد. نه تنها اصلاحات شان تطبیق نگردید بلکه کنترل شانرا در منطقه نیز از دست دادند، حکومت، مردم و جامعه را بخوبی درک نکرده بود و فکر میکردند که وعده های دور و طولانی مردم را جلب خواهد نمود. با وجود از بین بردن روشنفکران محلی، مردم آنرا جهت قلع و قمع خود شان تعبیر میکردند.

حکومت در منطقه در يك وقت با تمام رهبران سازمانها مقابله میکرد، بدون اینکه با کدام گروپ و طبقه روشنفکر یکجا شود. قطع رابطه با رهبران محلی یعنی میرها، حکومت کنترل شانرا از دست دادند.

۸- قیام بر ضد کمونست ها در سال ۱۹۷۹:

در بهار سال ۱۹۷۹ قیام های محلی در هزاره جات شروع گردید، در ماه سپتامبر ۱۹۷۹ چندین صد میر، ملا، سید، شیخ و روشنفکران در ورسک جمع

و سید بهشتی را به صفت رهبر و سید جگرن را قوماندان نظامی تعیین کردند، و هر دوی شان در راس شورای اتفاق اسلامی قرار داشتند، اما بزودی انشعاب در بین شان صورت گرفت. در يك طرف غیر مذهبیون بشمول میرها، گروپ ماووست ها بنام تنظیم در کویته سازمان را تشکیل دادند، رادیکال های افراطی اسلامت ها بشمول شیخ ها که از ایران پیروی میکردند، میرها را به خویش خوری، فیودال و فساد متهم می نمودند و هم عنعنه پسندها روحانیون و سید ها نیز شامل بودند.

هزاره جات را به نه ولایت تقسیم کردند. جاغوری، ناهور، بهسود، ورس، لال، یکاواننگ، بلخاب، دره صوف و دای کندی.

هر ولایت را يك والی اداره میکرد و چهار منطقه نظامی بود، جاغوری، ناهور، بهسود و بامیان، و هر کدام قوماندان جداگانه و خود مختار داشت، و همه این والی ها سیدها بودند، و جوانان را موقع نمیدادند، و تا سال ۱۹۸۳ مردم این طرز حکومت را قبول کردند، و مردم فکر میکردند، که شورا آزادی هزاره جات را بدست می آورد، و بالاخره شورا سقوط کرد، علت آنهم فساد داخلی بوده و مالیه سنگین را بالای مردم وضع کرده بودند و ۲۰٪ را خود شان حیف و میل میکردند و بزور رشوه میگرفتند.

۹- حزب نصر پیروان امام خمینی:

حزب نصر هزاره ها از پیروان امام خمینی بوده که در ایران تأسیس شده و اساساً در کابل بنیان گذاری شده بود. و از نجف بنام روحانیون که معلم شان خمینی بود شروع بکار نمودند، و نصر هزاره هائیکه در ایران بودند استخدام مینمود و کمک های شانرا از اینرا بدست می آوردند، و يك سازمان روشنفکران هزاره محسوب میگردد، و در سال ۱۹۸۳ سپاه پاسداران ایجاد گردید و مستقیماً توسط پاسداران ایران رهبری و تشویق می شدند، که کنترل شیعه

های افغانی را بدست گیرند و هم اسلحه از ایران بدست می آوردند، در سال ۱۹۸۴ بهشتی را از ورس بیرون کردند، ۳/۲ کنترل هزاره جات را بدست گرفتند. ملاهای که در قم و نجف تربیه دیده بودند، به افغانستان برگشتند، مکتب و کتابخانه ها در قریه جات تحت کنترل شان افتتاح گردید و صد ها طفل را تحت تربیه گرفتند، و مدارس مذهبی را در هر جا باز کردند، و حزب الله يك گروه کوچک در هرات فعالیت را شروع نمودند و شخصی بنام قاری یکدسته رهبری آنها بعهده داشت و هم حزب اسلامی گلبدین حکمتیار با پیوست تا بر علیه شورا برزمند. حزب الله هرات راساً تحت رهبری پاسداران ایران بودند و شوروی ها بر علیه شان پروپا گند را براه انداختند.

زاتفاق سعادت نصیب ما بشود
ازین دورنگی خود تیره روزگار هستیم

سازمان و کشمکش ها

۱- بدست آوردن قدرت

توسط سید ها (۱۹۷۹ - ۱۹۸۲):

ایجاد همبستگی منطقی یعنی شورا در نیمه سال ۱۹۷۹ توسط اسلامت ها در سال ۱۹۸۲ چلنج داده شد، و جنبش شورا عکس العمل بمقابل تهدید خارجی بوده، و سید ها کنترل مقاومت را بدست گرفتند، و با تهاجم شوروی کشمکش ها در افغانستان کرکتر خود را تغیر داده حکومت فعالیت را در هزاره جات قطع کرد، انشعاب داخلی در شورا بین روحانیون و روشنفکران غیر مذهبی رخ داد، طبقه شیعه از کمک های بین المللی خارج ساخته شدند، مساعدت های ایران به اسلامت های رادیکال دوام کرد. در هزاره جات هجوم شوروی ها را نباید بیشتر تلقی کرد، و فعالیت مسلحانه تنلیل یافت و در سال ۱۹۸۱ بکلی متوقف گردید.

ایران موضوع مذهبی را در شورا تحریک میکرد، و سازمان های مقاومت در پاکستان تشکیل گردید. که بکلی اسلامی و از مردم سنی مذهب بود، خط فواصل فرقه ای شیعه ها را منشعب ساخت و مقاومت هزاره ها را منحصر به محل ساخت، و شورا توسط سیدها احاطه شده بود این رهبران عنعنوی بوده، و محدود به هزاره جات بودند، در شورا در مرحله اول تمام روشنفکران پذیرفته

شدند، در مرحله ثانی بعد از بین بردن تهدید خارجی، سیدها متکی به شیخها گردیده و بر علیه گروه غیر مذهبی جبهه گرفتند، و میرها هم قدرت شانرا از دست دادند.

دوره سلطه شورا مشتمل از دو مرحله بوده، یکی اتحاد و دیگری رقابت. تأسیس شورا به اساس قیام هزاره جات در سال ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ بوده که جنبش به اساس جنبش خودی و همگانی صورت گرفت، که همه بر علیه تجاوز بیرونی متحد شدند. از شروع شورا اداره محلی را تأسیس کردند و از مردم مالیه و جلیبی تقاضا نمودند، و مردم را به آن ملتفت میساختند و به تدریج کنترل رسمی را قایم کردند. با ازین رفتن تهدید بیرونی، کشمکشهای داخلی شروع گردید و سیدها پشتیبانی مردم را از دست دادند، که علت آنهم عدم تعادل بین مکلفیت های مردم و آنچه برای شان وعده داده شده بود میدانستند.

۲- ارتباط با کشور های دیگر

بعد از هجوم شوروی ها در سال ۱۹۷۹ کمک های خارجی سیل آسا سرا زیر شد و اکثری این کمک ها از طریق پاکستان میرسید، و شیعه ها را از آن محروم ساختند، تشتت و پراگندگی در سیاست ایران نیز آنها را از صحنه دور نگهداشت؛ مزید بر آن جنگ با عراق نیز ایرانی ها را دور ساخته بود. تا روز تهاجم شوروی ها در ۲۴ دسمبر ۱۹۷۹ قضیه افغانستان کمتر مورد توجه جامعه بین المللی بود، و تهاجم شوروی این وضع را بصورت دراماتیک تغیر داد، ملل متحد، امریکا، و کشور های جهان عکس العمل های متفاوت نشان دادند، مصرر عربستان سعودی، چین اسلحه را از طریق پاکستان به مجاهدین ارسال میکردند. پاکستان با چندین گروه ارتباط قایم کرد، و شش حزب را رسمیت شناخت، و رهبران تنظیم ها با وزارت خارجه و آی اس آی کار میکردند، و این احزاب همه سنی مذهب بودند، و پالیسی پاکستان طبقه شیعه را از مساعدت های جامعه بین المللی دور نگهداشتند. زعمای ایران به شیعه

های افغانستان نظر مساعد داشتند، و بحران های داخلی مانع میگردید، که به شیعه ها توجه بیشتر مبذول دارند، همبستگی اعتدالیون و عنعنه، پسند ها رسیدگی به موضوع افغانستان را پشتیبانی میکردند، محسنی حرکت اسلامی را متحد نزدیک شان میدانستند، و شورای اتفاق کمتر کمک میگرفت، و در سال ۱۹۸۱ بکلی قطع گردید، و اسلامست ها به تدریج پایه های شانرا استحکام بخشیدند، و کمک برای مقاومت تقلیل یافت و محسنی را در خانه وی تحت نظارت گرفتند، و بعضی کمک های ایران به اسلامست های سنی مذهب تخصیص داده شد، مخصوصاً حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، البته ایران مساعدت های عمده را به هیچ گروه نمیداد، و يك کمک خیلی ناچیزی به گروه شیعه مورد نظر شان در افغانستان میدادند. در ماه سپتامبر ۱۹۸۰ عراق به ایران حمله کرد. و خمینی قیام شیعه های عراق را بر علیه عراق تشویق میکرد، و جنگ فشار زیادی بالای اقتصاد ایران وارد کرد، و یگانه پالیسی خارجی ایران این بود که روابط شان را با شوروی ها که برای عراق اسلحه تهیه میکردند بهبود بخشند.

در هنگامیکه اسلامست ها در سال ۱۹۸۲ در ماه جون کنترل را در ایران بدست آوردند و به بهبود رابطه شان با شوروی ها حق اولیت را قائل شدند، و کمک های شان بر گروه اسلامست با احتیاط دوام کرد و مزید بر آن نخواستند که شوروی ها را به خشم آرند. شیعه ها را در افغانستان به منابع خارجی مانع شدند و کمک های ایران منحصر به گروه زادیکال اسلامست ها شد و تا سال ۱۹۸۲ به اندازه ناچیز و قلیل دوام نمود.

۳- بدست گرفتن کنترل توسط شوروی ها:

از نیمه سال ۱۹۷۹ هزاره جات از کنترل دولت آزاد گردید، با هجوم شوروی ها مخاصمت زیاد گردید، و باعث جنگ در افغانستان شد. اما هزاره جات دست نا خورده ماند، و خواستند که پشتیبانی عمومی را جلب کنند، و

شوروی ها حکومت جدید را به اریکه قدرت تکیه دادند. و با هزاره ها به يك مدارا و سازش دست زدند.

در سال ۱۹۷۹ مخاصمات شدت اختیار کرد، و به تعقیب آن قیام هرات رخ داد و ده هزار عسکر بر علیه حکومت شورش کردند، و شوروی ها اسلحه و مشاورین سرازیر کردند. و موجودیت حکومت در هزاره جات بکلی توقف کرد. هجوم شوروی در سال ۱۹۷۹ - ۸۵۰۰۰ عساکر شوروی در يك ماه آورده شد، و در ۲۷ دسمبر حفیظ الله امین بقتل رسید، و در شان روز ببرک کارمل بقدرت رسانده شد، و خطا به وی از رادیوی دوشنبه جمهوری تاجکستان نشر گردید. زمانیکه شوروی ها کابل را تسخیر کردند، پرچمی ها از تبعید بر گشتند و مجادله بین خلقی ها و پرچمی ها قبل از تهاجم شوروی ها آغاز یافته بود، و شوروی ها همیشه خلقی ها را نادیده می گرفتند، در ماه سپتامبر ۱۹۷۹ شوروی ها خواستند که بین خلقی های ترکی و پرچمی ها آشتی و مصالحه بیاورند، و امین را از بین بردارند، بر عکس حفیظ الله امین ترکی را کنار زد، و خلاف خواسته شوروی ها رهبر بلا منازعه بر آمد، شوروی ها میخواستند که رژیم را تغییر بدهند. و حکومت جدید از اتحاد خلقی ها و پرچمی ها که توسط شوروی کنترل میگردید بوجود آمد.

روس ها در نظر داشتند که يك عملیات نظامی محدود با قوای افغانی بکار برند. مخصوصاً در سرحدات شرقی، علت آنهم عدم شناخت قدرت مجاهدین و بیش از حد اعتماد به حزب دموکراتیک خلق، و اردوی شان بود، و ناگزیر شدند قوای شوروی فعالیت بیشتری براه اندازد.

در سال ۱۹۸۱ جنگ در هزاره جات به استثنای بامیان توقف داده شد، و حکومت جدید کابل از پالیسی حکومت خلقی ها دوری گرفت، يك قانون عبوری تدوین گردید. نماینده گان سیاسی را پذیرفتند، و به سوسیالیزم ظاهراً کمتر علاقه نشان دادند، و به شکل اسلامی حکومت تاکید ورزیدند، در مناطق زیر کنترل دولت آزادی سیاسی و اقتصادی بیشتر گردید، و حکومت توجه

مساعد پسی هزاره ها نشان میداد.

در سال ۱۹۸۱ سلطان علی کشتمند را صدراعظم ساختند، و هیچ هزاره قبل ازین به چنین يك مقام نرسیده بود، وی از مؤسسين حزب دموکراتیک خلق بوده در حکومت تره کی عضویت داشت، و از پشتیبانی هزاره ها بر خوردار نبود. حزب کمونست را بکلی منسوب به پشتون ها میدانستند، و آنرا يك رژیم خارجی و کافر میخواندند. مشاجره و کشمکش ها در مرور سال ۱۹۷۹ بیشتر شد. و هم در هزاره جات عملیات نظامی توقف کرد، و رژیم ببرک سعی ورزید که پشتیبانی هزاره ها را جلب نماید مگر موفق نگردید و متکی به شوروی ها شد.

۴- انعکاس انشعاب فرقه ای احزاب یا گروههای مقاومت:

هفت حزب یا گروه مقاومت در پاکستان همه سنی مذهب بودند، دو ائتلاف و یا اتحاد وجود داشت، که یکی آن اسلامی و دیگری از کُنعنه پستنان بود.

مشاجرات و کشمکش ها در بین احزاب يك عمل معمولی و عادی بحساب میروند. و اتحاد را در هزاره جات يك پدیده مهم ساخت، و عدم پذیرش شیعه ها، عکس العمل شدید را بار آورد و خط فواصل را میان فرقه ها ایجاد کرد، پاکستانی ها نماینده های شیعه را رد کردند، و احزاب سنی مذهب نیز درین مورد اقدام نکردند، و سازمان سیاسی شیعه ها را نپذیرفتند. از همه مهمتر که نه پذیرفتن سازمان های مقاومت شیعه ها این معنی را افاده میکرد که دسترس آنها را به سازمان های بین المللی مانع شده و رد کردند. همکاری بین گروه های مقاومت در روستا ها يك چیز طبیعی و نورمال بود. و مبارزات مشترک بر علیه مهاجمین خارجی سبب اتحاد در افغانستان میگردد، در مرحله نخست

گروپ های شیعه و سنی در مناطق مختلف در سازمان های غیر مذهبی با هم همکاری داشتند، آنهم در شهر ها و نواحی هزاره جات و مقاومت به اساس ملی عمل نمی کرد.

۵- زعامت سیدها در شورا:

با تاسیس شورا سیدها در راس آن قرار داشتند و با میرها همبستگی داشتند. مرحله دوم تسلط سیدها زمانی رخ داد، که حکومت عملیات را در هزاره جات متوقف ساخت. و سیدها با شیخها بر علیه میرها اتحاد و ائتلاف کردند، مرحله اول مقاومت را در هزاره جات تغییر داد، و مرحله دوم در سازمان اجتماعی هزاره جات خلاصه یا درز را ایجاد کرد. حکومت دموکراتیک خلق تمام ارتباطات شانرا با میرها قطع کرده و تسلط میرها را بسوی محلی نادیده گرفتند، و میرها از منابع اجتماعی و اقتصادی محروم گردیدند، بورژوازی میرها کدام شبکه را رهبری نکردند طوری که سیدها مینمودند.

بسیاری از میرها دوستان و خویشاوندان در پاکستان داشتند، و هم بزنس میکردند، بشمول سرمایه های قابل انتقال، و این منابع برای شان زمینه زندگی را در هزاره جات مهیا ساخته بود. هنگامیکه سیدها بر علیه میرها در شورا قدم علم کردند. بسیاری میرها آنها را ترک گفتند، و نقش عمده در زمان بحران برای سیدها ایجاد نمود. و از کمک های مالی و نظامی ایران مستفید شد. و رهبران یا زعامت شان از ایران پیروی میکرد. و تسلط سیدها در شورا قابل تعجب نبود و میرها مانند گذشته از پشت پرده فعالیت میکردند، و اتحاد سابقه شان با سیدها کماکان ادامه یافت و زعامت سیدها در مرحله اول شورا بخوبی و دلخواه جریان داشت. زیرا آنها به تنهایی رهبری را پیش می بردند، بعد از آنکه رابطه میرها و دولت بر هم خورد، و شبکه وظایف سیاسی را بدوش خود برداشتند. در مرحله دوم شورا سیدها، بر علیه میرها عمل میکردند. شیخها به اساس انقلاب ایران تحریک شده بودند و مبارزات

سیاسی را بیشتر ساختند و نفوذ زیاد در بین سیدها داشتند. اتحاد هردو سازمان مذهبی باعث کنار زدن قدرت میرها در هزاره جات گردید، و از جانب ایران کمک های مالی و سیاسی بیشتری سرانبر گردید.

۶- هویت ملی و زعامت در هزاره جات ۱۹۸۱-۱۹۸۲:

شیخ ها از نظر سیاسی بهتر شده و بعضی آنها سید بودند، و مقامات بزرگ و عمده را در شورا اشغال کرده بودند و نقش اسلامست ها در حد پائین قرار داشت، در مرحله اول شورا بعضی پست ها برای رادیکال های غیر مذهبی وجود داشت در هنگامیکه شورا بر علیه میرها شدند، رادیکال های غیر مذهبی نفوذ شانرا از دست دادند، و سرنوشت شان با میرها توأم مورد سوال قرار گرفت، و بالاخره از شورا کنار زده شدند. در دوره سلطه شورا دو مرحله مشخص وجود داشت:

۱- سیدها ارتباط و همبستگی عنعنوی را با میرها تحت سلطه شان داشتند.

۲- شیخ ها و رادیکال های غیر مذهبی پست های کوچک را اشغال کرده بودند.

۷- اداره شورا: اتحاد و کشمکش ها:

بعد سیدها با ائتلاف نمودن با شیخ ها بر علیه میرها و رادیکال ها عمل کرده و کنترل مکمل را بدست گرفتند.

در تابستان سال ۱۹۷۹ ابتکار همکاری محلی توسط پشتیبانان تنظیم ها در پاکستان شروع شد، و پشتیبانی بیشتری را در جاغوری بدست آوردند.

و نمایندگان تمام مناطق هزاره جات را در ورس در ماه سپتامبر ۱۹۷۹ دعوت کردند و به تعداد ۱۲۰۰ نماینده اکثراً میرها و سیدها بودند، شرکت نمودند. و بعضی روشنفکران جوان نیز شرکت ورزیدند، و در نتیجه شورای انقلابی اتفاق اسلامی را بوجود آوردند. و به صفت يك چتر برای مقاومت در هزاره جات خوانده شد. و هدف آن این بود که زمینه تفاهم را برای مقاومت بسویه محلین و اداری ایجاد نماید. وسید بهشتی را به صفت رهبر شورا گزیدند.

وی در نجف تحصیل کرده بود و يك مدرسه را در محل خود در ورس تاسیس کرد، و سید جگرن مسؤل نظامی شناخته شد وی به هر دو فامیل سید و میرها تعلق داشت، وی یکی از هزاره های محدود بود که در اردو مقامی برای خود جا زده بود، شورا در اول يك اتحاد محسوب میگردد لکن بزودی بشکل حزب تبارز کرد، و سید های شورا کمتر با دیگر گروپ ها ارتباط داشتند. تقاضای شورا برای خود در ختم جنگ افغانستان این بود:

الف: اداره آزاد جداگانه برای هزاره جات.

ب: فقه جعفری برای شیعه های افغانستان، و تطبیق آن در محاکم.

شورا يك اداره بشکل دولتی ایجاد کرد و در سال ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ فعال ساخته شد.

هزاره جات به نه ولایت و ۳۶ قصبه تقسیم گردید. و مامورین اداری ولایتی در راس آن والی قرار داشت، شعبات قضائی، تعلیم و تربیه، مالی و فرهنگی تاسیس گردید. و تمام حکام ولایتی سیدها بودند، و يك شورا، مسؤل اداری ملکی بودند و ۲۰٪ از تولیدات بتمس مالیه باید پرداخته شود. هشت ناحیه نظامی وجود داشت، و خدمت نظامی اجباری مورد تطبیق قرار گرفت. مزید بر آن ملیشای داوطلب از هر قریه و فامیلی نیز اجباری ساخته شد، با گرفتن مالیه زاید و پالیسی جلب عسکری شورا بیشتر از حد فعالیت داشت و کمتر قضاوت میکرد و رد پای اداری قبلی را که از هزاره جات بیرون کرده بودند. تعقیب میکردند. و شورا بصورت مؤثر مانع بسیج مردم شده و مردم را

خلع سلاح ساختند. تنها امنیت را آورده بودند. و مردم در هیراس بودند که باز قدرت رژیم کمونستی روسی ابداع نگردد. شورا در مورد کوچی ها که در هزاره جات سرگردان بودند توجه مبذول داشت. همزمان وقتیکه تهدید از خارج کم شد، شورا تقاضای شانرا از مردم بیشتر ساختند. بالاخره سید های مسلط در شورا يك گروه خاص را تشکیل دادند، و به شورا يك نمایندگی خیلی ها کوچک را قایل شدند و زعامت سیاسی را بروی مردم بستند.

در تابستان ۱۹۸۵ حکومت آتش بس يك جانبه را اعلان کرد و تهدید بیرونی خاتمه یافت و علاقه سیاسی نیز کم گردید، بر علاوه عدم قناعت در شورا تزئید شده و کشمکش در زعامت شورا بوجود آمد. شورا به سه گروه انشعاب نمود:

الف: غیر مذهبی ها: بشمول میرها و چپی ها «اتلاف ماووست ها و فامیل های با نفوذ» این ها از خود سازمان بنام تنظیم در کویته داشتند.

ب: گروه افراطی اسلامت ها: بشمول شیخ ها که از انقلاب ایران پشتیبانی و پیروی میکردند، و میرها را بنام فیودال متهم میساختند.

ج: شیخ: ها که خورشاوندی و فساد در بین شان شیوع یافته بود.

ایرانی ها اختلاف داخلی را در شورا دامن میزدند و شیخ صادق نیلی بعد از عودت از ایران در دای کندی فعالیت را شروع کرد، يك کمپاین ضد ایرانی توسط غیر مذهبیون براه انداخته شد، و آنها را حزب نصر و حرکت از کمک نظامی محروم ساخته بودند.

يك عده میرها بقتل رسیدند، و عده دیگری به پاکستان فرار کردند در سال ۱۹۸۲ زعامت غیر مذهبی ها توسط سید ها تحت تاثیر و نفوذ شان قرار داشت. و زعامت سید ها همه چیز را کنترل میکرد. و کنترل اداری دوام کرد و قدرت بدست سیدها کماکان باقی ماند.

۸- گروه غیر مذهبی رادیکال ساما. SAMA:

در هزاره جات پیروان داشتند و بیشتر شان اعضای شعله جاوید بود. در سال ۱۹۸۰ بسیاری شان در عسکری نفوذ کردند، و گریلاهای کابل که در ماه اول تهاجم شوروی ها فعال بودند، و در ماه فیروزی سال ۱۹۸۰ مظاهرات دامنه داری را در کابل براه انداختند. رهبر و موسس شان مجید کلکانی بود، که توسط رژیم بیکر کارمل در کابل دستگیر و اعدام گردید با اعدام وی عوامل و کار برد های ساما، رو به زوال رفت و ماووست ها را روس ها از همه اولتر قلع و قمع میکردند، و متأسفانه ساما، نتوانست که کمک های خارجی بویزه چین را بخود جلب کند. در سال ۱۹۸۰ سازمان های ماووستی از صحنه سیاسی ناپدید شدند. دو گروه اسلامیت ها مانند نصر و حرکت پیروان در منطقه داشتند، با وجودیکه هر دو حزب آیدئولوژی اصلاحی را تعقیب میکردند، باز هم اختلاف زیاد در میان شان وجود داشت.

حرکت را آصف محسنی رهبری میکرد. و با نظریات و فلسفه خمینی مخالف بود و تحت چتر شورا قرار داشت. و از نظر نظامی قوی بوده در شرق و شمال هزاره جات فعالیت داشتند.

نصر هم حزب رادیکال اسلامی بود و پیرو خط امام خمینی خود را اعلام کردند، و آنرا تعقیب میکردند. در سال ۱۹۸۰ فعالیت های شانرا در هزاره جات آغاز کردند و از چندین گروه تشکیل یافته بود. و بعضی از آنها در سال ۱۹۷۰ در کابل تشکیل شده و یکی آن در نجف عراق تاسیس گردیده و اعضای آن پیرو خط امام خمینی بودند. هزاره های که از ایران برگشته بودند، بشمول مهاجرین، کارگرا شاگردان مذهبی و روحانیون را نصر استخدام کرده بودند، مزید بر آن سازمان های محلی را تشکیل میدادند، و عناصر غیر مذهبی رادیکال در حزب نصر فعال بودند، مع الاسف که معلومات بیشتری در مورد ظهور نصر و سر نوشت گروپ های غیر مذهبی رادیکال در دست نیست:

يك گروه كوچك بنام نیرو « ۱۹۸۰ » و حزب الله خود مختاری را برای هزاره ها تقاضا می‌کردند بسیج مردم در وقت بحران بدور محور سیدها می‌چرخید که يك عمل معمولی محسوب می‌گردید، و تأسیس شورا حائز اهمیت زیاد بود. و سیدها انحصار قدرت سیاسی را بدست داشتند. زیرا قدرت سیاسی کلید کنترل همه چیز است. سیدها توقع داشتند که منابع بیرونی از ایران بر گروه های مقاومت برسد. علت عمده بسیج توسط سیدها این بود که میرها را کنار زنند و سیدها یگانه کاندید بودند.

مساعدت های ایران از طرق مبارزات سیاسی و مذهبی به افغانستان میرسید و سیدها آنها توزیع می‌کردند. در هزاره جات سیدها از سازمانها نمایندگی مینمودند و ظایف مذهبی را بجای می‌آوردند. چون سیدها رهبران مذهبی بودند، آنها در نهایت امر از خط فواصل غیر مذهبی بیشتر عمل کرده نمیتوانستند و نفوذشان در نفوس هزاره های غیر شیعه کمتر بود.

خدايا ايتلاي پندگان چند
بخون غلغلاییدن پیر و جوان چند
عقاب ظلم را بشکن پر و بال
زدن کشتن دریدن امتهان چند
«استاد خلیلی»

چلنج اسلامست ها و جنگ داخلی در هزاره جات ۱۹۸۲ - ۱۹۸۶:

در سال ۱۹۸۲ اسلامست ها شورا را چلنج دادند یا به مبارزه طلبیدند و جنگ را در هزاره جات آغاز کردند. و در سال ۱۹۸۴ شورا را در جنگ شکست دادند، و اسلامست ها به صفت يك قوه سیاسی در منطقه تبارز نمودند، و جنگ کماکان ادامه یافت، و مقاومتین هزاره به استثنای ایران باقی کمتر توجه بین المللی را بخود جلب کردند. و اسلامست های ایران توانستند که در افغانستان مرکزی نفوذ کسب کنندو جای پای برای خودتدارک نمایند. اسلامست ها با روحانیون ایران تماس برقرار ساختند، و کمک های نظامی و اقتصادی به اسلامست ها میر سید و ایرانی ها محتاط بودند که شوروی را تخریش نکنند. در سال ۱۹۸۱ حکومت عملیات را در هزاره جات از دست داد، موفقیت شان ناچیز بود. و حکوت تلاش میوززید که متحدین پشتون خود را از دست ندهند.

مخالفین رژیم در پاکستان هفت تنظیم یا حزب را در سال ۱۹۸۵ تأسیس کردند و گروه های شیعه مذهب را به همکاری دعوت نکردند، قوه چلنج دهنده در هزاره جات شیخ ها بودند. این ها از پیروی سیدها از مجتهدین نفع

بردند، بسیاری از رهبران شورا تعلیمات مذهبی داشتند و از اسلامست ها طرفداری مینمودند، و اسلامست ها برای سلطه شان برای روحانیون جدید و سیاست جنگیدند، و این يك سر مشق برای شیخ ها بود. که به اسلامست ها به پیوندند، و شیخ ها از بین کار گران مهاجر در ایران اشخاص زیاد را جلب کرده بودند.

اسلامست ها یگانه چلنج دهنده بوده و نسبت به شورا موقف بهتر داشتند و از همه مهمتر که با پیروزی انقلاب ایران موقف شان بیشتر تقویه گردید، و کمک های بیشتری از ایران بدست آوردند، و پشتیبانی مردم را به سهولت و اسانی کسب کردند، و در مناطق دیگر کشمکش با مردمان محل رخ میداد و شبکه محلی برای بسیج مردم قاطعانه عمل میکرد.

۱- ارتباط با دیگران:

ایرانی ها قیام اسلامست ها را تحریک میکردند. در ایران رهبران اسلامیست ها روابط خوب و بهتر را با شوروی ها توصیه میکردند، مزید بر آن رادیکال های شیعه را در افغانستان مساعدت میکردند. و جامعه بین المللی گروه شیعه را نمیشناختند پاکستانی ها با شیعه ها تماس نداشتند. عضویت در یکی ازین هفت تنظیم اجباری بود. تا کمک را بدست آرند، و کمک های نظامی نیز ازین طریق توزیع میگردد. و پاکستان تمام کمک ها بین المللی را به گروه های سنی مذهب میرساند، و در ماه می ۱۹۸۵ اتحاد هفته گانه را پاکستان بوجود آورد، و گروه شیعه بدون نماینده در اعتزاب هفت گانه بودند، در ایران اسلامست های رادیکال در سال ۱۹۸۳ کنترل کامل را بدست آوردند، و از رادیکال های شیعه در افغانستان نیز قاطعانه پشتیبانی میکردند. و آنرا تقویه مینمودند. و نصر، پاسداران مورد توجه خاص شان قرار داشت، و از سال ۱۹۸۰ به بعد نصر با وزارت خانه ایران همکاری نزدیک داشت. سپاه پاسداران در تابستان سال ۱۹۸۲ بعد از ارزیابی گروه نصر توسط ایرانی ها تأسیس

گردید. و ایرانی ها در یافتند که اهداف شان توسط گروه نصر بر آورده نمی شود، بنابراین پاسداران در هزاره جات تحت اداره پاسداران ایران که مرکز شان در قم بود قرار داده شدند.

ایران تربیه نظامی به گروه اسلامست ها میدادند، و از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶ انتقال اسلحه ایران به اسلامست ها به اوج خود رسید. از سبب رابطه با شوروی ها قیودات در مورد مداخله ایران تا حدی نافذ بود. از سال ۱۹۸۵ تا ایران قدم های دیگری برداشت تا رابطه شان را با شوروی ها بهبود بخشند. مخالفین رژیم که ایرانی ها از آنها پشتیبانی میکردند و قوای دولتی نباید با هم درگیر شوند، و به همین ملحوظ تماس اولی بین تهران و کابل برقرار گردید، و از اثر تماس ایران و شوروی در سال ۱۹۸۶ انتقال اسلحه به مبارزین توقف کرد، بر علاوه پشتیبانی و کمک نظامی و سیاسی از ایران، و مثال های انقلاب ایران حایز اهمیت بود. زیرا هزاره ها همیشه با شیعه های ایران وابستگی مذهبی داشتند. و موفقیت اسلامی شیعه های ایران برای هزاره ها مهم تلقی میگردد.

مذاکرات بین پاکستان و حکومت کابل در سال ۱۹۸۲ در ژنو آغاز گردید، و امریکائی ها و روس ها نیز در آن ذیدخل بودند. احزاب مقیم پاکستان در مذاکرات شرکت نداشتند، اما از موضوع برای شان اطلاع داده می شد، بر عکس گروپ های شیعه هزاره مقیم ایران ازان اطلاع نداشتند و تجرید گردیده شیعه ها از تماس بین المللی محروم بودند، زیرا پاکستان در این راه مانع بوده و نمیخواست که با شیعه ها ارتباط داشته باشند. ایران از اسلامست ها پشتیبانی شانرا دوام دادند تا قدرت را در هزاره جات بدست داشته باشند. اما خیلی ها محتاط بودند که شوروی ها را تخریش نکنند.

۲- همرائی و کوشش مبهم در مورد هزاره ها:

در سال ۱۹۸۴ حکومت سعی ورزید که هزاره ها را تصفیه کند و شورای ملیت هزاره ها را بوجود آورد. از ماه اپریل ۱۹۸۴ جنگ در افغانستان شدت اختیار کرد، عساکر تازه دم شوروی آورده شدند و مردمان ملکی را هدف خاص شان قرار دادند، و در سال ۱۹۸۱ هزاره جات مورد هجوم دولت قرار نگرفت در عوض پالیسی ملیت خواهی را در پیش گرفتند؛ شورای هزاره ها را در سال ۱۹۸۴ تأسیس کردند، که توسط وزارت اقوام و قبائل تنظیم گردیده بود، و مشتمل از ۴۰ تا ۵۰ عضو بوده و دو نفر از هر قصبه، و وکیل سابق شورای ملی خادم بیگ را رئیس آن تعیین کرده و به همین روال شیخ اورسگانی، داکتر عبدالواحد سرابی و سید منصور معاونین شورا بودند.

خادم بیگ و اوروس گانی با خاد در تماس بودند، داکتر سرابی در رژیم سلطنتی وزیر پلان بود، و سید منصور رهبر مذهبی شیعه اسماعیلیه را درین زمره شامل ساخته بودند، و شورای هزاره مجله را بنام غرچستان نشر میکردند، که در مورد کلتور، تاریخ و وضع اجتماعی هزاره ها مطالب داشت، و هزاره ها در کابل و روشنفکران هزاره آن را با اشتیاق مطالعه مینمودند، شورا مواد غذایی و دیگر نیاز مندی ها را بر دم میرساند، تعلیمات را تشویق میکرد. مزید بر آن تحصیلات عالی را در داخل و خارج کشور برای هزاره ها میخواستند، برای بار اول دولت موضوع نژادی هزاره ها را از نگاه سیاسی در سر خط برنامه خود جا داد. و در توزیع منابع یا زخیره و بزنس و تعلیمات نقش عمده را بازی کرد.

تلاش برای کسب شهرت دولت در سال ۱۹۸۵ بیشتر گردید، باروی کار شدن گوربا چف، وی خواست که به جنگ در افغانستان خاتمه دهد.

لویه جرگه از قبائل سرحدی در ماه سپتامبر ۱۹۸۵ دائر گردید و ۱/۳ از شاملین جرگه پشتون ها بودند، و این جرگه پشتون ها معضله ها را برای رژیم خلق کرد. به پیشستانی عنعنوی پشتون ها متکی بود، و اگر به اقلیت ها

امتیازات قائل می شدند متضرر میگردیدند. نجیب الله در تاریخ ۴ ماه می ۱۹۸۶ قدرت را از ببرک کارمل گرفت، روس ها میخواستند که خلقی ها و پرچی ها را آشتی بدهند، تا قوای شانرا روس ها بیرون کنند، و در ۲ دسمبر ۱۹۸۶ نجیب الله مصالحه ملی خود را اعلان کرد، بشمول آتش بس يك جانبه، قانون اساسی جدید را تدوین و وعده انتخابات آزاد و عفو عمومی را داد، اما مردم اعتبار نکردند. نجیب الله گفت که باید از حزب دمکراتیک دستور اصلی قدرت باشد، و رژیم از عملیات نظامی در هزاره جات خود داری کرد.

۳- مقاومت:

بیرون نگهداشتن شیعه ها از گروه مقاومت دوام نمود، و گروه های مقاومتی در پشاور در سال ۱۹۸۵ اتحاد کردند، آنها از باعث فشار امریکا، پاکستان، و عربستان سعودی، و همین اتحاد بین شان، فشار را بالای شوروی ها زیاد ساخت و اتحاد شان در ارتباطات داخلی شان تاثیر کمی وارد نمود، و توزیع اسلحه توسط هر تنظیم صورت میگرفت، و عبدالرسول سیاف رئیس اتحاد تعیین گردید و نامبرده رهبر اتحاد اسلامی بود، گروه اسلامست ها به مذهب و هابی میلان داشتند، که بر علیه شیعه ایزم بودند، و مورد توجه خاص عربستان سعودی قرار داشتند و با آنها از بزل هر گونه مساعدت خود داری نمیکردند.

اتحاد هفت گانه پشاور کدام پیوستگی با شیعه ها نداشتند، به استثنای پاسداران باقی گروه های هزاره بکلی به ایران اتکا نداشتند، شورای اتفاق در هنگامیکه در سال ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ جهت در یافت کمک به پاکستان رو آوردند. رد گردیدند و تشویق شدند که با پیوستن به گروه های دیگر کمک بدست آرند.

۴- جریان در میان هزاره ها:

زعامت سلطه سیدها بزوی از جانب اسلامت ها در داخل و خارج شورا چلنج داده شد، بعد از دو سال جنگ داخلی، در سال ۱۹۸۴ شیخ ها که اتحاد اسلامت ها را تحت استیلای شان در آورده بودند، شورا را ساقط کردند، و نقش سیاسی سیدها خیلی کوتاه بود، سیدها قادر نشدند، که پشتیبانی ایران و دیگر کشورها را بدست آورند، عملکردهای شورا مردم را از خود دور ساخت و تقاضای زیاد از مردم داشتند.

در هزاره جات تحت قیادت و رهبری میرها اقلأ فکر میکردند که پوزیشن سیاسی را بدست آورده میتوانند، و سیدها نیز از مردم نمایندگی کرده نتوانستند، و روحانیون نیز نفوذ کمی در هزاره جات داشتند، طریقه مذهبی ایرانی و تقلید از مجتهد منحصر به شهرها بود و عموماً در بین شیعه ها غیر هزاره دیده می شد، و افغان هائیکه بعد از سال ۱۹۵۰ تعلیمات اسلامی میگرفتند رویه تزاید بود و در چندین مدرسه شیعه های افغانستان انعکاس کرده بود. که یکی توسط واعظ در کابل، بهشتی در ورس، صادق نیلی و زاهدی در یکاوتنگ تاسیس کرده بودند، و طالبان این مدارس از فامیل های مذهبی انتخاب شده و آنهائیکه بنام شیخ یاد می شدند از سلسله سیدها بودند، که عناصر کلیدی در اختلاف داخلی شورا محسوب میگرددند تمام مامورین بلند پایه سیدها بودند و اکثریت شان تعلیمات مذهبی داشتند و یک راه اسلامی را تعقیب میکردند که مخالف شورا بود و یک حالت غیر قابل قبول برای شیخ ها ایجاد کرده و از طریق مطالعه انقلاب ایران به سیاست رو آورده بودند و توقع میرفت که نقش را در سیاست بازی کنند. و بسیاری شان خود را وقف مذهب ساخته بودند.

قدرت سیدها امکانات عملی کردند سیستم نوع اجتهاد را مانع گردیده که وضع سیاسی را نیز محدود میساخت، بالاخره نقش شیخ ها در مذهب و سیاست متکی به موفقیت اسلامت ها بود. روحانیت شیعه از نتیجه انقلاب

ایران پیروز نیامده بلکه قبل از آن وجود داشت، اما منبع اصلی صدور انقلاب اسلامی محسوب میگردید. روحانیون شیعه افغانستان سابقه تعلیمی شانرا با هم قطاران ایرانی شان مشترک دانسته که بسیاری شان در نجف نزد خمینی آموخته بودند، گروه سیاسی در بین محصلین هزاره تشکیل گردید، که بعد تر يك جبهه را در سازمان مقاومت ایجاد کردند.

يك عده عناصر شورا با شیخ های اسلامست پیوستند، و از جانب ایران تقویه و پشتیبانی می شد. این اتحاد جدید اسلامی در سال ۱۹۸۲ بر علیه زعامت پایدار مانده، شورا قیام کرد، جنگ داخلی آغاز گردید که در نتیجه روحانیون اسلامست ها پیروز گردیدند.

بعد از کودتای سال ۱۹۷۸ هزاره جات توسط يك اتحاد مشترک رهبری میگردیدند پیوستگی مذهبی در مدت که اتحاد مذهبی فروپاشید و این وضع برای سیدها و پیوستگی های غیر مذهبی تباہ کننده بود هر دو جانب سید ها و شیخ ها در صدد تسلط سیاسی منظوری بودند، مگر شیخ ها يك مفاد نسبی از طریق تشکیلات شان داشتند. برای شیخ ها و سید ها تسلط و سیطره شان درین موقع برای سیاست و مذهب مشکلات را بار آورد.

۵ - جنگ هزاره با هزاره:

در سال ۱۹۸۲ اسلامست های شورا با نصر اتحاد نمود و در صدد کودتا شدند و هزاره جات صحنه جنگ داخلی گردید. در سال ۱۹۸۴ شورا را از مرکز آن بیرون کردند و اسلامست ها به صفت قوه تبارز نمودند، شورا با حرکت اتحاد نمود و مقاومت شانرا دوام دادند، شورا در سال ۱۹۸۲ حکومت آزاد هزاره جات را بدست داشتند. در سال ۱۹۸۲ حرکت ۱۰٪ تا ۱۵٪ را کنترول میکردند، پاسداران ۲۵٪ و شورا ۶۰٪ از منطقه هزاره جات را تحت کنترول داشتند. با استحکام کنترول شورا پشتیبانی مردم از آنها به تدریج تقلیل

یافته علت آن وضع مالیه زیاد ، پالیسی جلب عسکری و نوع تشکیلات آن بود و بیروکراسی را بوجود آوردند. و بعدتر معلوم گردید که شورا در مدت سه سال تاسیس خود از مردم فاصله گرفت و سید ها با برکنار زدن میرها آینده بهتری را نوید میداد ، طوریکه با سپری شدن وقت کدام بهتری بمشاهده نرسید ، و تهدیدی به بهبودی وضع مردم بود.

در سال ۱۹۸۲ شورا در هزاره جات شهرت خود را از دست داد ، و در يك حالت اضطراب بسر میبردند ، و قبل از جنگ داخلی توزیع منابع به نفع میرها بود ، و سید ها به وعده های شان وفا نکردند و در توزیع عدالت را مراعات نمیکردند. تولیدات هزاره جات و سئوالات اجتماعی باید در هزاره جات حل گردد ، یا اصلاً وجود نداشت و یا در مناطق دیگر حل گردیده بود.

اسلامست ها از طریق عملکرد شان اعتباری بدست آوردند ، مالیه در مناطق شان نسبتاً خوب بود ، سیستم کمک های اجتماعی و تعلیمی را ایجاد کردند ، بر علاوه جوانب داخلی ارتباطات شان با ایران و پشتیبانی سیاسی حائز اهمیت بود. این احزاب به مارکیت کار ایران دسترسی داشتند ، و یافتن کنار در ایران مستقماً با سهم گیری در سازمان اسلامستها ارتباط داشت.

اسلامست ها زعامت را در جوانان تعلیم یافته پیش میبردند ، و جنگ جوانان شان شامل شاگردان جوان اسلامست ها بودند ، کارگران مهاجر سابقه که با پاسداران در اثنای توقف شان در ایران یکجا شده و مانند شورا اسلامست ها عساکر مسلکی ورزیده داشتند. در تابستان سال ۱۲۸۲ اسلامست ها شورا را چلنج دادند ، و با همکاری نصر شعبه رادیکال شورا بر علیه بهشتی کودتا را ترتیب داد و شورا يك هزار طالب را بخود طلب کرده بود ، آنهم از ایران. و آنانیکه با شورا بریده بودند ، که این حالت شورا را ضعیف ساخت.

در عملیات نجات سید جگرن دو باره میر ها را مصروف ساخت و دهقانان ناور را بسیج کرد و نصر را بیرون راند ، و بعد از سال ۱۹۸۲ هزاره جات به بحرانی سیاسی روبرو شد و جنگ داخلی واقعاً آغاز گردید. بعد از ناکامی

کودتای اسلامست ها از نواحی دای کنندی، دره صوف، و ترکمن بیرون شدند. پاسداران در سال ۱۹۸۲ بوجود آمد، و به حیث یک شعبه پاسداران ایران تبارز کرد. پاسداران به اساس روحانیت مبارز یا روحانیون مبارز تبارز کردند، و زعامت شانرا اشخاص که از شوروا بریده بودند رهبری مینمودند و از بین کارگران مهاجر در ایران نصر ها را استخدام میکردند، استخدا مردم توسط نصر به عین تربیب بود. و زعامت انرا روحانیون شیعه به عهده داشتند. و بر نگاه آیدلوژی فرق بین نصر و پاسداران وجود داشت، پاسداران رادیکال بودند و میخواستند که شیعه های هزاره جات تحت حکمرانی ایرانی ها باشند. یعنی امام خمینی و نصر یک اجتماع خاص اسلامی را خواهان بودند، مزید برآن حزب به مصالح علیای کشور افغانستان تاکید میکرد، و توجه خاص به تبعیض نژادی مبذول داشته و از استعمار، تره یا از دکتورین خمینی دوری مینمودند و مخالف اسلامست های بین المللی بودند، که بعضاً رابطه شان با ایران بر هم خورده و نصر خط سیاسی عملی را با پاسداران تعقیب کرد. و در مورد انقلاب اسلامی جهانی کمتر علاقه میگرفتند، با وجود اختلافات پاسداران اتحاد تاکتیکی را حفظ کرده بودند. نخست دشمن مشترک شانرا یعنی شوروا را چلنج داده و قدرت سیاسی را در هزاره جات تقسیم کرده و اتحاد وسیع داشتند.

در مرور سال های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ اسلامست ها توانستند که قدرت شوروا را تقلیل دهند در بهار سال ۱۹۸۴ اسلامست ها موفق گردیدند که شوروا را از مرکز شان ورس بیرون کنند، و زعامت شوروا به ناور رفت، و نصر ۱۵٪ در ناحیه هزاره جات را تحت کنترول داشتند و ۲/۳ فتح شان در ورس بود، هدف اسلامست ها این بود که هزاره جات را کنترول کنند، و قدم های عملی بر علیه مخالفین محلی بردارند، بعد از دست دادن ورس باقی منطقه شوروا در ناور، مجادله بین قوای سید جگرن و قومی متحد پاسداران و نصر دوام داشت. در اکتوبر سال ۱۹۸۴ نماینده حزب نصر اظهار داشت، که در افغانستان دو جنگ جریان درد، یکی بر علیه روس ها و دیگر در بین گروه های مختلف مقاومت که برای آینده کشور افغانستان حائز اهمیت میباشد.

اسلامست ها کدام پوزیشن محلی نداشتند، مثلاً در لعل و سر جنگل یا در دای کندی که مردم محل بر علیه شان دشمنی میورزیدند و اسلامست ها را يك قوه اشغال گر تلقی مینمودند. حرکت اسلامی را شامل مخاصمه ساختند، بعد از آنکه در سال ۱۹۸۲ شورا را مورد حمله قرار دادند. حرکت اسلامی و شورا اتحاد کردند و میر ها را دوباره آوردند، و حرکت گفت که هدف اصلی باید مهاجمین باشد. حزب الله در هرات تحت امر پاسداران ایران قرار داشتند و بقسم يك ارتباط بین رهبران ایران و جمعیت سنی مذهب در هرات فعالیت میکردند.

اسلامست ها با پشتیبانی ایران شورا را در سال ۱۹۸۲ به مبارزه طلبیدند، و به تدریج پشتیبانی مردم را از دست دادند، و نسبت بدولت گذشته بیشتر مانع میگردیدند، و در سال ۱۹۸۴ اسلامست ها شورا را کنار زدند و مبارزات مسلحانه در منطقه دوام کرد.

اسلامست ها میخواستند که آیدیاالوژی نوین را معرفی کنند، موسسات جدید را تشکیل دادند. و زعامت جدید را سازمان دهند، و مستقیماً از سبب جنگ متأثر نشده باشند، جهت بر آوردن این مامول جنگ داخلی را پذیرفتند، و مساعدت های ایران درین مورد قطعی بنظر میرسید. شورا مساعدت های زیاد از مردم بدست می آورد در روحانیون تعلیم دیده نمیتوانستند که در بین شورا فعالیت نمایند، در حالیکه سید ها انحصار مسایل سیاسی و مذهبی را بدست داشتند، و ایرانی ها علناً اسلامست ها را ترغیب میکردند که شورا را چلنج بدهند.

دگر که گوس دهد؟ ناله غریبان را
فغان و ناله، آورگان افغان را
ز سیل ظلم بنالم که ریشه کن بنمود
نهال بار و آرزوی افغان را
«استاد خلیلی»

عقب نشینی شوروی و اتحاد هزاره ها

۱۹۸۷ - ۱۹۹۱

با به وجود آمدن حزب وحدت در نیمه سال ۱۹۸۹ به مبارزات داخلی خاتمه دادند. و سیاست های هزاره ها دو باره بسوی خود مختاری منطقی کشانیده شد. بعد از آنکه در سال ۱۹۸۸ عقب نشینی شوروی ها اعلان گردید، توقع میرفت که کمونست ها سقوط نمایند.

بعد از آنکه احزاب سنی احزاب شیعه را در حکومت موقتی نه پذیرفتند، در آن وقت اتحاد بزرگ بین هزاره ها بوجود آمد، ملل متحد در قضیه افغانستان سهم فعال گرفت که به نفع هزاره ها بود. پاکستان هزاره ها را نادیده گرفت، ایران وحدت شیعه ها را پشتیبانی میکرد، و سعی ورزیدند که با سنی ها در تماس شوند، و حکومت کابل سعی کرد که اجتماع بزرگ هزاره ها را در سال ۱۹۸۷ دایر نماید. و رانسوف معاون وزارت خارجه شوروی پیشنهاد خود مختاری هزاره جات را اعلان کرد، مگر سفیر شوروی آنرا رد نمود، و حکومت شوروی معروض به انشعاب داخلی گردید. در سال ۱۹۹۱ شوروی و امریکا قبول کردند که تهیه اسلحه را بهر دو جانب متخاصم به بندند.

در سال ۱۹۸۹ احزاب سنی مذهب حکومت عبوری را در راولپندی

تاسیس کردند و به احزاب شیعه مذهب موقع شمول ندادند و ثابت گردید، که سهم گیری سیاسی بدون مبارزه بدست نمی آید. احزاب شیعه با هم یکجای شده و حزب وحدت را تشکیل دادند، احزاب که با هم کشمکش داشتند. بصورت متحد ظهور کردند، و حزب اسلامست ها عموماً بالای شیخ ها تسلط دلشتند، و اشخاصیکه از سیاست هزاره کنار زده شده بودند، دو باره آورده تسدند، ادغام احزاب به پاسخ بیرون کردن شیعه ها از حکومت عبوری و فروپاشی رژیم در کابل بود، و همزمان سازمان دهی بین روشنفکران سیاسی هزاره در کابل رخ داد.

۱- ارتباطات با دیگران:

مذاکرات به اساس میانجی گری ملل متحد منجر به موافقت نامه ژینو گردید و ملل متحد يك فکتور عمده در سیاست داخلی شناخته شد، پاکستان خط فواصل خود را کماکان حفظ کرد، ایران پالیسی عملی خود را در سیاست خارجی معطوف ساخت، موافقت نامه ژینو در سال ۱۹۸۸ امضاء گردید و ملل متحد بیشتر در سیاست افغانستان دخیل ساخته شد، و حزب وحدت موقع یافت که ارتباط خود را با ملل متحد قانیم سازد، و در پالیسی پاکستان مقابل شیعه ها تغییری نیامد، پاکستان و امریکا در تاسیس حکومت عبوری نقش عمده داشتند که مشتمل از احزاب سنی مذهب بود، ایران با پالیسی Pragmatic یا عملی خود نفوذ بیشتر کسب کرد، و رابطه شان با غرب و شرق بهبود یافت و در ماه جولای سال ۱۹۸۸ جنگ ایران و عراق خاتمه یافت و مناسبات با شوروی ها بهبود یافت، رابطه سیاسی با رژیم کابل در جولای ۱۹۸۷ برقرار گردید، و ایرانی ها وحدت را بین احزاب شیعه تشویق میکردند، و شورای ائتلاف در ماه جون ۱۹۸۷ بوجود آمد.

هشت حزب در هزاره جات با هم ائتلاف نمودند به استثنای شورای اتفاق، اتحاد هشت حزب شیعه باعث شناسائی بین المللی شان گردیده و برای ایرانی ها

موفقیت در سال ۱۹۸۹ نصیب گردید، که حزب وحدت اسلامی تحت رهبری گروپ های مقاومت در هزاره جات تاسیس شد، و باعث ختم جنگ داخلی گردید، و با تاسیس وحدت عکس العمل ایران در مقابل عقب نشینی قشون شوروی اعلان گردید. بر علاوه ایرانی ها تلاش میورزیدند که در ختم نقاضت تشتت و پراگندگی رخ ندهد، و هم حکومت بنیاد گرای سنی در کابل بوجود نیاید، و از نگاه مردم محلی ایران نفوذ کمتر داشت، مزید برآن ایران با احزاب سنی تماس برقرار کردند، بویژه با تاجک ها که از نگاه فرهنگ و لسان با ایرانی ها نزدیک بودند، و در سال ۱۹۹۱ موافقت نامه فرهنگی با جمعیت اسلامی امضاء گردید، نفوذ ایران و احزاب سنی مذهب کمتر گردید، پاکستان خط فواصل سابقه خود را حفظ کرد. ایران اتحاد وسیع احزاب شیعه را توصیه میکرد، و در عین وقت کوشش داشت که نفوذ خود را در احزاب سنی حفظ کرده باشد، هم لعل بدست آید و هم دل یار نرنجد.

۲- عقب نشینی قوای شوروی:

پروگرام مصالحه ملی دوام کرد، سعی و کوشش درین بود که جرگه هزاره ها را در سال ۱۹۸۷ همراستی کنند و روس ها عقب نشینی شانرا در سال ۱۹۸۸ به جهانیان اعلان کردند و یک تغییر سیاسی عمده را نشان دادند. خود مختاری منطقوی را هزاره ها بار دیگر رد کردند، از سال ۱۹۸۵ با ینطرف تماس های مخفی بامجاهدین برقرار بود، دستگاه خاد، به وزارت امنیت دولتی ارتقاء داده شد.

این تماس های ماهرانه بکدام بشتیبانی سیاسی منجر نگردید، و موافقت با گروپ های مخالف از نگاه اقتصاد و منابع نظامی کافی بنظر میرسید. همراستی هزاره ها در موضوع مصالحه ملی عنصر مهم بشمار میرفت و در ماه سپتامبر ۱۹۸۷ سعی برای انعقاد شورای ملی هزاره ها در کابل بعمل آمد، نجیب لله جرگه را افتتاح کرد و اعلان نمود که هزاره ها باید خودشانرا در یک

سازمان جهت سرکوبی گروه های مقاومت متحد سازند، بالاخره به هزاره ها کمک های اقتصادی جهت تأسیس موسسات تعلیمی داده شد، تازمینه را برای قانون مذهب جعفری آماده سازد، بر علاوه جهت نماینده گی هزاره ها تشکیلات اداری تجدید نظر گردد. تقاضای زیادی بمنظور نمایندگی مردم هزاره در ولایات پر نفوس بعمل آمد، و ولایات جدا گانه را برای هزاره ها خواستار شدند. و این ولایات معضله های هزاره ها را مطابق اداره دموکراتیک حل و فصل خواهد نمود.

کشتمنددر خطابه خود نقاط را در مورد تجدید سازمان تکرار کرد، مزید بر آن در مورد خود مختاری منطوقی تذاکراتی داد، حتی حکومت مایل بود که به تقاضای عمده مقاومتین هزاره ترتیب اثر دهد، اما پشتیبانی از طرف جرگه هزاره ها ناچیز بود.

به تاریخ ۱۱ جنوری ۱۹۸۸ گوریاچوف اعلان کرد که قوای شوروی از اول ماه می در مدت یکسال از افغانستان بیرون میشوند، و در مورد این اعلامیه شك و تردید داشتند، که باین زودی شوروی ها بیرون شوند، و هم گفته میشود که بعد ازین یا بعد از خروج شوروی ها حکومت کمونستی سقوط میکند. قوای شوروی در نیمه ماه می بخروج از افغانستان شروع کردند و در ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ تکمیل گردید. در شروع سال ۱۹۸۹ خود مختاری سیاسی برای نمایندگان هشت حزب شیعه هزاره ارائه گردید، و این پیشنهاد که مایه تعجب نگردیده، زیرا وزارت خارجه شوروی این پیشنهاد را در تهران توسط و رانسرف معاون وزارت خارجه باز گو نموده بود، اما ر گردید، زیرا دران وقت سر نوشت حکومت مبهم و نا معلوم بود و هزاره جات هم نیمه خود مختار بنظر میرسید.

نجیب الله تلاش های خود را در مورد مصالحه ملی تجدید کرد، و کانگرس دومی حزب دموکراتیک خلق را در جون ۱۹۹۰ دایر نمود، و کانگرس توجه خاص شان را به مسئله پشتونستان معطوف داشت، و نجیب الله خود را

یگانه پشتون ملیگرا میخواند، و پشتون ها یگانه قوه سیاسی در کشور بودند.

خلقی ها و پرچی ها انشعاب کردند، و پرچی ها به اساس آن نیز منشعب گردیده و وزیر دفاع شهنواز تنی با همدستی گلبدین حکمت یار کودتا را بر علیه رژیم نجیب الله براه انداخت و ناکام گردید «مارچ ۱۹۹۰» و این اتحاد موضوع نژادی را بیشتر تقویه کرد و رژیم نجیب الله تا سال ۱۹۹۱ در قدرت باقی ماند، روس ها و امریکائی ها ارسال تجهیزات و اسلحه را به هر دو جانب بند کردند، هم چنان جرگه هزاره ها به موضوع نژادی واقعیت بخشید، علاوه بر آن سقوط رژیم نجیب الله حتمی بود و نجیب الله سعی کرد که پشتیبانی پشتون ها را بدست رد.

۳- تشکیل حکومت عبوری:

به هزاره ها کدام چوکی داده نشد، گروپ های پشاور نمایندگی شیعه ها را رد کردند، حتی حرکت اسلامی را که با سنی ها همکاری نزدیک داشت، قبول نکردند، و سید هادی قوماندان حرکت اظهار داشت، که رهبر ما آصف محسنی شش ماه را در پشاور سپری ساخت، تا با رهبران هفت گانه تماس قایم نماید، و هرگز بوی کدام پاسخ مثبت ارایه نکردند، و هیچ کسی با وی مشوره نکرد، اعلان بیرون شدن شوروی ها زمینه را برای همکاری گسترده در بین گروه های مقاومت مساعد ساخت. در ماه فبروری ۱۹۸۹ اتحاد سنی ها شورای راولپندی را جهت تاسیس حکومت عبوری بوجود آوردند، و در اساس باید گروپ های دیگر بشمول گروپ های شیعه ها باید نمایندگی داشته باشد. آی اس آی و عربستان سعودی و اسلامت ها در نظر داشتند که وظیفه شورا محدود باشد، البته در مورد انتخاب حکومت موقت عبوری طوریکه سال گذشته هیچ گونه پشتیبانی کسب نکرد که در راس آن انجنیر احمد شاه قرار داشت، و از جانب عربستان سعودی کمک مالی میگردید.

آنها آرزو داشتند که به اکثریت حکومت تعیین گردد البته بدون گروه شیعه ها. و گروه شیعه ها را ایران برسمیت شناخته، و ایران میخواست که شیعه ها حکومت عبوری را نه پذیرند، و به آن مخالفت کنند. زیرا در راس آن میگفتند و هابی قرار دارد.

و هابی ها با شیعه ها در اساس يك تضاد مذهبی و تاریخی دارند، مزید بر آن عربستان سعودی پشتیبان حکومت و هابی برعلیه نفوذ آیت الله خمینی در جهان اسلام بود.

مجددی با نمایندگان شیعه ها مذاکره نمود و در نتیجه به آنها ۱۲ چوکی قبولدار شدند، و ایران از آن جانب داری نمود، و گروه اتحاد سنی ها به آن مخالفت ورزید، و گفتند که مجددی صلاحیت ندارد که با شیعه ها موافقت نماید، و بالاخره شورا بدون نماینده شیعه ها تأسیس گردید، و خروج شیعه ها را به سمبول خود خواهی های پشتون ها نسبت میدادند، و شمول گروه شیعه ها را رد کردند، و ربانی یگانه رهبر غیر پشتون بود و جمعیت حزب عمده بشمار میرفت و به ربانی رای کم داده شد و يك وزارت عادی را بوی دادند.

بعد از کودتای خلقی ها گروه شیعه ها را کنار زدند، و بیرون نگهداشتن در حکومت عبوری را اولپندی ضربه دیگری به شیعه ها وارد گردید، و وضع سیاسی افغانستان در آینده در معرض خطر قرار داده شد، و خط فواصل فرقه ای در سیاست گروه های مقاومت بیشتر استحکام یافت، حزب وحدت تحت نفوذ پاسداران و نصر قرار گرفت و روحانیون در بین حزب وحدت مسلط بودند، و تأسیس حزب وحدت يك پیروزی اسلامست ها به حساب میرفت، و احزاب دیگر با اسلامست ها مخالفت میورزیدند، و در حزب وحدت به رهبران سابقه پست های عمده مرکزی محول گردید. درینجا دو باره باب شمولیت به میرها باز گردید.

زمین ها نیکه در اثنای مخاصمت ضبط شده بود دو باره به صاحبان آن اعاده گردید، و زمینه را برای برگشت مساعدت ساخت، اگر چند که آنها

زعامت سیاسی سابقه شانرا تقاضا نکردند، علاوه بر آن تعداد زیاد از گروه رادیکال های غیر مذهبی احیاء مجدد گردیده و نیاز مندی بیشتری برای تربیه شان احساس میگردد، زیرا آنها يك جزؤسیاسی عمومی بحساب میرفتند، و با ادغام میرها در حزب وحدت، آنها دفاتر خود را در هر جا تأسیس کردند، و همانا که ملیت هزاره هسسسته مرکزی حزب وحدت را تشکیل میداد نه اسلامت ها.

۴- وحدت سیاسی هزاره ها:

اتحاد سیاسی هزاره ها در سال ۱۹۸۷ بوجود آمد اما از نگاه عملکرد تاثیر آن کم بود، دو سال بعد از خروج عساکر شوروی، احزاب هزاره با حزب وحدت يك جا شدند، البته با در نظر داشت هویت ملی شان. حرکت اسلامی مشتمل از چندین نژاد و گروه انشعاب نمود، و فرقه مسلط هزاره به وحدت پیوستند. شورای ائتلاف در سال ۱۹۸۷ به صفت متحد هفت گانه حزب شیعه تاسیس شد. اما از نگاه عملکرد اتحاد تاثیر کم داشت. و در مخاصمات اثری وارد کرده نتوانست، اما اختلاف را بسویه بین المللی دامن زد و از شیعه های افغانستان نمایندگی کرده و با جامعه بین المللی در تماس شدند.

این گروه شیعه های افغانستان شامل هفت حزب بوده و با ایران روابط بخصوص داشتند، و این اتحاد را جامعه بین المللی به نام گدی گك «بازیچه» ایران می شناختند.

بعد از اعلان گورباچف در مورد خروج عساکر شوروی آنها نمایندگی شان را در سیاست آینده افغانستان ضروری پنداشته و آن را یگانه طریقه خود مختاری منطقوی برای هزاره جات تلقی میکردند، و بارد عضویت گروه هزاره ها توسط حکومت عبوری، در آن وقت یگانه آلترناتیف شان همانا ایجاد سازمان قوی شیعه ها بود.

مذاکرات بین مامورین ایرانی و رهبران مقاومت شروع گردید، و در تابستان ۱۹۸۸ در پنجاب «پنجاو» پاسداران و نصر شرکت داشتند، و جلسه وسیع دیگر در جولای ۱۹۸۹ در بامیان انعقاد یافت، که این جلسه را به نام جلسه بنیادی حزب وحدت یاد میکنند. و نمایندگان تمام احزاب به استثنای حزب الله در شورای ائتلاف شرکت داشتند. وحدت را اعلان و احزاب دیگر را منحل ساختند، و حزب وحدت یگانه نماینده شیعه های افغانستان خواهد بود، و در ماه نومبر ۱۹۸۹ شورای بهشتی به آن پیوست. و تاسیس حزب وحدت در ۱۶ جون ۱۹۹۰ در تهران رسماً اعلان گردید، و ایران در ایجاد حزب وحدت نقش کلیدی را ایفاء کرد، زیرا تمام مذاکرات مقدماتی در تهران صورت گرفته بود و با تاسیس حزب وحدت ایران يك وسیله وآله دست قوی خود را در سیاست آینده افغانستان آورد. البته عوامل داخلی نیز در ایجاد و تاسیس حزب وحدت تاثیر به سزا انداخته بود و زعامت حزب اسلامت ها عاملی مهم در وحدت به شمار میرفت، زیرا آن ها اکثراً با قوماندانان محلی در تنزاد و کشمکش بودند و جنگ های طولانی داخلی مردم را خسته ساخته بود و مشروعیت حزب را مورد سوال قرار دادند؟ سازمان مرکزی در بامیان تشکیل گردید و قدرت نهانی مربوطه شورای عالی نظارت بود و ۲۴ چوکی را رهبران سابقه حزب اشغال کرده بودند، که همه شان بر حزب وحدت پیوسته، و از زمره شیخ ها بودند. کمیته مرکزی وجود داشت، شورای مرکزی ۷۴ چوکی را نمایندگان منتخب اشغال کرده بودند. این دستگاه تقویه کننده بود، و هر قضیه را ویتو کرده میتوانست. پروگرام وحدت صبغه اسلامیک داشت و يك رهبر محلی اظهار داشت، که ما میخواستیم اتحاد را نه تنها در هزاره جات بلکه در سرتاسر افغانستان بیآوریم حتی به سویه جهانی آن را تعمیم کنیم. در سیاست هزاره ها تاسیس وحدت جنبه تاکیدی کمتر در مورد اسلام خالص داشت، و به روحانیون در جامعه هزاره ها پُست های کلیدی داده شده و آزادی بیشتری در مانور های سیاسی داشتند. اما با مرگ خمینی تاثیر و موثرت خود را از دست داد. با تجدید پالیسی در ایران از پاسداران پشتیبانی شان را کم ساختند، و هزاره

جات برای ده سال تقریباً خود مختار بود، اما حالا این خود مختاری به خطر مواجه شده بود و حزب وحدت تلاش می‌ورزید که حقوق هزاره ها را ثابت و مستحکم سازد. گروه های مقاومت هزاره خود را اقلیت ملی اعلان کردند و می‌خواستند که نقش و جای شان را در فردای افغانستان مستحکم سازند، که کرکتر ملی و اسلامی داشته باشد. برای معلوم کردن خطوط سیاسی و حدت، باید نظری به حزب حرکت اسلامی آصف محسنی انداخت.

در حرکت تعداد زیاد هزاره ها عضویت داشتند، اما اکثریت را غیر طبقه هزاره ها تشکیل میداد و با سنی ها در تماس دائمی بودند، و آصف محسنی کدام شرط خاص را وضع نکرده بود، طرفداران محسنی انشعاب کردند، و چندین قوماندان خود را وحدتی اعلان نمودند و در ضمن رابطه شان را با حرکت حفظ کردند، که یکی از آن ها هادی از منطقه بهسود بود که مسوول امور نظامی حرکت به شمار میرفت و طرفداران حرکت از نژاد های گوناگون معضله را خلق کرده و اکثریت شان را وحدتی ها تشکیل میداد، و قوماندان نانیکه از حرکت برآمدند همه هزاره بودند، و احزاب دیگر مانند نهضت نیز انشعاب نمود.

درجاغوری، غزنی، گروپ تحت رهبری قوماندان و ثیق از پیوستن ابا ورزید و در کشمکش های محلی ضد وحدت مصروف بودند، و مستضعفین در بامیان یگانه گروپ موجوده در هزاره جات از قضیه اسلامیزم و ناسیونالیزم دوری گرفتند، و در سال ۱۹۹۱ با وحدت پیوستند وحدت بصورت مطلق سیاست را پیش میبرد و یک قوه برای وحدت هزاره ها به شمار میرفت و مبارزه را برای بر آوردن اهداف شان یگانه وسیله میخواندند.

۵- سازمان درکابل:

بسیاری هزاره ها در کابل به موفقیت های اقتصادی در اثنای جنگ نایل شده و خساران «KHOSARAN» یک سازمان اقتصادی با اهداف سیاسی

در سال ۱۹۸۸ تاسیس گردید. هزاره های کابل در سال ۱۹۷۰ فعالیت اقتصادی شان را توسعه داده، و در اثنای جنگ انکشاف زیادی نمود، و ارتباطات فامیلی به قسم يك طریق یا چینل جهت واردات و صادرات هزاره جات نقش مهم را بازی کرده، به علت جنگ اکثریت روشنفکران و طبقه نُخبه ها بزنس کابل را ترك گفته و زمینه را برای نو واردین مساعد ساختند. و از سال ۱۹۸۰ حکومت با پالیسی فعال بزنس شخصی را تشویق میکرد، و يك تعداد هزاره ها از جانب حکومت ترغیب گردیدند، و اشخاص را در شبکه های خود پذیرفتند، در ختم سال ۱۹۸۸ شرکت خساران تاسیس گردید، و يك شرکت تضامنی و مختلط بود. و تولیدات صنعتی را وارد، و صادر میکرد، و ابتکار این معامله را يك گروه سیاسی هزاره ها به عهده شان گرفته بودند، و اکثریت شان با شورای هزاره رابطه و AFFILIATION داشتند. در بین گروه داکتر عبدالواحد سرابی، سلطان علی کشتمند، کریم میثاق، غلام محمد ایلاقی رئیس بانک انکشاف صادرات از سال ۱۹۷۰ و ۱۹۸۵ و يك عنصر کلیدی در جامعه بزنس کابل درین جمعیت شامل بود. و به تعداد دوصد نفر از بزنس من های هزاره در خانه ایلاقی اجتماع نمودند و داکتر سرابی و ایلاقی دو عضو برجسته این گروه به حساب میرفتند، و با رهبران وحدت و حرکت در تماس شده و آن ها ازین جمعیت پشتیبانی کردند. اکثر سهم داران شرکت KHOSARAN ده سهمیه گرفته میتوانستند و يك عده زیاد شان تنها يك سهمیه در شرکت داشتند و شرکت در معاملات تجارتي به پیمانانه بزرگ مصروف بود و یکی از اهداف آن این بود که مردم هزاره را به کابل بیآورند و سال های اول را به تجارت شان تخصیص داده اما در ضمن به فعالیت های اجتماعی میپرداختند و يك پروگرام شان از این قرار بود. تا زنان را کمک نمایند، که در صنعت بافندگی و ریسندگی و دست دوزی مصروف گردند و به پای خود ایستاده شوند و پروگرام دیگر شان يك کورس يك ساله بود که مفردات آن اقتصاد، بانک داری، تجارت خارجی و لسان انگلیسی را احتوا میکرد.

توسط فعالیت اقتصادی در جامعه هزاره کابل در اثنای جنگ هم چنان شرکت خساران سعی داشت که از نگاه سیاسی نیز آماده باشند، تا هرگونه پیش آمد و چلنج را بعد از سقوط رژیم نجیب الله پاسخ داده بتوانند مزید بر آن بسیاری از هزاره ها که با حکومت همکاری داشتند از آینده خود نگران بودند. زیرا از نگاه سیاسی در قطب مخالف قرار داشتند و مشکل شان را قضیه نژادی بیشتر پیچیده و بغرنج ساخته بود. شرکت خوساران KHOSARAN يك سازمان خالص هزاره. در آینده این شرکت خوسوساران «KHOSARAN» در کابل مانند تانسیس حزب وحدت در هزاره جات به شمار میرفت.

هسته حزب وحدت ملیت هزاره بود چرا؟ وحدت هزاره بودن و شیعه بودن را تاکید میکرد؟ زیرا شیعه های غیر هزاره عموماً حزب حرکت اسلامی را پشتیبانی میکردند، علاقه و دلچسپی مشترک در هزاره ها محدود بود، زیرا در شبکه های نژادی مختلط مدغم شده بودند و از همین سبب خطر بسیج ضد پشتون ها و ضد سنی ها زیادتر به مشاهد میرسید، و عقیده برین داشتند که در سازمان سیاسی آینده افغانستان کدام نقش برای هزاره ها داده نخواهد شد، و برای يك دهه هزاره جات را به حال خود گذاشته بودند.

روشنفکران هزاره در کابل نظریات مشابهه داشتند و به همان اساس شرکت خوساران را تاسیس کردند و از باعث رقابت های سیاسی حزب وحدت را ایجاد نمودند.

خلاصه: با اعلامیه خروج عساکر شوروی همه به این عقیده رسیده بودند که رژیم نجیب الله به زودی رو به زوال میرود، احزاب سنی عضویت احزاب شیعه را در حکومت موقتی نه پذیرفتند، و احزاب هزاره باهم متحد شده، حزب وحدت را بوجود آوردند، و توسط اسلامست ها احاطه شده بود. و احزاب کوچک را همراهی میکردند، به استثنای حرکت اسلامی هم چنان گروه های اجتماعی را نیز پذیرفته، مخصوصاً میرها و روشنفکران جوان را. اموال ضبط

شده مردم را دو باره اعاده کردند و حزب جدید خود را مدافع حقوق هزاره های افغانستان میخواند. اما ترکیب اسلامی بودن آن بیشتر به نظر میرسید. عضویت در اتحاد به روی همه باز بود و به رهبران گروه های موجوده پُست های کلیدی اداری در حزب داده شد. مردم از حکومت های آینده در هراس بودند، و همانا که بدور هويت اصلی شان یعنی هزاره ها جمع شدند، زیرا شیعه های غیر هزاره در شبکه های مختلف نژادی مدغم ساخته شده بودند، و در ائتلاف و اتحاد شرکت نکردند، و متردد بودند و تصمیم نهایی بسیج به هزاره ها تعلق میکرد نه به شیعه های غیر هزاره.

هر دل که نیست در غم ملت شکسته باد
 عهدی که نیست ضامن وحدت گسته باد
 هر در که گشت لانه سوداگران خون
 بر آبروی خون شهیدان که بسته باد

مبارزه جهت فعالیت های سیاسی ۱۹۹۲

توقف نمودن مواد و تجهیزات به رژیم نجیب الله باعث فروپاشی رژیم گردید، و در نیمه اپریل سال ۱۹۹۲ سقوط کرد و هراس از ظهور حکومت جدید توسط مجاهدین، هزاره های کابل بسیج گردیده، و کنترل يك قسمت کابل را بدست گرفتند. و زمانیکه وحدت به کابل رسید، منابع که يك دست آورد خوب برای شان به شمار میرفت برایشان آماده بود.

همزمان ملل متحد پلان حکومت عبوریشان را ارایه داشتند، پاکستان و ایران طرفداران شان را پشتیبانی میکردند، چون عربستان سعودی منبع عمده کمک مالی محسوب میگردد، و خط فواصل فرقه ای از بیرون پشتیبانی میشد، بازی سیاسی در کابل شدت اختیار کرد، و فروپاشی حکومت نجیب الله نیز سرعت یافت و به تاریخ ۱۸ ماه مارچ نجیب الله اعلان کرد که به نفع حکومت عبوری کنار خواهد رفت اما دیر شده بود، و حکومت کنترل خود را قبلاً از ایجاد حکومت عبوری از دست داده بود و با آمدن حکومت عبوری مجاهدین جنگ بین حزب وحدت و اتحاد اسلامی در گرفت و مبارزات نژادی و قومی در کابل شروع گردید، حزب وحدت نمایندگی را در حکومت عبوری بدست آورد، اما در دیگر مسایل دسترسی نداشت.

اشخاص جدید و روشنفکران به گروپ وحدت آورده شدند و آن ها را

تشویق کردند که در حکومت عبوری سهیم شوند و پُست‌های دولتی را بگیرند و برای شان تفویض گردید. چون روشنفکران برای حزب وحدت حایز اهمیت بودند و هم برای حزب مشکل بود که اسلامست‌ها را انتقال دهد، چون رژیم نجیب‌الله در حال متلاشی شدن بود هزاره‌ها در کابل در شبکه مربوطه شان بسیج گردیدند، و این بسیج به نفع حزب وحدت تمام شد و یک تعداد سازمان‌های هزاره‌ها برای شان منبع خوب فعالیت به حساب میرفت، و حزب و حدت به صفت تأمین‌کننده امنیت فرصت برای فعالیت سیاسی و بزنس بدست آورد. حزب به مسوولیت‌های خود وفادار مانده و برای مردم امنیت و سایل اجتماعی را تضمین کرد و هم زمینه را برای سهم‌گیری در فعالیت‌های سیاسی مساعد ساخت.

ابر قدرت‌ها بیرون شدند و قدرت‌های منطقه مسلط گردیدند، پلان انتقال ملل متحد در حال تطبیق بود، کمک‌های شوروی معطل گردید، ایران به پشتیبانی حزب وحدت دوام داد، عربستان سعودی منبع مساعدت‌های مالی محسوب می‌گردید، پاکستان بیشتر به شیعه‌ها روی مساعدت نشان داد، در ختم سال ۱۹۹۱ پلان انتقالی ملل متحد از پشتیبانی همسایه‌ها برخوردار بود، حکومت کابل و احزاب مجاهدین به آن خوشبین بودند. و تطبیق آن در ماه می ۱۹۹۲ شروع گردید، اما نجیب‌الله به فروپاشی مواجه گردید و ملل متحد سعی نمود که پلان صلح شان را تطبیق کنند. و در آن وقت حوادث غیر مترقبه پلان ملل متحد را تحت الشعاع قرارداد و حکومت کنترل خود را در شمال از دست داد، و ائتلاف جدید بوجود آمد.

کمک‌های نظامی شوروی و امریکا از اول جنوری ۱۹۹۲ توقف گردید و همزمان امپراطوری خون‌آشام و شیطنانی شوروی فروپاشید، و تاسیس کشورهای اسلامی در آسیای میانه توازن قوا را در منطقه بر هم زد و پاکستان متوجه منابع اقتصادی در آن کشورها گردید، که از طریق افغانستان به آن دسترسی پیدا کند و به اهمیت افغانستان در مبارزات سیاسی در جهان اسلام افزود و هر دو کشور ایران و عربستان سعودی درین مجادله کسب نفوذ کرده

فعالیت گسترده ای را به راه انداختد. در اوایل سال ۱۹۹۲ ایران نقش عمده را در ائتلاف شمال مشتمل از حزب وحدت، جمعیت، و ملیشای ازبک عبدالرشید دوستم و سیدمنصور اسماعیلیه بازی کرد، که همه شان غیر پشتون بودند و بایاری بعضی از اشخاص حزب دموکراتیک خلق و ائتلاف شمال کودتای را برعلیه نجیب الله سازمان دادند «اپریل ۱۹۹۲»، ایران بازی کننده عمده در سیاست افغانستان به حساب میرفت، هنگامیکه در ماه اگست ائتلاف از بین رفت، نفوذ ایران نیز رویه کاهش بود، و تحلیل یافت، اما پشتیبانی ایران از وحدت کماکان ادامه یافت. به ویژه در ساحه سیاسی اما محدود بود. در سال ۱۹۹۲ پاکستان رویه خود را در مقابل شیعه ها تغییر داد و آن هم از سبب اهمیت روز افزون حزب وحدت و بهبود بخشیدن روابط با ایران بود و رویه متعادل از جانب احزاب سنی مذهب به مشاهده نرسید. حکومت مجاهدین به کلی به کمک های مالی سعودی اتکاء داشت و از طریق ارتباط نزدیک با سیاف این مساعدت ها دوام کرد و کمک های نظامی و مالی سعودی برای مقاومت حیاتی بود و همین مساعدت ها نقش کلیدی را در مخاصمات بین دولت و حزب وحدت ایفاء نمود. و رابطه سیاسی بین ایران و سعودی تا حدی بهبود یافت و هر دو حکومت در توافقات سال های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ همکاری داشتند، ملل متحد پلان شان را ارایه کردند، فروپاشی شوروی رژیم نجیب الله را بی سرپرست گذاشت و باعث توازن قوا در منطقه گردید ایران و پاکستان از طرفداران سابقه شان دوری گزیدند و کمک های سعودی روابط فرقه ای را تاحدی تنقیص داد.

۱- عدم پذیرش تقاضای هزاره ها توسط حکومت مجاهدین:

حکومت نجیب الله با معضله های گوناگون روبرو گردید، و در ماه اپریل سقوط کرد، و حزب وحدت از حکومت عبوری کنار زده شد، و هم با اتحاد

اسلامی سیاف درگیر گردیده وحدت چوکی را درحکومت بدست آورد. اما مبارزه و کشمکش ادامه یافت، در واقعیت امر مبارزه بین عربستان سعودی و ایران بود. توقف کمک های شوروی به رژیم نجیب الله ضربه شدیدی به آن وارد کرد و به نفع مجاهدین تمام شد در ماه جنوری فرقه عسکری در بندر حیرتان در سرحد افغانستان و ازبکستان بغاوت و شورش کردند و برعلیه نجیب الله به نسبت تعیین پشتون ها درفرقه و زعامت شان قدعلم کردند. نجیب الله تلاش زیاد ورزید، که کنترل را بدست گیرد، لکن در ۱۸ ماه مارچ فرقه مزارشریف توسط ائتلاف شمال سقوط کرد و خط فواصل بین پشتون ها و غیر پشتون ها روشن گردید.

نماینده ملل متحد بینان سوان نجیب الله را متقاعد ساخته بود که به نفع حکومت عبوری کنار برود و به تاریخ ۱۸ مارچ کناره گیری خود را اعلان کرد و در همان روز مزارشریف نیز از کنترل وی خارج گردید. و امیدی برای رژیم وی باقی نماند. مامورین رژیم نجیب الله با مجاهدین تماس قائم کردند و ائتلاف جدید را بوجود آوردند و پلان ملل متحد را نادیده گرفتند و در شب ۱۵ اپریل در اثنای فرار نجیب الله را قوای ملیشای ائتلاف مانع شدند و نامبرده به دفتر ملل متحد در کابل پناه برد و افغانستان در يك کودتای دیگر درگیر شد و اداره در کابل سقوط نمود. يك عده مامورین سابقه رژیم و اشخاص مربوطه ائتلاف کنترل بعضی مناطق را بدست گرفتند، و چند نفر محدود مجاهدین افغانستان در کابل پناه بردند و پلان ملل متحد را نادیده گرفتند و پاکستان را در ۱۸ مارچ ۱۹۹۲ به کابل فرستادند و ائتلاف پاکستان را در کابل تشکیل دادند. جدید صبغت الله مجددی را بدست گرفت.

گروپ های مقاربت، سعودی ها، ایران و ملل متحد در مذاکرات شرکت نمودند، اما کدام معلومات موثق در مورد نتایج بدست نیامد. البته نماینده ایران و وحدت در آن شرکت ورزیدند و موافقت نامه ۲۴ اپریل در پشاور امضاء گردید، اعلان به تأخیر انداخته شد، زیرا ائتلاف هشت گانه گروپ مقاومت در ایران و حزب اسلامی تقاضاء نمودند که با اتفاق آرا حکومت عبوری تشکیل گردد و به هر حزب چوکی های مساوی در حکومت داده شود، اما حزب وحدت

چوکی بیشتر میخواست و تنها شش حزب سنی آن را پذیرفتند.

حکمتیار پُست صدارت را رد کرد و آمادگی برای تسخیر کابل با هم کاری خلقی ها میگرفت و موافقت نامه، ۵۱ نفر را بصفت گروه مشاورین تعیین کرد که توسط صبغت الله مجددی رهبری میگردد و برای دوماه تعیین شده بود بعد قدرت به برهان الدین ربانی در رأس حکومت عبوری انتقال خواهد یافت و مسعود به صفت وزیر دفاع در رژیم ربانی تعیین گردید.

به گلبدین حکمتیار پُست صدارت داده شد و مجددی به تاریخ ۲۸ اپریل ۱۹۹۲ به کابل رسید و نبودن نمایندگان شیعه ها معضله را خلق کرد، و قوای حزب وحدت ۵۰٪ کابل را اشغال کرده بودند. ایران با نقش خود در تاسیس ائتلاف شمال از طرفداران خود پشتیبانی میکرد، حکومت مجددی با مشکلات تازه مواجهه گردید. مجددی بعد از يك هفته حکومت جدید را اعلان کرد و خلاف موافقت نامه پشاور حزب وحدت در آن شرکت نداشت و در تاریخ ۱۵ می مذاکرات بین حکومت صبغت الله مجددی و حزب وحدت شروع گردید و وحدت ۱۲ چوکی در شورا میخواست اما در عوض پنج چوکی برای شان وعده دادند، در اخیرماه می عبدالعلی مزاری اعلان کرد که ۸ چوکی در شورا و چهار چوکی در حکومت برای شان داده شد، اما پُست های کلیدی هنوز هم لاینحل باقی مانده بود.

مبارزه مسلحانه در دوم ماه جون بین اتحاد سیاف و وحدت آغاز گردید و وضع در کابل بحرانی شد. این جنگ ها اساس قبیلوی و نژادی داشت، که در آن صد نفر کشته ۴۰۰ مجروح و ۱۰۰۰ نفر گروگان گرفته شده و اکثریت قربانیان، اشخاص ملکی از هردو جانب بود، سرویس ها را تفتیش میکردند، و مجروحین را توسط امبولانس به شفاخانه ها انتقال میدادند. و بعد از چهار روز جنگ آتش بس اعلان گردید، و در ۱۰ جون در مورد شرکت وحدت در حکومت عبوری به موافقه رسیدند و آنرا از نتیجه، مبارزه حزب وحدت میدانستند و به وحدت سه پست وزارت و ۳ چوکی در شورا داده شد و جنرال

خداپاداد به صفت وزیر امنیت دولتی تعیین گردید، ربانی به صفت رئیس دولت در ۲۶ جون تعیین گردید.

ربانی در اولین خطاب به خود ملیشا و قوای ملی را متحمل ساخت و از شهر کابل بیرون کرد. وحدت و قوای وزارت دفاع درگیر شدند و خلع سلاح يك مشکل را خلق نمود و با گرفتن يك چوکی در کابینه و نقش نظامی در چنه زدن سیاسی کشمکش ها را بار آورد، در نیمه ماه جولای جنگ ها بین اتحاد سیاف و وحدت بارثانی آغاز گردید و گفته شد که هزاره ها میخ را در سر اشخاص فرو بردند و یا در داده می شدند و یا در کانتینر ها انداخته می شدند. و این خبر ها هراس را در مردم انداخت و گروه های متخاصم به جا های امنیت در بین نژاد های خود شان فرار میکردند، و جنگ در سال ۱۹۹۲ دوام کرد و در ماه نوامبر جنگ خونین بین افراد وحدت و عساکر حکومتی در گرفت، طرفداران دولت از اتحاد سیاف و میلان شان به سوی سعودی رابطه را با حزب وحدت مشکل ساخت و این موضوع واضح گردید که حزب وحدت در بازی سیاسی آینده نقش مهم را بازی خواهد کرد. حزب وحدت سه تقاضا داشت: سهم گیری به سویه ملی، سازمان دهی اداری و تطبیق قانون مذهب جعفری در محاکم برای شیعه ها. تقاضای اولی پذیرفته شد. که حزب وحدت در حکومت مجددی چوکی کابینه داشته باشد، اما کدام جای برای شان تعیین نگردد و نمایندگی شان در حکومت عبوری مشکلات را بار آورد، در مورد تقاضای دوم شان کمتر علاقه نشان دادند و تقاضای سوم شان در مورد قانون جعفری در محاکم عدلی رد گردید.

۲- رفع اختلافات در میان هزاره ها:

در کابل پیوستن روشنفکران هزاره با حزب وحدت قطعی بوده، فعالیت روحانیون شیعه در افغانستان قانونی بوده و برای حزب خلیز اهمیت است، در عین حال وحدت در مورد تصفیه غیر روحانیون و اسلامگ ها به مشکلات

مواجه گردیده آن هم از باعث که در این نزدیکی ها هزاره ها را در کابل استخدام کرده بودند که اکثریت شان از زمره روشنفکران هزاره که برای رژیم کار میکردند بودند، و این اشخاص از سبب همکاری با رژیم مواجه به خطر شده بودند احساس در اینجا بود که هزاره ها از نظر نژاد و فرقه معروض به تبعیض بودند و خطر مستقیماً متوجه شان میباشد و بسیاری از هزاره ها با گروه های مقاومت تماس های غیر رسمی داشتند. آن هم از طریق فامیل های شان و مردم عادی. حزب وحدت با آغوش باز آن ها را می پذیرفت. و مأمورین سابقه حکومتی نقش اساسی را در بدست آوردن پوزیشن که در ماه اپریل ۱۹۹۲ بدست آورده بودند بازی کرده و همانا که حزب وحدت جنرال سابقه خلقی به نام خدای داد را که به صفت اولین وزیر شان تعیین کرد و بعد تر داکتر سرابی، انجنیر لعلی و غوری که همه این ها در رژیم سابقه پُست های مهم را اشغال کرده بودند و بعد تر داکتر عبدالواحد سرابی، انجنیر لعلی در مقام های وزارت تعیین گردیدند و زیاد تر از این طبقه به وحدت می پیوستند. و ظهور روحانیون شیعه در افغانستان قطعی بود و روحانیون شناخته شده در راس رهبری حزب قرار داشتند و قدرت سیاسی و مذهبی باهم مدغم شده بود و بسیاری از هزاره ها آیت الله محقی کابلی را رهبر مذهبی شان میدانستند. و آیت الله فاضل کمیته کنترل وحدت را رهبری میکرد و هر دویشان با پاسداران ارتباط داشتند و قسمت عمده وقت شان را در اثنای جنگ در قم ایران سپری کرده بودند.

رابطه بین اسلامت ها و روشنفکران غیر مذهبی. با يك سلسله مشکلات روبرو بود و حزب وحدت به اشخاص ملیت خواه نسبت به اسلامت ها توجه داشت. شیوخ که از پاسداران پشتیبانی میکردند، باین پالیسی مخالفت ورزیده و از اکبری که عبدالعلی مزاری را چلنج میداد جانب داری میکردند، اکبری یکی از قزلباشهای محدود در حزب بود که در شق اسلام تربیه شده بود و یکی از اشخاص بود که از اسلام و اسلامیزم شیعه ها جانب داری میکرد، دیگر این که کرکتر حزب وحدت این بود که رهبران غیر هزاره را در حزب کم میساخت، در حالیکه در همان وقت بسیاری هزاره ها از حرکت به وحدت می پیوستند و

حرکت را به صفت حزب قزلباش و سیدها میدانستند. شاید در مورد رهبران حرکت این موضوع صدق کند، اما پیروان زیاد هزاره نیز داشت، طرفداران مزاری در حزب مشتمل از ملیت خواهان و اعتدالیون اسلامیزم بودند که از پشتیبانی اکثریت روشنفکران هزاره برخوردار بودند، و این پشتیبانی تازمانی حفظ شده میتواند که از خواسته های شان در مرحله اول و از اسلامت ها در مرحله ثانی جانب داری شود اما خطر انشعاب وجود داشته روشنفکران که در اثنای جنگ در کابل بودند اجازه ندادند که در اداره حزب نقش داشته باشند، زیرا روحانیون هنوز در حزب تسلط و حاکمیت داشتند. بسیاری از ناظران نقش عبدالعلی مزاری را در آشتی دادن مخالفین در حزب به صفت شیخ و داشتن تماس با روشنفکران غیر مذهبی بوی اهمیت خاص بخشیده بود و بوجود آمدن یک رهبر سیاسی در میان هزاره ها در تاریخ کمتر سابقه داشت.

۳-- مبارزه هزاره ها برای نفوذ سیاسی:

با سقوط نجیب الله هزاره های کابل بسیج گردیدند و کنترل بسیاری منابع را بدست گرفتند و حزب وحدت بعدتر تبارز کرد و به پیروان خود حالی ساخت که از منافع و امنیت شان دفاع میکند و به بهبود اجتماعی شان حق اولیت داده میشود و بعد اعلان کردند و برای استعفای نجیب الله آمادگی و تیاری بیشتری در کابل گرفته شد و موضوع نژاد، قوم نقش قاطع خواهد داشت و ترقی هیچ نژاد، غارت و چهارپای سرفت، تاریکه در شهر های دیگر در زمان مجاهدین رخ داده بود. بسیاری از اشخاص که با رژیم همکاری داشتند، طرفداران خود شان را در شهر تنظیم کردند البته بسیاری هزاره ها در حکومت کار میکردند، و عده محدود شان اسلحه داشتند، و هزاره های کابل در قسمتهای مهم شهر تسلط داشتند، زیرا تعداد شان زیاد و در مرحله نخست بسیاری خانه های دولتی بدست مامورین دولتی رسیده که این عنا سر با قوای بیرونی هم کاری داشتند، تاکتیک شان این بود که در مرحله اول مراکز پولیس

و دفاتر را تسخیر کنند، تا اسلحه کافی بدست آرند، نقش عساکر مهم بود و دو قوای نژاد هزاره در کابل و حومه وجود داشت فرقه ۵۹ در کابل و ۹۶ در میدان مستقر شده بودند و ۵۹ با وحدت پیوست، و یک قسمت فرقه ۶۹ به حرکت اسلامی پیوست، و قوای ۱۵ در باغ داودخان در غرب کابل به دو قسمت جداگانه به وحدت و اتحاد پیوستند، قبل از سقوط نجیب الله عساکر هزاره خیلی ها محتاط بودند که به حقیقت پشتیبانان هزاره شناخته نشوند، مخصوصاً در وقت توزیع اسلحه و همکاری با مامورین دولت و بعد از رفتن نجیب الله واحد های نظامی کسب اهمیت نمودند، بسیاری افسران با مجاهدین همکاری داشتند، البته مطابق به ارتباط نژادی و سیاسی شان، و درین ضمن مسعود وزیر دفاع، گلبدین حکمتیار و حزب وحدت استفاده بیشتر بردند.

گروه خوساران KHOSARAN نیز خود را آماده میساختند و رهبران آن سعی ورزیدند که به اسلحه و اشخاص در قوای دفاعی دست یابند، و هم از وضع مردم اطلاع دادند، و بعضی از گروپ های دفاعی در نواحی هزاره نشین به خوساران یک جا شدند، مثلاً در قلعه شاده و دشت برچی و در نواحی مختلف شیعه و گروپ ها با بر حرکت اسلامی پیوستند و یا منحل گردیدند و حزب وحدت در سازمان دهی هزاره های کابل درگیر بود. و شرایط شان این بود که نخست باید هزاره باشد و سن وی بین ۱۸ و ۴۵ بوده و این شرایط چند روز قبل از فرار نجیب الله وضع گردید، و اکثریت شان فعال گردیده و کنترل تعمیرات دولتی را بدست گرفته، اسلحه بدست می آوردند، و حزب و وحدت جهت سازمان دهی در کابل یک گروپ را به کابل اعزام کرد و این گروپ ده نفر بودند و در راس شان استاد زاهدی قرار داشت، در چنین شرایط هرج و مرج گروپ تماس برقرار کرده نتوانست، باقطعی شدن فرار نجیب الله فعالیت هزاره ها شدت یافت و شکل عمومیت را بخود گرفت و در پرده راز باقی نماند، و در مدت چند روز گروپ مسلح در یک قسمت کابل تسلط داشتند، در میان هزاره ها جوانان که در کابل بود و باش داشتند درین قیام شرکت ورزیدند و در چند هفته وحدت عملیات را رهبری میکرد و تا اخیر اپریل هزاره ها نیمه از کابل

را تسخیر کردند. و بسیج هزاره ها در ماه اپریل در کابل از قدرت و توانائی اشخاص مختلف مستفید شده بودند به ویژه از اشخاصیکه از نگاه سیاسی فعال بودند و یا غیر فعال شناخته شده بودند. هزاره ها توانستند که خود را باهم متحد سازند و با مقایسه دیگر گروپ ها، این ها اتحاد بهتر را بوجود آوردند، دیگر احزاب به قسمت نظامی توجه خاص داشتند، درحالیکه حزب وحدت سازمان دهی اشخاص ملکی را حق اولیت میداد بسیاری از مردم کابل از جنگ فرار کردند، اما مردم هزاره در کابل باقیماندند. علت آن هم این بود که هزاره ها نمیتوانستند از مناطق غرب کابل غیر هزاره نشین عبور کنند، و عده پولدار های شان نیز باقی ماندند، یک عده به اتکای حزب و حدت وعده دیگری از باعث ثروت و بزنس شان در کابل مانده و حزب وحدت آن اشخاص را که بر علیه خواسته های شان عمل میکرد جزا میدادند.

در اواخر سال ۱۹۹۲ بعضی پوسته ها را به اتحاد فروختند، که وحدت دوفتر را به اتهام خیانت اعدام کرد و این حادثه را با آب و تاب منتشر ساختند و موجودیت حزب وحدت را در کابل بجهت شرکت در سیاست ملی مهم و قاطع تلقی کردند، هزاره ها در سازمان های گوناگون در کابل بسیج گردیدند و قبل از رسیدن حزب وحدت قسمت عمده کابل را اشغال کردند، زمانیکه حزب وحدت رهبری را گرفت، علاقه خاص به مسایل و اشخاص ملکی گرفته شد.

خلاصه عکس العمل شدید انعکاس دهنده هراس بود که هزاره ها از تشکیل شبکه استعماری میجاشدین داشتند، و هزاره ها گروپ های بودند که کنترل عمده شهر کابل را گرفتند و حزب وحدت یک سازمان مؤثر و فعال تلقی میگردید که پشتیبانی هزاره ها را بدست آورد. بسیج هزاره ها در کابل به اساس امنیت فردی صورت گرفت و از نگاه سیاسی حزب وحدت یگانه تضمین کننده حقوق هزاره ها به حساب میرفت.

پالیسی ملیت ها یک عنصر قاطع در اصلاحات حزب دموکراتیک به شمار میرفت، شورای هزاره ها آن را تاکید میکرد و بعضی از تاثیرات آن در

سازمان های سیاسی تذکر داده شد، و هنوز هم به سوالات زیادی بدون پاسخ مانده که با جنبش در میان هزاره ها بصورت عسوم با بسیج نژادی در افغانستان ارتباط میگیرد. چه نوع اصلاحات تطبیق گردید مثلاً در مورد تقسیمات اداری. چه نوع عکس العمل در مناطق تحت نفوذ و کنترل دوات دیده شد؟ تا کدام حد پالیسی ملیت ها از جانب شوروی بالای حزب دموکراتیک خلق تحمیل گردید؟ و برای کسب معلومات و اسناد موضوعات سوال بر انگیز فوق الذکر باید با اشخاص که درین ماجرا درگیر بودند مصاحبه کرد. چه در شوروی و چه در افغانستان. منبع دومی همانا اسناد تحریری که حالا در آرشیف در شوروی وجود دارد میباشد.

هزاره های کابل تغییرات بزرگی را در اثنای جنگ در کابل مشاهده کردند. در بزنس موفق بودند و تعداد شان در ادارات تزئید گردید و یک عده به تحصیلات عالی موفق گردیدند، با آن هم از رژیم پشتیبانی شان کمتر بود، البته بسیاری اسناد تحریری در کابل از بین برده شد و مصاحبه با اشخاص منبع اصلی به شمار میرود و اسناد بیشتری روشنی بیشتر در مورد حوادث جاریه از اوایل سال ۱۹۹۲ خواهد انداخت.

چه عوامل در تحریک تغییرات سیاسی ذیدخل بود، سیاست ایران در دوران بحران مغشوش باقی ماند و این کشمکش ها در سیاست ایران بالای جنجال های حزبی شیعه های افغانستان تاثیر داشت. چه نوع رابطه بین گروه های ایرانی و گروه ها در افغانستان وجود داشت؟ کدام نوع منابع نظامی و مالی و سیاسی دخالت داشت؟ تا کدام اندازه ایران مانند پاکستان بالای گروه های مقاومت نفوذ داشت؟ هرگاه دوره را از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ بصورت یک کل در نظر بگیریم ما مشاهده میکنیم که تغییرات و تبدلات عمده با ظهور شیخ ها در پست های سیاسی میباشد. و جنبش هزاره ها از پشتیبانی نظامی و مالی ایران برخوردار بودند، برعلاوه پشتیبانی مذهبی و تربیه طبقه روحانی در اثنای جنگ در ایران نقش عمده را بازی نمود تهدیدات بیرونی رقابت های داخلی را دامن زد. میر ها و دیگر روشنفکران باید برای نجات شان مبارزه نمایند، با

نادیده گرفتن میرها از جانب رژیم سیدها، از موقع استفاده کرده و بعد شیخ‌ها که توسط اسلامست‌ها استیلاء و تسلط داشتند تسلیم شدند، اتحاد هزاره‌ها تحت رهنمائی حزب وحدت بوجود آمد.

روشنفکران هزاره با تهدید در حکومت مواجه بودند، زیرا با رژیم همکاری داشتند و با گروه‌های مختلف تعلق میگرفتند که به آن‌ها ارتباط داشتند. و امنیت فردی و مشاغل و مصروفیت در آینده محرک اصلی در جنبش‌شان به حساب میرفت، مردم مانند رهبران برای نجات‌شان مجادله داشتند، طوریکه سیدها برعلیه میرها مبارزه میکردند، به عباره دیگر میرها مکلفیت‌نای‌شان را در مقابل پیروان‌شان انجام داده نتوانستند، به همین روال سیدها بیشتر تقاضا داشتند و کمتر به مردم یساری میکردند، و شیخ‌ها یگانه‌آلترتئیف بودند.

در رقابت‌های داخلی اسلامست‌ها سیدها را چلنج دادند و زعامت جدید تبارز کرد و شیخ‌ها امه را هویت‌نهایی‌شان میدیدند، لکن زمانی‌که رقابت در مورد نفوذ سیاسی در هزاره جات شروع گردید، هویت‌شان به تدریج به سوی طبقه نژاد منطوقوی جای خود را از دست داد خط فواصل بین گروه مقاومت و حکومت با کنار رفتن نجیب‌الله از هم فروپاشید. سیدها مشروعیت مبارزه را اعلان کردند و آن را مجاز دانستند، و قیام نخست از جانب میرها به راه انداخته شد، رادیکال‌های غیر مذهبی و شیخ‌ها سهیم شدند و رهبری را برای واحد‌های مبارز بوجود آوردند، با تاسیس حزب وحدت جنگ داخلی در هزاره جات پایان یافت. گرام و وحدت خیلی طبیعت‌گرا نبودند و نه اسلامست.

در ماه سپتامبر ۱۹۹۳ قانون اساسی تدوین شده بود و در رأس آن مولوی محمد نبی محمدی و عبدالرسول سیاف به صفت سکرتر جنرال با قانون جعفری در محاکم کشور مخالفت کردند، و آن را نه پذیرفتند و بلافاصله از جانب وحدت و حرکت اسلامی با صدور اعلامیه‌ها قانون اساسی تدوین شده را غیر قانونی و غیر مشروع خواندند، رهبران شیعه اعلان کردند که ربانی کشور را از بین میبرد و تخریب مینماید.

۴- نقش هزاره ها در جنبش مقاومت:

هزاره ها هسته جنبش مقاومت را در افغانستان تشکیل میدهند و بعد از سال ۱۹۸۱ روس ها از کنترل هزاره جات صرف نظر کردند، جنگ داخلی نیز در هزاره جات شروع گردید، تنها شیعه ها بر علیه روس ها فعال بودند، چهارگروپ اجتماعی در جنگ نقش مهم را بازی کردند.

۱- میرهای هزاره، که قدرت اقتصادی را بدست داشتند که قوه سیاسی را با پشتون ها تقسیم کرده بودند. امان الله خان و ظاهرشاه خان سعی میورزیدند که هزاره ها را در ماشین دولتی مدغم سازند. و در انتخابات سال ۱۹۶۵ همه وکلای هزاره میرها بودند.

۲- روحانیون شیعه از پشتیبانی رژیم آخوند های ایران برخوردار بودند که از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۸۵ بیشتر توسعه و انکشاف یافت. ملاها و شیخ های هزاره در نجف تربیه شده اند، و شیخ ها با ایرانی ها و عراقی ها تماس نزدیک داشتند. و بسیاری شیخ ها و سیدها عنعنه پسند هستند.

۳- سید های هزاره، خود ها را از اولاده پیغمبر (ص) بحساب می آورند، و به حضرت علی احترام خاص قایل اند و حضرت علی را امام اول شیعه ها میدانند، سید ها خود را هزاره نمیدانند، بلکه عرب میخوانند و همیشه مردم هزاره دست های شان را میبوسند و احترام میکنند، لنگی سیاه بسته میکنند و تحفه های مردم را قبول مینمایند و عده قلیل یا محدود شان سید اند.

۴- گروپ دیگر هزاره ها، جوانان روشنفکران اند، که اکثریت شان ماورست یا شعله ای اند، و در سیاست خیلی ها فعال اند.

کشتمند پرچمی طرفدار روس بوده و هم از خمینی پیروی میکرد. ماورست های هزاره اکثریت شان به فامیل های میر ها تعلق داشتند و در

مناطق انکشافی هزاره جات سکنا گزیده بودند، و حزب مُغل که میلان مارکسیستی و ملی گرایی دارند، تشکیل داده و هم تنظیم نسل نو را در هزاره جات تشکیل دادند و قبلاً در کویته تاسیس شده بود.

پیراوان خمینی از نگاه سیاسی فعال بوده و زیر پرده فرهنگی که در کابل و قندهار تاسیس شده بود فعالیت داشتند که واعظ و آصف محسنی در راس شان قرار داشتند و نسبت به هزاره ها، قزلباش ها در ایران فعالیت بیشتر داشتند. شیعه های ۱۲ امامی بوده و ۱۵٪ نفوس افغانستان را احتوا مینمایند اکثریت شان در مرکز افغانستان و هم در کابل و غزنی بسر میبرند.

گروپ دوم قزلباش ها اند، که نادر افشار آن ها را به افغانستان آورده و در کابل بسر میبرند متمول اند و یک طبقه روشنفکر و نخبه شهری بوده و از تحصیلات عالی برخوردار اند.

طبقه سوم فارسی زبان ها بوده که در نیمروز و سیستان به سر میبرند، و هم در خاش رود زندگی دارند، و با ایرانی های آن طرف سرحد فرق شده نمیتوانند و عده ای درهرات به سر میبرند. یک تعداد محدود شیعه ها به نام خلیلی ها در قندهار زندگی دارند.

اسماعیلیه در کیان در قرب و جوار دوشی متوطن اند و سیدکیان «سیدنادرشاه» رهبر طبقه اسماعیلیه بوده و از پیروان آغا خان استند.

دیگر اقلیت های منطقه پامیر، تاجک، منجانی، شغنی، روشانی، اشکمشی و وافی ها اند که در آن جا به سر میبرند. قانون پهنری را دولت به رسمیت نمی شناسد. از سیاست و عسکری دور نگهداشته بودند، شیعه های شهری مردمان زحمت کش بوده و اقتصاد شان را رونق داده محصلین شیعه به مقایسه محصلین سنی ها خیل ها فعال اند و اکثریت شان از مارو و تعالیم وی پیروی دارند.

روستائیان هزاره به سیاست دلچسپی نداشتند، اما اکثریت شیعه های

افغان از ایرانی‌ها پیروی مینمایند. ده سال قبل عکس‌های شاه ایران و حالا از امام خمینی در خانه‌های شان دیده میشود، و به لهجه ایرانی تکلم میکنند، کلمه آغا را زیادتر بکار می‌سپارند، تخلص توکلی، زاهدی، بهشتی را می‌پسندند. علمای شیعه در قم و نجف تربیه شده‌اند و ارتباطات خیلی‌ها نزدیک با ایرانی‌ها دارند، تا امروز هیچ شیعه افغان لقب آیت الله را نگرفته و از سال ۱۹۷۸ تأثیر انقلاب ایران در جامعه شیعه‌های افغان مشهود است و از تقلید پیروی میکنند. در نزد هزاره‌ها قوم، ملت، و مذهب یک مفهوم را افاده مینماید و یک شی تلقی میشود.

تا سال ۱۹۵۰ جامعه شیعه از نگاه سیاسی فعال نبودند و دولت مانع شان میگردد و با عودت روحانیون از نجف و قم تبلیغ را شروع کردند، مدرسه‌ها را تاسیس نمودند و تکیه‌خانه‌ها به مرکز فرهنگی و سیاسی مبدل گردید. در کابل و قندهار به مردم اعانه میدادند و آزادی سیاسی را تقاضا مینمودند. در سال ۱۹۵۳ هزاره‌ها در قزل‌قیام کردند و داود خان آن را سرکوب کرد و به شورش خاتمه داد.

در هزاره جات سید بهشتی و در کابل آقای واعظ مدرسه‌ها و مراکز فرهنگی را تاسیس کردند و جوانان را جلب و جذب کرده علاقمند گردیدند. آقای واعظ در دوره داود خان زندانی شد و به نام خاطرات زندان رساله‌ای نوشت. در قندهار آیت الله محسنی، پیرو آیت الله خونی فعال گردید و موسسه فرهنگی صبح دانش را تاسیس کرد. بر علاوه گروه‌های کوچک با مجاهدین خلق پیرو ماتوستنگ پیوستند. جوانان شیعه به تناسب جوانان سنی مذهب در صحنه سیاست بیشتر فعالیت می‌ورزیدند و تقاضای آزادی داشتند.

دل خون‌گریست و قصه، دل ناشنیده ماند
 آواز دل بگوش فلک نارسیده ماند
 پروانه امجد چو شمع مزار بسوخت
 نوری وفا بپای سحر نا دمیده ماند
 و اقبال.

ضمایم

۱- آقای ملا فیض محمد خان هزاره:

آقای ملا فیض محمد خان- پسر سعد محمد وکیل- از قوم هزاره، محمد خواجه است. در امارت امیر عبدالرحمن خان به سمت منشی حضور انتخاب شده و شخص مورخی است. اکثر تواریخ افغانستان به قلم این شخص نوشته شده است. در بین جماعت قزلباش شخص محترم با اهمیتی است و وکیل جماعت هزاره بوده است.

در سلطنت امان الله خان و وزارت محمد نادر خان به مدعی العمومی تعیین (گردید). به واسطه مخالفت وزراء که قزلباش است، مانع از تصدی مشارالیه شدند و بعد به وکالت هزاره منتخب گردید. عبدالعزیز خان وزیر دادگستری دیگری به شاه مراجعه کردند که اگر این شخص به شورا برود کسی حاضر نمی شود.

فعلاً به معلمی مشغول است. وجودش در بین جماعت قزلباش مورد استفاده و در بین هزاره ها و بربری ها نفوذ کامل دارد. نسبت به جماعت سنی مذهب نهایت درجه خصومت و دشمنی دارد. در مذهب تشیع بی اندازه متعصب است.

از بدو تأسیس سفارت ایران با نهایت صمیمیت و جدیت خدمات قابل

توجه به سفارت کرده است. از خیالات و نیات محرمانه، متصدیان فعلی افغانستان هر قدر که مطلع شود، سفارت را مطلع می نماید. برای مهاجرت به ایران و جلب بربری های افغانستان به ایران و جلوگیری از نیات سوء مامورین افغانستان در خراسان - حاضر، و از روی عقیده، مذهبی برای هر فداکاری و زحمتی حاضر است.

اگر به راپورت های سفارت کابل در زمان آقای میرزا نصرالله خان خلعت بری و مدت تصدی فرخ مراجه و توجهی بشود، برای جلوگیری از تبلیغات مأمورین افغانستان و جلب بربری ها به داخله ایران، وجود این شخص فوق العاده مفید و مؤثر است؛ و اگر اولیای دولت در خیال باشند که محل های خالی خراسان را از بربری ها و هزاره های افغانستان پر نمایند، جلب این شخص به ایران یکی از بهترین اقداماتی است که فواید مهمی خواهد داشت. این شخص وجودش برای ما بسیار مفید و فوق العاده لازم است و چون اسنادی از او در دفتر سفارت موجود است، هیچ وقت ممکن نیست بتواند برخلاف ما و منافع ما اقدامی نماید؛ و شهدالله در نهایت صمیمیت و خدمت گذاری و حسن عقیده هم تا حال کمک و خدمت کرده است و ما باید موقع را مفتنم شمرده و از فداکاری و صمیمیت این شخص استفاده بکنیم. برای تبلیغات ضد ترک ها - در بین مسلمان های متعصب این مملکت - از وجود این شخص می توان استفادات خیلی مهم نمود.*

نویسنده در شرح حال کرسی نشینان کابل از تعصب خاص خود کار گرفته و آن رجال و دولتمردان که در مورد ایران نظر مساعد داشتند و هم در مورد مذهب شیعه نیز کدام مخاصمت و بد بینی به اصطلاح وی نشان نداده اند به زعم وی رجال خوب بودند، و آنانی که وطن دوست بودند، و برضد اجنبی ها و

* فیض محمد خان با گروهی دیگر در ۱۹۲۹ م. از بانج به سقا ماموریت یافت که به هزاره جات برود؛ اما بچه سقاو در جریان ماموریت به او بدبین شد و او را چوب زد، چنان که بیمار شد برای مداوا به ایران آمد و بازگشت. درگذشت. مهم ترین تألیف ملا فیض محمد، کتاب سراج التواریخ در تاریخ افغانستان است.

نفوذ شان مبارزه میکردند از نظر این دیپلمات متعصب و بدبین ایرانی اشخاص نامطلوب شناخته شده اند، حتی بر شخص پادشاه امان الله خان، محمودطرزی و دیگر رجال وطن دوست تاخت و تاز نموده، که نظر شو نامبرده را در مورد افغان ها بوضاحت نشان میدهد.

مزید بر آن در مورد فیض محمد کاتب هزاره مورخ دوره امیر حبیب الله خان و نویسنده سراج التواریخ مینویسد: «فیض محمد که وجودش در بین جماعت قزلباش مورد استفاده و در بین هزاره ها و بربری ها نفوذ کامل دارد، نسبت به جماعت سنی مذهب نهایت درجه خصومت دارد. در مذهب تشیع بی اندازه متعصب است. از بدو تاسیس سفارت ایران با نهایت صمیمیت و جدیت خدمات قابل توجه بر سفارت ایران کرده است. از خیالات و نیات محرمانه متصدیان فعلی افغانستان هر قدر که مطلع شود سفارت را مطلع مینماید.»

ازین نوشته سید مهدی فرخ چنین استنباط میگردد که فیض محمد کاتب هزاره نویسنده سراج التواریخ ربوچی سفارت ایران بوده بر علاوه وظیفه تاریخ نویسی گذارشات در بار و شخص امان الله خان و رجال آن وقت را به سفارت ایران میرساند. يك عده هزاره ها و قزلباش های افغانستان همیشه در خدمت ایرانی ها بوده اند. وزیر لفاسفه مذهب برای ایرانی ها ربوچی گری کرده و اطلاعات سیاسی را میرسانند. که روزی مانند ملا فیض محمد کاتب هزاره از جانب همان ایرانی ها افشاء میگرددند. خیانت به وطن و مردم خود در قبال روی سیاه گی و رسوایی دارد.



تصویر کاتب فیض محمد هزاره و تبصره در مورد وی از کتاب گرمی نشینان کابل با احوال
دولتمردان افغانستان در روزگار امیر اتان الله.

۲- احزاب فعال شیعه در افغانستان ۱۹۸۸

شورای ائتلاف:

احزاب عمده:

۱- حرکت اسلامی- رهبر آیت الله آصف محسنی.

آیدیولوژی: طرفداری جمهوریت اسلامی.

۲- سازمان نصر: رهبر کمیته جدائی طلبان.

۳- پاسداران جهاد اسلامی- یا سپاه پاسداران.

رهبر: حجت اسلام زاهدی:

آیدیالوژی- پیوستند به ایران- طرفدار خمینی.

احزاب کوچک:

۱- نهضت اسلامی افغانستان- رهبر اخلاقی از جاغوری.

۲- نیروی اسلامی افغانستان- رهبر ظاهر محقق از بهسود.

۳- دعوت اتحاد اسلامی افغانستان- رهبر رحمان علی محقق.

۴- حزب اسلامی رعد افغانستان رهبر قاری احمد یا قاری یک دسته

طرفدار خمینی و ایران.

۵- جبه متحد-

رهبر حسن روح الله.

احزاب شیعه که در اتحاد عضویت ندارند:

۱- شورای ائتلاف-

رهبر سیدعلی بهشتی- طرفدار خود مختاری هزاره جات.

۲- سازمان مجاهدین مستضعفین افغانستان- رهبر یک کمیته نماینده

سیدحسینی یک شبکه مجاهدین خلق ایران.



سید بهشتی رهبر شوراه



عکس عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت که توسط طالبان به قتل رسید.
و در زمان شاه مدتی را با خامنه ای یک جای در زندان سپری کرده بود و
مورد توجه خاص خامنه ای و دیگر آخوند های ایران قرار داشت.

۵- نفوس اهل تشیع

در سرتاسر جهان تا سال ۱۹۸۰:

۱- ایران:

- نفوس - ۳۸,۴۹۲,۰۰۰

- نفوس شیعه ۱۲ امامی - ۳۴,۰۰۰,۰۰۰ - ۳,۴۹۲,۰۰۰

۲- عراق:

- نفوس - ۱۳,۱۴۵,۰۰۰

- نفوس شیعه ۱۲ امامی - ۷,۵۰۰,۰۰۰ - ۵۷.۱٪

- در سال ۱۹۶۳ نفوس شیعه عراق ۵۳٪ در حزب بعث عراق .

- در سال ۱۹۶۸ نفوس شیعه عراق در حزب بعث ۶٪ به تقلیل یافت.

- در سال ۱۹۸۰ بعد از سوؤقصد به صدام حسین آیت الله محمد باقر

اعدام گردید.

- نفوس شیعه های ۱۲ امامی عراق ۷,۰۰۰,۰۰۰ نفوس

مجموعی ۱۲,۰۰۰,۰۰۰ میباشد.

۳- لبنان:

- نفوس کشور لبنان - ۳,۳۶۰,۰۰۰

- نفوس شیعه ۱۲ امامی ۱,۰۰۰,۰۰۰ - ۲۹٪

- نفوس شیعه در لبنان غریب ترین مردم آن کشور را تشکیل میدهد.

- نفوس شیعه ۱۵۵,۰۵۳ در داخل لبنان و ۳,۳۹۰ در خارج کشور

زندگی دارند.

چوکی های پارلمانی:

- عیسوی ها ۵۴ چوکی

- سنی های مسلمان ۲۰ چوکی

- شیعه ها ۱۹ چوکی

- دروز ها ۶ چوکی

۱- رئیس جمهور عیسوی مارونی.

۲- صدر اعظم مسلمان سنی.

۳- رئیس پارلمان مسلمان شیعه.

- در سال ۱۹۵۹ موسی صدر يك عالم شیعه از ایران به لبنان مهاجرت نمود.

- در سال ۱۹۷۸ به لیبیا سفر کرد و در وقت عودت به صورت مرموز ناپدید گشت.

- نفوس شیعه های لبنان ۴۵٪

- نفوس دروز ۱۷٪

- نفوس سنی های لبنان ۳۵٪

- نفوس علوی اسماعلیه:

- اکثریت نفوس شیعه لبنان در اطراف دریای لتانی ۸۰٪ سکتا دارند.

- نبتیه نیز نفوس زیاد شیعه دارد.

- بعلبک نیز نفوس زیاد شیعه دارد.

۴- سوریه:

- بصورت تخمین - ۵۰۰۰۰۰ در درالیپو در جنوب غرب سوریه زندگی

دارند و ۱۵۰۰۰۰ نفوس شیعه سوریه از قبیله علوی میباشند.

«حافظ اسد علوی است».

۵- ترکیه:

- چهار گروه شیعه در ترکیه وجود دارد:

۱- علوی های عربی زبان در سواحل مدیترانه انتاکیه زندگی میکنند.

۲- ترکمن های ترکی زبان در سرتاسر ترکیه پراکنده هستند و خود را قزلباش مینامند.

۳- کرد های اهل حق در جنوب غرب ترکیه بودوباش دارند.

۴- اظهاری یا آذری مهاجرین ترکی از آذربایجان روسیه آمده اند.

- همه شان شیعه های ۱۲ امامی هستند.

- ۱۵٪ از نفوس مجموعی ترکیه شیعه اند- ۷,۰۰۰,۰۰۰ شیعه

۳,۳٪ نفوس کل کشور ۱,۵۰۰,۰۰۰ شیعه های ۱۲ امامی

اورتودوکس اند.

۶- بحرین:

- نفوس مجموعی- ۲۹۴,۰۰۰

- نفوس شیعه ۱۲ امامی ۱۶۰,۰۰۰- ۵۴٪ نیمه نفوس بحرین ۵۵-

۶٪ شیعه اند.

۷- سعودی:

- نفوس مجموعی کشور عربستان سعودی- ۱۰,۹۰۰,۰۰۰ میلیون.

- نفوس شیعه ۱۲ امامی ۹۵۰,۰۰۰- ۲,۵٪ نفوس کل کشور.

- نفوس شیعه در ولایت ال احسا ۲۰۰,۰۰۰

- ۵۰,۰۰۰ شیعه امامی مهاجر از هند و پاکستان، لبنان و ایران در

سعودی سکن گزیده اند ۵۰,۰۰۰ شیعه اسماعیلیه.

- ۲۰۰,۰۰۰ شیعه زیدی از ین و ۵٪ شیعه ۱۲ امامی تمام نفوس

کشور را تشکیل میدهد.

۸- سوئد:

- نفوس مجموعی کشور ۱,۴۳۹,۰۰۰

- نفوس شیعه ۱۲ امامی- ۲۷۰,۰۰۰- ۱۸,۸٪

- نفوس شیعه اصلی کشور ۲۰٪ - ۱۱۲,۰۰۰

۹- کشور های خلیج:

الف- قطر: نفوس عمومی ۲۵۰,۰۰۰

- نفوس شیعه ۵۰,۰۰۰ - ۲۰٪

ب- امارات عربی متحد:

- نفوس عمومی ۹۰۰,۰۰۰

- نفوس شیعه ۶۰,۰۰۰ - ۶,۶٪

ج- عمان:

- نفوس عمومی ۸۰۰,۰۰۰

- نفوس شیعه ۱۰,۰۰۰ - ۱,۰٪

۱۰- پاکستان:

قائد اعظم پاکستان محمد علی جناح ، صدر اعظم لیاقت علی و رئیس
جمهور پاکستان سکندر میرزا ذوالفقار علی بوتو شیعه بودند.

- نفوس مجموعی ۸۲,۹۵۲,۰۰۰ توری ها و بنگش ها در سرحدات
زندگی دارند.

- نفوس شیعه ۱۲,۰۰۰,۰۰۰ - ۱۴,۵٪ اکثراً در لاهور و پنجاب
زندگی دارند.

۱۱- هند:

- نفوس عمومی ۵۴۷,۱۲۳,۰۰۰ میلیون

- نفوس مسلمان بصورت مجموعی ۸۰,۳۲۰,۳۵۰ میلیون.

- نفوس شیعه ۱۲ امامی ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ - ۱,۸٪

- نفوس سنی هند ۲۰٪ نفوس کل کشور را احتوا مینماید.

۱۲- افغانستان:

- اکثریت نفوس مسلمان های سنی بوده.
- فیروز کوهی و جمشیدی ها وعده در شهر هرات زندگی دارند اهل تشیع اند.
- هزاره های هزاره جات شیعه اند بین ۸۰,۰۰۰ تا ۱۰۰,۰۰۰ نفوس دارند.
- شیعه قزلباش که با نادر افشار آمدند در قصبه چنداول در کابل زندگی دارند.
- نفوس مجموعی کشور ۲۲ میلیون است.
- نفوس مجموعی شیعه ۱,۳۲۰,۰۰۰ - ۶٪ نفوس کل کشور ۱۲ امامی.

۱۳- روسیه:

- بین ۴۰۰,۰۰۰ و ۶,۰۰۰,۰۰۰ نفوس شیعه در آذربایجان سکنا دارند.
- نفوس مجموعی ۲۶۸,۱۱۵,۰۰۰ میلیون
- نفوس مسلمان ۳۰,۲۹۷,۰۰۰ میلیون
- نفوس شیعه ۱۲ امامی ۴,۰۰۰,۰۰۰ - ۱,۵٪

۱۴- افریقا:

- بصورت کل: ۴۰,۰۰۰
- ۱- تانزانیا ۱۰,۰۰۰
- ۲- کینیا ۳,۰۰۰
- ۳- بوگندا ۴,۰۰۰
- ۴- سیرالیون و گینی ۲۰,۰۰۰

۱۵- آمریکا:

- نفوس شیعه ۲۷۰,۰۰۰

- دوسد هزار ایرانی در آمریکا زندگی دارند و صد هزار در شمال کالیفورنیا سکنا گزیده اند.

۱۶- اروپا: ۱۰۰,۰۰۰ نفر

۱۷- استرالیا:

- ۱۰,۰۰۰ نفر

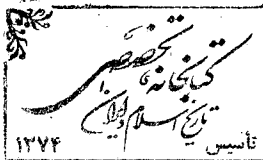
- بین ۷,۰۰۰-۱۵,۰۰۰ در فرانسه، جرمنی و بریطانیا زندگی میکنند.

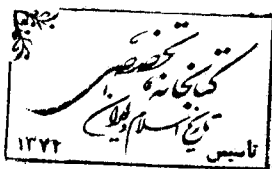
نفوس کل جهان: ۴,۳۷۴,۰۰۰,۰۰۰ میلیارد

نفوس مسلمان در جهان: ۷۲۳,۰۰۰,۰۰۰ میلیون

نفوس شیعه ۱۲ امامی در جهان: ۷۲,۷۵۰,۰۰۰ میلیون

فیصدی شیعه در تمام نفوس جهان: ۱,۷٪





REFERENCE مأخذ

1. AN INTRODUCTION TO SHIISM. THE HISTORY AND DOCTRINE OF TWELVER SHIISM.

BY: MOOJAN MOMER, YALE UNIVESITY PRESS/ MEW HAVEN- LONDON, 1985.

2. POLITICAL MOBILIZATION AMONG THE HAZARA OF AFGHANISTAN.

BY: KRISTIAN BERG HER PVIKEN. MAY 1995.

3. POLITICAL THESIS, DEPARTMENT OF SOCIOLOGY OF OSLO- NOR WAY. MAY 1995.

۴- افغانستان در مسیر تاریخ، شورشها و جنگ های داخلی در افغانستان.

نویسنده و مورخ شهیر وطن میرغلام محمد غبار صفحه ۶۶۳-۶۷۳.

۵- افغانستان در پنج قرن اخیر. قیام هزاره ها، نویسنده و مورخ میر محمد صدیق فرهنگ. صفحه ۳۹۹-۴۰۴.

۶- تاج التورایخ. جنگ با طایفه هزاره، زد و خورد های پراکنده با روس ها، جنگ با کافری ها به قلم امیر عبدالرحمن خان. صفحه ۲۶۲-۲۷۶.

۷- چشم دیدها و یاد داشت های نگارنده. یارمحمد کوهسار.

۸- کرسی نشینان کابل. آقای ملاقیض محمد خان کاتب، به قلم سیدمهدی

فرخ، سابق سفیر ایران در دربار شاه امان الله. ناشر موسسه پژوهش و

مطالعات فرهنگی- تهران. تابستان سال ۱۳۷۰.

۹- نشریه صبح کابل. نویسنده دکتر سلطان حمید ذکریا شماره هژدهم،

مارچ ۱۹۹۶.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**